

صفحه	عنوان
۳	آیا واقعاً زندگی پیروزمندانۀ مسیحی امکان دارد؟
۵	ایمان و پیروزی
۷	از سعی و تلاش باز ایستاده، بر خدا توکل کنید
۹	اطمینان به نجات
۱۱	مقابله با شک
۱۳	شناخت خدا از طریق دعا
۱۵	خداوندا دعا کردن را بما بیاموز
۱۷	دعا و پیروزی
۱۹	ارتباط با خدا از طریق کلامش
۲۱	جای دادن کلام خدا در قلبهایمان
۲۳	اطاعت از کلام خدا برای زندگی پیروزمندانۀ
۲۵	ارتباط با خدا بوسیله ارتباط با قوم او
۲۶	جائیکه دو یا سه نفر جمع شوند
۲۸	احیای روابط گسسته
۲۹	برقراری رابطه با خداوند از طریق بشارت دادن
۳۰	پی بردن به قلب خدا
۳۱	خجل نیستم
۳۲	موقعیتم در مسیح
۳۳	زندگی وقف شده
۳۴	زندگی مصلوب شده
۳۵	هر روزه بمیرم
۳۶	پری روح القدس
۳۷	راه رفتن در روح
۳۸	خدمت در روح
۳۹	پرستش در روح
۴۱	زندگی شاد مسیحی
۴۲	آرامش مافوق ادراک

غلبه بر وسوسه	(۴۴)
غلبه بر خشم	(۴۵)
غلبه بر شهوت	(۴۷)
غلبه بر حسادت	(۴۹)
غلبه بر ماده گرایی	(۵۰)
غلبه بر زبان عنان گسیخته	(۵۱)
غلبه بر گمراهی	(۵۳)
غلبه بر عادات ناپسند	(۵۴)
هر فکریرا اسیر مسیح سازیم	(۵۵)
غلبه بر ترس از «طرد شدن»	(۵۶)
غلبه بر «قانون پرستی»	(۵۷)
در پی قدوسیت	(۵۸)
غرور: سد راه تقدس	(۵۹)
فروتنی: رمز تقدس	(۶۰)
فیض و رشد	(۶۱)
دستیابی به بلوغ روحانی با داشتن پیروزی	(۶۲)
هدف زندگی	(۶۳)
اولویتهای زندگی	(۶۴)
در جستجوی خدا	(۶۵)
شناخت خدا	(۶۶)
محبت خدا	(۶۷)
غلبه بر ظلمت	(۶۸)
پیروزی از طریق انتخابهای ما	(۷۰)
کریسمس پیروزمندانه	(۷۱)
عبور از خط پایان مسابقه	(۷۲)

دعای پیروزمندانه مسیحی (۷۳)

آیا واقعاً زندگی پیروزمندانۀ مسیحی امکان دارد؟ / ۷ ژانویه / ۲۰۰۲

لازم نیست سالها از زندگی ایمانیمان سپری شده باشد تا این سؤالات را از خود بپرسیم. "آیا واقعاً زندگی پیروزمندانۀ مسیحی وجود دارد؟ آیا فقط وعده‌های خدا در رابطه با بخشش و نجات ابدی، شامل حالمان می‌شود یا اینکه واقعاً قادریم بر عادات و طرق گذشته زندگیمان غالب شویم؟" من معتقدم اگر با یکدیگر کاملاً روراست و صادق باشیم، در می‌یابیم که تعداد بیشماری از مسیحیان همین سؤالات را مطرح می‌نمایند و آنها برای خود دلایل موجهی نیز دارند.

کافیست به اطراف خود نگریم، دریابیم که اکثر مسیحیان بسیار پایین‌تر از معیارهای زیستن پیروزمندانۀ که در عهد جدید توصیف شده است، زندگی می‌کنند. اغلب با مردمی مواجه می‌شوم که با چنان مسائل پیچیده و غامضی درگیر هستند که حتی تصور وجود راه حلی مؤثر برای آنها غیر ممکن است. شکست، یأس و ناامیدی از مسائلی هستند که در جوامع مسیحی و حتی میان بسیاری از رهبران به وفور یافت می‌شوند. در جوامع مسیحی، شکست چنان تبدیل به امری عادی شده است که بسیاری، از اصول زیستن پیروزمندانۀ کتابمقدسی روی گردانده و به اصول روانشناسی و انسانگرایی متمسک شده‌اند. در سالهای اخیر، رشد روزافزون مراکز مشاوره، حتی در میان جوامع مسیحی، بیانگر وجود این شکست است. نتیجتاً، بطور طبیعی این سؤال مطرح می‌شود که آیا واقعاً در زندگی روحانی، پیروزی وجود دارد.

تلختر از مشاهده شکست بسیاری از مسیحیان اطراف ما، مشاهده ناکامی‌ها در زندگی خود ما است. اکثر مسیحیان در می‌یابند که اسیر شهوت، تلخی، خشم، اضطراب و چیزهایی از این قبیل هستند. آنها هرگز فکر نمی‌کردند بعد از ایمان آوردن به مسیح، با آنها مواجه شوند. بسیاری از ما برای درک شکست‌هایمان نیازی به یادآوری دیگران نداریم، زیرا هر روزه خود با این واقعیت مواجه هستیم. اخیراً یک خانم مسیحی با بی‌قیدی تمام به من گفت که درگیر رابطه‌ای جنسی با همسر خانمی دیگر بوده است. در طرز اعتراف او به گناهش، هیچ امیدی برای خاتمه این رابطه نامشروع وجود نداشت. سالها پیش با شبانی که درگیر رابطه‌ای غیر اخلاقی بود، صحبت کردم. او به من گفت "من دعا کرده از خداوند خواستم تا مرا از این احساساتی که نسبت به آن زن داشتم، آزاد سازد، ولی خدا این کار را نکرد. بنابراین با این تصور که خدا این رابطه را تأیید می‌کند آنرا ادامه دادم." بسیاری از مسیحیان، شکست را بعنوان سرنوشت یک ایماندار پذیرفته‌اند، زیرا حاضر نیستند به منع و طریق پیروزی در زندگیشان دست یازند.

مسیحیان، گاهی برای پوشش ناکامی‌هایشان در زندگی روحانی خود، به آیات کتابمقدس رجوع می‌کنند. اکثراً سقوط و شکست داود پادشاه را نمونه می‌آورند و چنین استدلال می‌کنند، "با وجودیکه او محبوب دل خدا بود، لیکن زمانی فرا رسید که مغلوب شهوت شده، مرتکب زنا و قتل شد. اگر او مرد خدا و شخصیتی اصلی در ملکوت خدا بود چرا باید انتظار داشته باشیم که بهتر از وی عمل کنیم." بدون شک، کتابمقدس مملو از نمونه‌هایی از مردان خداست که با شکست‌هایی مواجه شده‌اند. پولس رسول می‌گوید، "زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم نمی‌کنم بلکه بدی را که نمی‌خواهم می‌کنم" (رومیان ۷:۱۹). پطرس، مسیح را انکار کرد و توما به او شک ورزید، ابراهیم آنقدر ترسید که طبق تقاضای پادشاه، همسرش را به او تسلیم کرد. موسی از ترس فرعون با حالتی شکست خورده، به بیابان مدیان فرار کرد. با مرور سریع کتابمقدس، این تصور به ذهن ما می‌آید که برای یک ایماندار پیروزی وجود ندارد.

بسیاری از پیروان مسیح که در باتلاق شکست، غوطه ور شده‌اند دلیل دیگری نیز برای این کار خود دارند. آنها به وضعیت زشت و نامطلوب خود واقفند و می‌دانند که کتابمقدس نوعی دیگر از زندگی را توصیف می‌کند. آنها می‌خواهند که از وضعیت گناه آلود خود بیرون آیند، ولی این وضع اسفناک را بعنوان سرنوشت روحانی خود پذیرفته‌اند. اغلب مردم درک نمی‌کنند که این رئیس شرارت و گناه است که آنها را متقاعد می‌کند تا در این پستی بمانند. آنها دروغهای شیطان را باور کرده‌اند. شیطان از ابتدای آفرینش انسان تا حال، همین داستان قدیمی را بیان می‌کند. او سعی می‌کند تا نسلهای مختلف ایمانداران را متقاعد سازد که سرنوشت آنها داشتن زندگی گناه آلود است و ماندن در لجن گناه در زندگی روحانی، امری طبیعی است.

مسلماً داشتن زندگی پیروزمندانه مسیحی، با تکیه بر قدرت و قوت خود، امری محال است. اگر بخود تکیه کنیم، شکست خورده باقی خواهیم ماند ولی برای پیروان حقیقی مسیح، خبر خوشی وجود دارد. عیسی گفت، "آنچه نزد مردم محال است نزد خدا ممکن است" (لوقا ۱۸:۲۷). خدای ما خدایی است که متخصص محالات و غیرممکن‌هاست. او از پیش، پیروزی را برای ما تدارک دیده است. زندگی مظفرانه مسیحی تنها یک رویا و یا آرزوی برآورده نشدنی نیست بلکه واقعیتی است در زمان حال. اینگونه زندگی چیزی نیست که بتوان آنرا بدست آورد زیرا قبلاً توسط مسیح بدست آمده است.

مسیح با مرگش بر روی صلیب تمام دشمنانمان را شکست داده و مهمتر از همه شیطان را مغلوب ساخته است. شیطان بعنوان مدعی برادران پیوسته بما می‌گوید که امیدی نیست و ما را متقاعد می‌سازد که شکست سرنوشت ما است. ولی او دروغگوست. کلام خدا به صراحت می‌گوید، "بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم بوسیله او که ما را محبت نمود" (رومیان ۸:۳۷). کتابمقدس می‌گوید، عیسی با مرگ خود بر روی صلیب، شکست شیطان را علناً نشان داد (کولسیان ۲:۱۵). ما دیگر نباید دروغهای ابلیس را باور کنیم. پیروزی و غلبه بر فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی، از طریق مرگ و قیام مسیح بدست آمده است و این یک واقعیت است.

شاید مشکلترین مبارزه، کشمکش درونی انسان باشد و این همان مبارزه‌ایست که پولس رسول در رومیان باب ۷ به آن اشاره می‌کند. او طالب پیروزی بود ولی اعتراف می‌کند که در وجود او (نفس و طبیعت کهنه) هیچ نیکویی ساکن نیست (رومیان ۷:۱۸). حتی این سؤال را مطرح می‌کند، "کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد" (رومیان ۷:۲۴). سپس به سؤال خود با قاطعیت جواب می‌دهد، "خدا را شکر می‌کنم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح" (رومیان ۷:۲۵)! بله، پولس طعم شکست را چشیده بود ولی همچنین می‌دانست که منبع پیروزی در مسیح است.

احتمالاً این بزرگترین حقیقتی است که پس از ایمان آوردنم به مسیح، آموخته‌ام. زندگی مظفرانه مسیحی، چیزی نیست که بتوان به آن نایل شد زیرا مسیح خود، آنرا برایمان فراهم کرده است و در این مورد از دست ما کاری ساخته نیست بلکه خود او، تمام کارها را برای ما انجام داده است. امید عظیم پیروزی برای تک تک ما نه بر مبنای "من" بلکه بر اساس "مسیح در من" می‌باشد. مسئولیت ما این است که به او توکل کنیم. همانگونه که به عیسی برای نجات و بخشش گناهانمان اعتماد کردیم، می‌توانیم با توکل به او، بر خواهشهای نفسانی که ما را وسوسه می‌کنند، فائق آییم. مسیح پیروزی ماست. بله، زندگی پیروزمندانه مسیحی امکان پذیر است. این پیروزی قابل حصول است زیرا عیسی پیروزی را مهیا ساخته است. ما فقط باید به او توکل کنیم.

پیروان مسیح قرار نیست مردمانی شکست خورده باشند. همه ما ایمانداران از غنی گرفته تا فقیر، از پیر تا جوان و از تحصیل کرده تا اُمی، به یک منبع پیروزی دسترسی داریم. این منبع به دارایی‌های مادی، حکمت طبیعی، و به رتبه‌ها و مدارج ما بستگی ندارد. بلکه ماحصل کاری است که مسیح از قبل برای ما انجام داده است و در دسترس یکایک ماست. پیروزی از آن مسیح است. او در نبرد روحانی پیروز شده است. فقط با ایمان می‌توان شریک پیروزی مسیح شد.

اگر در مورد قهرمانان ایمان چه در دوران کتابمقدس و چه در عصر حاضر مطالعه کنیم به این نکته پی می‌بریم که آنها از طریق ایمان به پیروزیهایشان نایل شدند. با ایمان هابیل خدا را پرستش می‌کرد. با ایمان نوح خدا را خدمت می‌کرد. خنوخ از طریق ایمان با خدا راه می‌رفت. ابراهیم بخاطر ایمان زادگاه خویش را ترک گفت. با ایمان موسی قوم اسرائیل را از اسارت و بردگی رهایی بخشید. داود از طریق ایمان بود که جولیات را از پای در آورده، بر او غلبه کرد. پولس خبر خوش انجیل را با ایمان موعظه کرد. با ایمان لوتر نهضت پروتستان را آغاز کرد. ویت فیلد با ایمان باعث بیداری عظیم روحانی شد و با همان ایمان مودی قاره‌ای را تکان داد. طریق حصول پیروزی چه در گذشته و چه در حال و آینده، ایمان بوده و خواهد بود. تنها مسئله حیاتی در رابطه با پیروزی فردیمان، مسئله ایمان است.

بنابراین درک سرشت و ماهیت ایمان امریست ضروری. آیا ایمان احساس عجیب و غریبی است که با گوش دادن به موعظه و اعطای فصیح در ما ایجاد می‌شود، یا یک وضعیت خاص روانی ذهنی است که با قوت مثبت اندیشی بدست می‌آید؟ آیا ایمان حلال تمام مشکلات ما است؟ آیا با ایمان قادریم به هر آنچه که به ذهنمان می‌آید دست یابیم؟ آیا ممکن است همانطور که بعضی‌ها ادعا می‌کنند، ایمان داشت و دیگر هرگز مریض نشد؟ ایمان چیست و منشأ آن کدام است؟ جواب این سؤال در رمز زندگی پیروزمندان مسیحی نهفته است. بهر حال متأسفانه ما تعلیم کتابمقدسی ایمان را تغییر داده‌ایم و بهمین دلیل، به یک نهضت دیگری نیاز داریم که ما را بیدار کند و بار دیگر کلیسا را نور جهان سازد.

ایمان از خداوند منشأ می‌گیرد نه از انسان. ایمان، ایجاد باورهای ذهنی و داشتن حالات و احساسات عجیب و غریب نیست. کتابمقدس می‌گوید "ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا." ایمان از ما منشأ نمی‌گیرد بلکه از خدا سرچشمه می‌گیرد. بدون آن، خوشنود ساختن خدا غیر ممکن است، ولی ایمان بدون خدا نیز، امری محال است. ایمان وابسته به وجودی خارجی است و از منبعی خارج از ما سرچشمه می‌گیرد. منشأ ایمان، سخنان خداوند و کلام خداست. ایمان اطمینانی است که با شنیدن کلام خدا، در قلبهای ما ایجاد می‌شود.

ایمان زمانی ایجاد می‌گردد که خدا از طریق کلامش با قلبهای ما صحبت می‌کند. ما از طریق عیسی مسیح به خدا ایمان می‌آوریم. جهت و مقصد ایمان حقیقی کتابمقدسی همیشه بسوی عیسی است. عبرانیان ۲:۱۲ می‌گوید، "بسوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم." عیسی آغازگر و حافظ ایمان ما است. او "راه و راستی و حیات" است. در انجیل یوحنا از عیسی بعنوان کلمه خدا اشاره شده است. بنابراین، ایمانی که بانی و حافظ آن مسیح نباشد ایمان حقیقی نیست.

بسیاری از مسیحیان در وضعیت شکست خورده‌ای بسر می‌برند زیرا بجای اینکه اعتماد و توکلشان فقط بر مسیح باشد بر خود، توانایی‌ها، ثروت، یا حتی تجربیاتشان است. اغلب خدا با قرار دادن ضعفهایی در ما، قوت خویش را بما آشکار می‌سازد. او ممکن است ما را در تنگنای مالی قرار دهد تا همهٔ احتیاجات ما را بر حسب دولت خود در جلال، در مسیح عیسی رفع نماید (فیلیپیان ۴:۱۹). حتی تجربیات ما می‌تواند اغوا کننده باشد، ولی مسیح حقیقت مطلق است. پیروزی فقط از طریق توکل بر مسیح و فقط بر مسیح، حاصل می‌گردد.

ایمان زمانی بوجود می‌آید که خدا از طریق کلامش با قلبهای ما صحبت کند و با چشم دوختن به کامل کنندهٔ ایمان یعنی عیسی مسیح، تکامل یافته و از این طریق، تمام احتیاجاتمان بر طرف می‌گردد. ولی در نهایت ایمان عمل می‌کند. اعمال ما بوجود آورندهٔ ایمان نیستند بلکه عکس آن صادق است. ایمان بوجود آورندهٔ اعمال است - عمل خدا در زندگیهایمان. بنابراین ما نباید به هیچکدام از توانایی‌ها، منابع و موفقیت‌هایمان فخر نماییم. فخر ما فقط در مسیح است. او منبع کامل پیروزی و موفقیت‌های ما است. با توکل کامل به مسیح، به پیروزی او پی خواهیم برد.

گهگاهی اظهارات فوق‌الذکر بحثهایی پدید می‌آورند. مردم به من می‌گویند، "سمی، به مسیح توکل کردم ولی نتیجه‌ای نگرفتم". وقتی از آنها پرس و جو می‌کنم، به این مطلب پی می‌برم که توکل آنها بیشتر بر کوششها و مهارت‌های خودشان بوده است تا به کفایت و قدرت مسیح. بیشتر از سی سال است که در این سیاحت روحانی با مسیح راه می‌روم. با اعتقادی راسخ می‌توانم اعلام کنم که "بارها نسبت به عیسی قصور ورزیدم ولی او هرگز نسبت به من قصور نورزیده است." من به این حقیقت بزرگ پی برده‌ام - پیروزی در زندگی مسیحی، فقط از طریق ایمان میسر می‌گردد. هر گاه خدا از طریق عیسی - کلمهٔ خدا، با ما سخن گوید، ایمان ایجاد می‌گردد و این ایمان با نگاه کردن به مسیح ادامه یافته و سرانجام به پیروزی منتهی می‌شود، نه پیروزی ما بلکه پیروزی او. ما فقط وارد پیروزی می‌شویم که او از قبل برای ما مهیا کرده است. نوح، ابراهیم، موسی، داود، پولس، لوتر و ویت فیلد، بخودی خود مردان بسیار بزرگی نبودند بلکه بسادگی، توکل و اعتماد آنها بر خدای قادر و عظیم بود. آنها بسوی عیسی نگران بودند. این باور که خدای ابراهیم، موسی، داود، پولس، لوتر و مودی، خدای ما نیز می‌باشد بسیار پر جلال است. توانایی‌های چشمگیر ما نیست که ما را بسوی پیروزی هدایت می‌کنند بلکه ایمان ساده به خدای قادر است که باعث پیروزی می‌گردد.

از سعی و تلاش باز ایستاده، بر خدا توکل کنید ۲۱ / ژانویه / ۲۰۰۲

بیش از ۳۰ سال پیش، هنگامیکه به مسیح ایمان آوردم، زندگیم کاملاً عوض شد. خدا مرا از بند غیر اخلاقیات و خود خواهی‌هایی که سالها مرا اسیر کرده بودند رهایی بخشید. از مشاهده کار خدا در زندگیم شگفت زده شدم. من می‌خواستم عادات بسیاری را ترک کنم ولی قدرت آنرا نداشتم. لیکن وقتی عیسی وارد قلبم شد، واقعاً از تمام آنها آزاد شدم.

اما پس از گذشت چند ماه از ایمانم، متوجه شدم که یکی از عاداتم هنوز باقی مانده‌است. من بسیار حسود بودم. وقتی پسری با دوست دخترم صحبت می‌کرد، بسیار خشمگین می‌شدم و از عصبانیت می‌خواستم با آن پسر گلاویز شوم. می‌دانستم که این کار اشتباه بود و این احساسات خدا را خشنود نمی‌ساخت. بنابراین تصمیم گرفتم با سعی و تلاش بسیار، دیگر حسد نورزم. شاید شما نیز چنین تصمیمی را گرفته‌اید، ولی نصیحت دوستانه‌ای به شما می‌کنم، تلاش بیهوده نکنید زیرا این امری غیرممکن است!

هر چه بیشتر، در این رابطه کوشش می‌کردم، حسادت در من بیشتر می‌شد. با وجود پشتکار و صرف تمام نیرویی که در توان داشتم حتی بیش از پیش حسادت می‌کردم. نمی‌دانستم چه کنم. تصمیم گرفتم با تمام قوا با این مسئله مبارزه کنم، اما وضع وخیمتر شد. بنظر می‌رسید که با سعی و تلاش بیشتر برای غلبه بر این گناه، اسارت من نسبت به آن شدیدتر می‌شد.

بعدها به رمز زندگی پیروزمندانۀ مسیحی پی بردم. رمز آن نه در تلاش کردن بلکه در توکل کردن است، نه در توانایی‌های ما بلکه در کاری است که مسیح قبلاً برای کسب پیروزی انجام داده است. تنها کاری که باید می‌کردم این بود که به او توکل کنم. او به هر طریقی که ما وسوسه می‌شویم، آزموده شد، ولی در او گناهی یافت نشد. به عبارتی دیگر، او قبلاً بر حسادت غلبه کرده بود. من فقط باید به او توکل می‌نمودم. او در من ساکن بود و می‌توانست همان کاری را که ۲۰۰۰ سال پیش انجام داد، هم اکنون نیز انجام دهد. من تنها باید از تلاش خود باز ایستاده، به او توکل می‌کردم - با این ایمان که خود عیسی پیروزی من در برابر حسادت است. همان عیسی که مرا نجات داده و گناهانم را آمرزیده بود، می‌توانست پیروزم را بر این گناهی که مرا بستوه آورده بود، تضمین کند.

وقتی که بار دیگر حسادت و عصبانیت به سراغم آمد، این دعا را زمزمه کردم، "خدایا، همانگونه که به تو توکل کردم تا مرا نجات دهی، حال به تو توکل می‌کنم که در برابر حسادت و خشم مرا غالب سازی." اتفاق عجیبی افتاد. احساس ناامنی و خشم من بر طرف شد. ولی چندی نگذشت که دوباره وسوسه شدم تا حسادت ورزم. بسادگی بار دیگر به عیسی روی آورده گفتم، "خداوندا، دوباره به تو توکل می‌کنم که پیروزی من باشی" و غالب آمدم.

در این رابطه شیطان بارها مرا وسوسه کرد ولی هر بار من به عیسی توکل کرده و به او چشم دوختم. بعد از چند ماه به این نکته پی بردم که دیگر شیطان مرا به اندازه گذشته وسوسه نمی‌کند. او از اینکه بجای من می‌بایست با عیسی مقابله می‌کرد از پا در آمده بود. عیسی در زندگی‌هایمان بر شیطان غالب آمده است. پیروزی ما بر وسوسه، گناه و شیطان با سعی و تلاش انسانی حاصل نمی‌گردد. شیطان از ناتوانی‌های انسانی ما آگاهی دارد. او به یکایک ضعفها و نقاط شکننده و سستمان واقف است. بهمین دلیل باید بجای توکل به خود، کاملاً بر عیسی توکل کنیم.

۲۰۰۰ سال پیش، عیسی با زندگی کامل و بری از گناه خود، پیروزی را برای ما تضمین کرد. وقتی او بر صلیب جان سپرد، فریاد زد، "تمام شد". عیسی کارش را به کمال رسانده بود و تا به موت کاملاً مطیع بود. او شکست همه نیروهای شریر را برای عموم آشکار ساخت. سه روز بعد، از قبر برخاست. عیسی مسیح بر تمامی دشمنان انسان - گناه، مرگ، جهنم، شیطان و ارواح شریر غالب آمد. این پیروزی کاملاً متعلق به او بود و ما با توکل به او، بسادگی در این پیروزی شریک می‌گردیم.

بزرگترین درسی که هر ایماندار در رابطه با زندگی پیروزمندانه مسیحی می‌آموزد این است که موفقیت نه با تلاش و کوشش انسانی بلکه با توکل بر عیسی حاصل می‌گردد. تلاشهای انسانی ما برای غلبه بر گناه مانند شیری است که در برابر دانیالها مغلوب و ناتوان است یا مانند جلیاتی است که در مقابله با صدها داود پیر از ایمان، شکست خورده است، و این شکست، شکست سهمگینی است. ولی با ایمانی مانند ایمان داود جوان، قادریم هر غولی را در زندگی‌هایمان شکست دهیم. در نتیجه توکل دانیال به خدا، شیرها در برابر او ناتوان شدند. داود تنها زمانی مغلوب گشت که با قوت انسانی خویش عمل نمود. شمشون زمانی قوت خویش را از دست داد که مجذوب و سوسه‌ها گشت. تنها منشأ پیروزی و قوت آنها همان سرچشمه‌ای بود که ما نیز پیروزی خود را از آنجا کسب می‌نماییم. زمانیکه آنها بر خدا توکل نمودند بطور شگفت آوری از حد زیاده نصرت یافتند، بوسیله مسیح که آنها را محبت نمود. از سعی و تلاش خود باز ایستاده، به مسیح توکل کنید!

یکی از بزرگترین موانع داشتن زندگی پیروزمندانۀ مسیحی، عدم اطمینان به داشتن نجات است. اگر دائماً در زندگی‌هایمان به بخشش خدا شک کنیم، شیطان ما را تبدیل به افرادی ضعیف و بی‌خاصیت می‌کند. بسیاری از مسیحیان اشتیاق شدیدی برای کسب پیروزی دارند ولی بنظر می‌رسد که همیشه در حال مبارزه و شکست هستند. اگر به رابطه‌مان با خدا با شک و تردید نگاه کنیم، شکست ما حتمی است و پیروزی سرایی بیش نخواهد بود.

سالها پیش، یکی از دوستانم با وجود اینکه به مسیح ایمان آورده بود، دائماً در مورد قبول این حقیقت که خدا او را پذیرفته است، در کشمکش بود. او در خانواده‌ای پر از خشونت بزرگ شده بود. پدرش الکلی بود و اغلب هنگامیکه مست می‌کرد، بچه‌ها را کتک می‌زد. در نتیجه، وقتیکه دوستم به مسیح ایمان آورد، با برداشتی نادرست، خدا را همانند پدرش تصور می‌کرد. وقتیکه اشتباهی از او سر می‌زد، احساس می‌کرد که خدا او را رد کرده است و از پیامدهای آن می‌ترسید. روزی یکی از رهبران مسیحی، درسهایی از کتابمقدس را با او شروع کرد. او نه تنها حقایق کلام خدا را به او تعلیم می‌داد بلکه خود او نمونه‌زنده‌ای از آن حقایق بود.

وقتی دوستم مرتکب خطایی می‌شد، وی با محبت بجای اینکه او را سرزنش کند، به او دلگرمی می‌داد. وقتی از لحاظ روحانی سقوط می‌کرد، او را بلند می‌نمود. دوستم هر روز بیش از پیش، زندگی پیروزمندانۀ مسیحی را تجربه می‌کرد. پس از آن برای سالها او را ندیدم. چندی قبل، او به شهری که در آن زندگی می‌کنم آمد. با من تماس گرفته، مرا برای صرف شام دعوت کرد. تغییر زندگیش باورکردنی نبود. حال او به نجاتش اطمینان کامل داشت و دیگر دنبال تأیید و پذیرش دیگران نبود. دوستم می‌دانست که خدا او را پذیرفته است و می‌خواهد که او در مسیح رشد کرده بالغ شود.

کتابمقدس شیطان را "مدعی برادران" می‌خواند. شیطان ما را نزد خدا و ایمانداران دیگر متهم می‌سازد. ولی بیشترین آسیب، موقعی به ما وارد می‌شود که اتهامات او را در مورد خود باور کنیم. شخصیت ما آینه تمام نمای باورها و اعتقادات ما است. اگر به آنچه که خدا می‌فرماید ایمان داشته باشیم، در فیض و معرفت مسیح رشد خواهیم کرد. اگر اتهامات و دروغهای شیطان را باور کنیم، تبدیل به افرادی مغلوب و شکست خورده خواهیم شد.

من در مورد الهیات جدیدی که می‌گویند، هر آنچه را بخواهی، بدست می‌آوری صحبت نمی‌کنم بلکه در مورد الهیات قدیمی "ایستادن بر وعده‌های خدا" صحبت می‌کنم. کلام خدا می‌گوید، "اینرا نوشتم به شما که به اسم پسر خدا ایمان آورده‌اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیاورید" (اول یوحنا ۵:۱۳). طبق کلام خدا ما باید مطمئن باشیم که حیات جاودانی داریم - نه اینکه امیدوار باشیم، آرزو کنیم، یا فکر کنیم که حیات جاودانی داریم. ما می‌توانیم با خاطری آسوده، اطمینان داشته باشیم که فرزندان خدا هستیم - نه بعلت کارهایی که انجام داده‌ایم، بلکه بخاطر فیض خدا.

یک آیه بیشتر از آیه‌ای که به آن اشاره شد، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان به داشتن حیات جاودانی اطمینان حاصل کرد. این آیه می‌گوید، "آنکه پسر را دارد حیات را دارد" (اول یوحنا ۵:۱۲). چگونه می‌توانیم بدانیم که حیات جاودانی داریم؟ اگر در زندگی‌هایمان پسر خدا را داشته باشیم، می‌توانیم مطمئن

باشیم که دارای حیات جاودانی هستیم . کلام خدا نیز همین را بیان می‌دارد. پس باید بیاموزیم تا بر وعده‌های خدا بایستیم.

پیروزی از یک رابطه مطمئن و مستحکم با خدا ناشی می‌گردد و با ایستادن بر وعده‌های جاودانی کلام خدا بدست می‌آید. پیروزی شناخت عملی محبت شگفت‌انگیز خدا نسبت به فرزندانش است. بهمین دلیل کلام خدا می‌گوید ، ” از حد زیاده نصرت یافتیم بوسیله او که ما را محبت نمود.“ ما تنها فاتحان نیستیم بلکه ” از حد زیاده نصرت یافتیم.“

هر گاه این حقیقت عظیم برای ما مکشوف گردد، مانند عقاب پرواز خواهیم کرد و اطمینان، وجود ما را فرا خواهد گرفت. فاتحان همیشه دارای اطمینان هستند - نه اطمینان بیش از اندازه، بلکه در حد کفایت. آنها به ظرفیت و توانایی‌هایی که در ذهن و قلبشان وجود دارد واقفند. بعنوان ایمانداران، ظرفیت و تواناییهای ما برای کسب پیروزی در زندگی مسیحی نامحدود است. زیرا مسیح پیروزی را برای ما تضمین کرده است. ما ، نه در پیروزی خود ، بلکه در پیروزی مسیح گام می‌نهیم. پیروزی، از آینده‌ای با ثبات در آسمان ، رابطه‌ای مستحکم با منجی بر روی زمین و اعتقادی راسخ در مورد جایگاهمان در مسیح سرچشمه می‌گیرد. امن‌ترین مکان زندگی در جهان، ”در مسیح“ می‌باشد و درک اینکه او در ما ساکن است اطمینان نجات را به ما می‌بخشد.

اغلب از من سؤال می‌کنند، " آیا هرگز در مورد خدا شک و تردیدهایی داشته‌ای؟" اکثر مردم از اینکه من بعنوان یک رهبر مسیحی، مبشر بین‌المللی و فردی که ۳۳ سال از ایمانش می‌گذرد، هنوز با شک و تردید روبرو می‌شوم تعجب می‌کنند. مدت‌ها پیش، به این نکته پی بردم که داشتن شک و تردید نسبت به اعتقادات، گناه نیست بلکه باور این تردیدها است که گناه محسوب می‌شود.

در اوایل ایمانم، اغلب شک و دودلی بسراغم می‌آمد. همیشه پس از اینکه مرتکب گناهی می‌شدم که خدا را خشنود نمی‌ساخت، سؤالات متعددی برایم مطرح می‌شد. از خود می‌پرسیدم، " چطور می‌توانی این عمل را انجام دهی و یک مسیحی واقعی باشی؟ اگر خدایی هست پس چرا این گناهان تکرار می‌شوند؟"

پس از گذشت چند روز از ایمانم، به اتاقم رفتم، به درگاه خدا زار زار گریستم. شک و دودلی وجود مرا فرا گرفته بود. " آیا خدایی هست؟ آیا مرا شستشوی مغزی داده‌اند؟ آیا همه اینها، احساسی بیش نبوده است؟" احساس سردرگمی می‌کردم. خدا را خوانده گفتم، " عیسی، عیسی، کمک کن!"، به نظر می‌رسید این تنها کلماتی بود که در آن لحظات می‌توانستم بیان کنم. پس از اینکه چند دقیقه در حضور خدا گریه کردم، آرامش مانند نهری بستر وجودم را فرا گرفت. روح‌القدس به من اطمینان بخشید که فرزند خدا هستم. یقین کامل حاصل کردم که مسیح وجودی واقعیست. این یقین بعنوان معرفتی روحانی، عمیقتر از احساسات و فراتر از ادراک انسانی بود.

زندگی مسیحی مانند سیاحتی است. در طول مسیر، چیزهای تازه‌ای را کشف کرده و به یادگیری و رشد خود ادامه می‌دهیم. شخصی که رشد نمی‌کند همیشه در نهایت با شکست روبرو می‌شود. بسیاری از حقایق زندگی مسیحی موقعی برای من مکشوف شده است که مجبور بوده‌ام با تردیدهای خود روبرو شوم. من آموختم که از شک و تردیدها بعنوان عواملی استفاده کنم که مرا به سوی ابعاد تازه‌ای از ایمان هدایت کنند، نه اینکه مرا به اعماق ناامیدی بکشانند. همچنین آموختم که ریشه آنها را پیدا کنم. قبل از ایمان به مسیح، شک و دودلی عمیقاً در وجودم ریشه دوانیده بود و در روح و جان من رسوخ کرده و وجودم را فرا گرفته بود. علت شک و تردید من، نداشتن رابطه‌ای پویا با خدا بود. اطمینان خدا در قلبم وجود نداشت، زیرا او را نمی‌شناختم. خدا روح است ولی روح او در زندگی حضور نداشت. پس از ایمان آوردنم به مسیح، دیگر شک و تردیدهایی که به سراغم می‌آمدند بسیار سطحی بودند. عمیقترین بخش وجود انسان، روح او است. من دیگر مانند گذشته شک و تردید نداشتم زیرا " همان روح (روح‌القدس) بر روحهای ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم" (رومیان ۸:۱۶). حال با تمام وجود می‌دانم که فرزند خدا هستم، زیرا روح‌القدس در تمامیت وجودم ساکن است.

او پیوسته یادآوری می‌کند که فرزند خدا هستم، و خون مسیح برای پاک ساختن تمام گناهانم کافی است و این، نه الهیات نظری بلکه واقعیتی عملی است. هلولیاه! روح خدا در اعماق وجودم ساکن است و پیوسته شهادت می‌دهد که به عیسی تعلق دارم و او نیز به من تعلق دارد! حال تمام این حقایق برایم مکشوف شده است. آنها در عمق وجودم هستند و به آنها یقین کامل دارم. این یقین که بیانگر حضور خداوند در زندگی من می‌باشد، یک شناخت عقلانی یا احساس هیجان نیست بلکه امری روحانی است و از حضور او در زندگیهایمان سرچشمه می‌گیرد.

پس شک و تردیدها چه؟ منشأ آنها کجاست؟ با وجود اینکه، عمیقاً اطمینان دارم که عیسی به من تعلق دارد، هنوز باید با تردیدهای سطحی خود مقابله کنم. آنها از قسمتهایی از زندگیم مانند عقل و احساس منشأ می‌گیرند. برای مثال، وقتی از خدا ناطاعتی می‌کنم، باطناً از لحاظ عقلانی و احساسی جریحه‌دار می‌شوم. از خود سؤال می‌کنم که آیا واقعاً فرزند خدا هستم. با وجود اینکه در اعماق قلبم می‌دانم که مرگ مسیح بر روی صلیب برای بخشش من کافیست، اما باز استدلال‌ات نادرستی به ذهنم خطور می‌کند. از نظر عقلانی به فرزند خواندگی خود شک می‌کنم، یا شاید احساس شکست کنم و در داشتن حیات جاودانی تردید داشته باشم. هر گاه گناهم را اعتراف کرده، عمیقاً توبه می‌کنم، دوباره با داشتن اطمینان نجات، آرامی می‌یابم. این تردیدها سطحی و بنابراین موقتی هستند.

شک و تردیدهای عقلانی معمولاً از برداشتی نادرست از خدا ناشی می‌شوند، در حالیکه تردیدهای احساسی اغلب از اعمال و رفتاری نادرست سرچشمه می‌گیرند. بجای ایمان به آنچه کتابمقدس در مورد خدا و انسان می‌گوید اغلب به آنچه که فرهنگ بما دیکته می‌کند باور داریم. در نتیجه، مغلوب می‌گردیم. منشأ تمام پیروزیهایی که در مسیح کسب می‌کنیم ایمان است. در زندگی ایماندار، ایمان پایه‌ایست که پیروزی بر روی آن بنا می‌شود. ولی ایمان نمی‌تواند جز بر حقیقت کلام خدا بر پایه و اساس دیگری بنا شود. اگر می‌خواهیم عملاً بر شک و تردیدها غلبه کنیم باید بر وعده‌های کتابمقدس بایستیم. تردیدهای ذهنی در نتیجه عدم آگاهی از کلام خدا ایجاد می‌گردند، ولی شکهای احساسی اغلب حاصل ناطاعتی از کلام خدا می‌باشند. ما با ایمان به مسیح، با خدا رابطه برقرار کرده، فرزندان او می‌گردیم. ولی هر گاه اجازه دهیم که گناه وارد زندگی‌هایمان گردد، رابطه صمیمی ما با او از بین رفته و دیگر عملاً نمی‌توانیم عرض و طول و عمق و بلندی محبت او را درک کنیم. محبت او نسبت به ما تغییر نکرده است. هنوز فرزندان او می‌باشیم، ولی مشارکت ما با او بهم خورده است. این مشارکت تنها موقعیکه به گناهان خود اعتراف کرده، توبه نماییم، مجدداً برقرار می‌شود. تنها زمانی قادریم با خدای قدوس رابطه‌ای صمیمی داشته باشیم که در شاهراه قدوسیت پیش رویم. هر گاه به آنچه خدا در مورد ما می‌گوید ایمان داشته باشیم و بر مبنای آن حقایق عظیم رفتار نماییم، خواهیم دانست که فرزندان او هستیم. شک و تردیدها ناپدید شده، ایمان رشد می‌یابد و پیروزی، شعار ما می‌گردد. در این صورت طعم پیروزی و ظفر را خواهیم چشید.

پیروزی در زندگی مسیحی از شناخت عمیق خدا سرچشمه می‌گیرد. اگر زمانیکه تازه با همسرم آشنا شده بودم می‌پرسیدید، "آیا خانم جوانی را به اسم دبی تکس سرمن (Debe Tex Sirman) می‌شناسی؟" جواب می‌دادم "بله او را می‌شناسم. پریروز با او ملاقات کردم." ولی شناختی که در آنروز از وی داشتم با شناختی که هم اکنون از او دارم، تفاوت بسیاری دارد. حال نسبت به آن زمان، شناخت من از او بسیار عمیقتر است و به علایق و بی‌میلیها، نقاط قوت و ضعف و شادیهها و غمهای او واقفم.

از همان ابتدا که با همسرم ملاقات کردم احساس کردم که او را دوست دارم، ولی عشقی که الان نسبت به او دارم بسیار عمیقتر و بسیار غنی تر است. زیرا با عبور از موقعیتهای مختلف و با مواجه شدن با شرایط گوناگون، عشق ما عمیقاً رشد یافته است. این مورد، در رابطه ما با خدا نیز صادق است. هر چه بیشتر او را بشناسیم، محبت ما نسبت به او بیشتر می‌شود و با قدم زدن با خداوند در فراز و نشیبهای زندگی این محبت شدت می‌یابد. برای شناخت او باید وقت صرف کرد.

پولس رسول در مورد آرزوی عمیق قلبیش می‌نویسد، "و تا مسیح را و قوت قیامت وی را و شراکت در رنجهای وی را بشناسم و با موت او مشابه گردم" (فیلیپیان ۱۵:۳). پولس می‌خواست در فراز و نشیب زندگی، مسیح را بشناسد و مشتاق بود که چه در تنگیها و چه در خوشیها با مسیح قدم زند، زیرا می‌دانست که رابطه‌اش با مسیح تنها در مشارکت دراز مدت با او رشد می‌یافت.

ولی عملاً چگونه می‌توان خدا را شناخت؟ چگونه می‌توان عشق و محبت او را در زندگی تجربه کرد؟ خدا روح است. بنابراین چگونه می‌توان با خدایی که قابل دیدن یا لمس کردن نیست، رابطه‌ای عمیق برقرار کرد. یکی از طرق برقراری مشارکت عمیق با مسیح، دعا است.

بسیاری از مردم دعا را طریقی برای بر آورده شدن درخواستهایشان از خدا می‌دانند. مطمئناً این موضوع که خدا به درخواست فرزندانش جواب می‌دهد، حقیقت دارد. در واقع، او قادر است برای ما کارهایی بسیار فراتر از خواست و فکر ما انجام دهد، ولی مفهوم دعا، بسیار وسیعتر از دستیابی به خواسته‌هایمان است. دعا، مشارکت عمیق قلبی است. در دعا، ما مسائل زندگیمان را بطور صمیمی با خدا در میان می‌گذاریم و وی نیز متقابلاً مسائل عمیق قلبش را با ما در میان می‌گذارد.

بسیاری از ما در زندگی روحانیمان مغلوب شده‌ایم زیرا درک صحیحی از دعا نداشته‌ایم. ما می‌پنداریم که دعا همچون رفتن به نزد "بابائوئل آسمانی" و بیان تمام خواسته‌هایمان است. چنین برداشت سطحی از دعا، ما را تنها بسوی شکست هدایت می‌کند. رفتن به حضور خدای قدوس و قادر مطلق مانند رفتن به یک فروشگاه بزرگ نیست که شتابزده با در دست داشتن لیست نیازها، وارد آنجا شده و پس از خرید آنجا را ترک کنیم.

برای داشتن رابطه خوب و مفید باید وقت صرف کرد. من و همسرم با هم، در طول این چند سال رابطه عالی و عمیقی برقرار کرده‌ایم، زیرا برای در میان گذاشتن مسائل درونی خود با یکدیگر، وقت کافی اختصاص داده‌ایم. ما سعی می‌کنیم که هر هفته زمان و محلی را ترتیب دهیم تا به دور از مشغله روزانه زندگی و فارق از تلفن و اداره، وقتی را برای درد و دل کردن سپری کنیم. در این وقت معین، در مورد

مشکلات ، رنجشها، سختیها و پیروزیهایی که در طول هفته داشته‌ایم، صحبت می‌کنیم. زمانی رابطه ما با تلاطم و بحران روبرو بوده است که به این مشارکت وقت نداده‌ایم .

در مورد دعا نیز همینگونه است . ایجاد یک ارتباط واقعی بین ما و خدا و در میان گذاشتن آنچه در قلبهایمان است، مستلزم صرف وقت است. شاید به همین دلیل، عیسی به شاگردانش می‌گوید که هر گاه دعا می‌کنند به حجره خود داخل شده و در را ببندند، و پدر نهران بین آنها ، آنها را آشکارا اجر خواهد داد(متی ۶:۶). دعا یک نمایش مذهبی نیست که با آن ، دیگران را تحت تأثیر روحانیت خود قرار دهیم، همچنین یک وظیفه یا تعهد مذهبی نمی‌باشد. دعا قبل از هر چیز، وقتی است که در آن ، از مشغله‌های زندگی دوری گزیده ، سفره قلب خود را برای خدا باز می‌کنیم و منتظر شنیدن صدای او می‌باشیم. دعا برقراری ارتباط با خالق جهان است .

اغلب، دیگران در این رابطه با من مباحثه می‌کنند. بعضی‌ها می‌گویند، ” ما همیشه باید در روح دعا باشیم، پس لازم نیست وقتی را به رازگهان اختصاص دهیم.“ درست است که ما باید ” پیوسته دعا کنیم “ و سعی کنیم در طول زندگی روزانه در روح دعا بمانیم، ولی این به آن معنی نیست که نیاز به وقتی منظم و ثابت برای تنها بودن با خدا و برقراری ارتباط دوستانه با او نداشته باشیم. عیسی به شاگردانش آموخت که همین کار را انجام دهند. اگر آنها احتیاج داشتند که زمان و مکانی را یافته از مشغله‌های دنیا دور شده و با خدا مشارکت داشته باشند، چقدر بیشتر ما به آن زمان و مکان نیاز داریم .

اگر واقعاً می‌خواهید در زندگی روحانی خود پیروزی داشته باشید، ایجاد اینگونه مشارکت با خدا می‌تواند نقطه شروع خوبی برای شما باشد. یقیناً دستیابی به پیروزی مستلزم نکات دیگری نیز هست ولی این خود بهترین نقطه شروع است. پس چرا شما محل و زمانی را برای ملاقات با خدا ترتیب نمی‌دهید تا آنچه را در قلب دارید به او بازگو کنید. کلامش را بخوانید و به سخنانش گوش فرا دهید. با عزمی راسخ از هر آنچه که به شما می‌گوید اطاعت کنید. آنگاه به پیروزی دست خواهید یافت.

شاگردان عیسی شاهد کارهای خارق‌العاده او بودند. آنها دیدند که او چگونه آب را به شراب تبدیل کرد، بیماران را شفا داد، ارواح شریر را بیرون راند، به نحو احسن موعظه کرد و حتی مردگان را زنده کرد، ولی هرگز از او نخواستند که طرز انجام این کارها را به آنها بیاموزد، بلکه گفتند، "خداوندا، دعا کردن را به ما تعلیم بده" (لوقا ۱۱:۱). آنها می‌دانستند که رمز انجام این اعمال عظیم، در دعا‌های عیسی نهفته است. او در ساعات اولیه صبح، وقت طولانی را در دعا سپری می‌کرد شاگردان می‌خواستند به رمز پیروزی او دست یابند.

عیسی در لوقا ۱:۱۱ طرز دعا کردن را به شاگردانش تعلیم داد. همین مبحث در متی ۶:۹-۱۳ نیز نوشته شده است. در این آیات، عیسی پنج اصل دعا را آموزش می‌دهد. هر کدام از آنها را می‌توان بعنوان پاسخی به یکی از ویژگیهای خاص خدا قلمداد کرد. دعا یعنی شناختن خدا. وقتی خدا را در تمام شکوه و جلالش مشاهده می‌کنیم، مسائل قلبی خود را با او در میان می‌گذاریم و اینجاست که دعا برای ما نوعی ماجراجویی محسوب می‌شود. اغلب این سؤال مطرح می‌شود که افراد هنگام دعا چه می‌کنند. مردم اکثراً نمی‌دانند که چگونه می‌توان نیم ساعت یا یک ساعت را در دعا سپری کرد. ولی پس از استفاده از این اصول دعا، پی می‌برند که برای دعا به وقت بیشتری نیاز دارند.

پس چگونه باید دعا کرد و عیسی چه اصولی را تعلیم داد؟

اولین اصل، اصل ستایش و شکر گذاری است. عیسی در متی ۹:۶ دعا را با تمرکز بر خدا آغاز می‌کند. او به شاگردان می‌آموزد تا به سه صفت خدا توجه داشته باشند: (۱) پدر ما (۲) که در آسمانی (۳) نام تو مقدس باد. پدر بودن خدا، نشانگر نیکویی او است. درک این مورد، مخصوصاً وقتی که با مشکلاتی در زندگی روبرو می‌شویم، برای ما بسیار حائز اهمیت است. باید بدانیم که خدا نیکوست و در زندگی، بهترینها را برای ما می‌خواهد. هر گاه از او نان بخواهیم بما سنگ نمی‌دهد. در واقع، اگر دنیا یا شریر بما سنگ دهد، او آنرا به نان تبدیل خواهد کرد.

عبارت "که در آسمانی"، عظمت خدا را نشان می‌دهد. او بر تخت سلطنتش جلوس کرده است. تمامی قدرت و اختیار در آسمان و بر زمین در دستهای اوست. او خدای قادر است. مسیح قدوسیت خدا را در عبارت "نام تو مقدس باد" بیان می‌دارد. خداوند، یکتا و بی‌همتا است. ما مخلوق هستیم و او خالق ما است. ما گناهکار هستیم و او کاملاً قدوس است. او در جهان بی نظیر است. بنابراین، باید در حضور خدا با احترام زانو زیم و او را برای نیکویش شکر کنیم (برای همه کارهای نیکویی که برای ما انجام داده است) و او را برای آنچه که هست ستایش کنیم (برای ویژگیها و شخصیتش). بنابراین هنگام دعا باید ابتدا، وقتی را برای تمرکز بر شخصیت خدا و کاری که برای ما انجام داده است اختصاص دهیم و او را در زینت قدوسیتش بپرستیم و برای اعمال عظیمش در زندگیمان، او را شکر کنیم.

دومین اصل در متی ۶:۱۰ اصل شفاعت است. بعد از اینکه عیسی توجه شاگردان را به ویژگیهای خدا معطوف می‌دارد، وی نیازهای جهان را به آنها نشان می‌دهد. حال جهت تمرکز، از خدا به ملکوت و اراده‌اش بر روی زمین تغییر می‌یابد. با شناخت خدا، در ما اشتیاق شدیدی برای انجام اراده قلبی او ایجاد می‌گردد. اراده قلبی خدا چیست که در طول ۲۰۰۰ سال تغییر نکرده است؟ اراده او نجات جهان است (یوحنا

۱۶:۳! ما باید برای مردمی که به مسیح نیاز دارند دعا کنیم که ملکوت خدا بیاید و اراده‌اش در زندگیهای آنها انجام شود. این دعا، مؤثرترین و قویترین نوع دعا می‌باشد، زیرا مستقیماً با قلب خدا در ارتباط است. هنگامیکه با قلب خدا، ملکوت و اراده او، در توافق باشیم او آسمان را به زمین منتقل خواهد کرد.

اصل سوم، اصل درخواست است (متی ۶:۱۱). عیسی به شاگردان خود آموخت که نیازهایشان را به حضور خدا بیاورند و نان روزانه خود را از او بطلبند. غذا، اساسیترین نیاز بشر است. عیسی می‌خواست شاگردانش، خدا را بعنوان "یهوه یا ایزا" بشناسند یعنی خدایی که مهیا می‌سازد. خدا مشتاق است تا نیازهای فرزندان را برآورده سازد. او ما را دوست دارد و از ما مراقبت خواهد کرد. ما باید هر روز نیازهایمان را به حضور خداوند بیاوریم و این فرمان خدا است. توجه داشته باشید که عیسی در تعلیم خود به شاگردان به چه مراحل از دعا اشاره می‌کند. ابتدا تمرکز، تنها بر روی خداست. سپس جهت تمرکز بسوی آمدن ملکوت خدا بر زمین تغییر می‌یابد و دعای ما برای دیگران است. در آخر، ما نیازهای خود را بحضور خدا می‌آوریم. در دعایی که عیسی به شاگردانش آموخت اولویتها به این ترتیب بودند - اول خدا، دوم دیگران، و سوم نیازهای خودمان. این در حالی است که اکثر ما در جهت عکس این، دعا می‌کنیم.

پس از آوردن نیازهایمان بحضور خداوند، عیسی توجه ما را بسوی عمیقترین مسائل قلبی یعنی نیازهای روحانی معطوف می‌دارد. اصل چهارم، اصل بخشش است که منعکس کننده فیض و قدوسیت خداست. این اصل که در متی ۶:۱۲ بیان شده است، بما می‌آموزد که بخاطر فیض و بخشش خدا در زندگیهایمان باید به او اعتماد کنیم. با سیراب شدن از چاه عمیق فیض خدا، قادر به بخشش دیگران نیز خواهیم بود. احساس گناه و تلخی، مسائل درونی هستند که دعاهای ما را با شکست مواجه می‌سازند. عیسی در این قسمت از کلام خدا به هر دو مسئله اشاره می‌کند. در آخر، عیسی در متی ۶:۱۳ به شاگردان خود می‌آموزد که چگونه درگیر نبرد روحانی گردند. ما به عیسی بعنوان شبان اعظم می‌نگریم، شبانی که زندگیهایمان را بسوی مکانی امن و به دور از وسوسه‌های این دنیا هدایت می‌کند. همچنین به او، بعنوان پیروزیمان بر نیروها و قوت شریر می‌نگریم. عیسی پیروزی ما است. وقتی که از روش او در دعا برای زندگیمان پیروی کنیم، زندگی پیروزمندانه‌ای خواهیم داشت. به عیسی بنگرید. امروز به او بگویید، "خداوندا، دعا کردن را به من بیاموز". هر گاه دعا کردن را از او بیاموزید به پیروزی دست خواهید یافت.

بین زندگی پیروزمندانۀ مسیحی و دعا‌های ما رابطه‌ای ناگسستنی وجود دارد. اگر به تاریخ کلیسا نگاهی بیاندازیم، پی خواهیم برد که غولهای ایمان همگی مردان و زنان دعا بوده‌اند. با نگاهی به کلیسای عهد جدید در می‌یابیم که پیروان مسیح را گروهی از ماهیگیران، باجگیران و افراد شکاک برخاسته از بطن مردم کوچک و بازار تشکیل می‌دادند که امپراتوری روم را زیر و رو کردند. آنها جهان را لرزاندند زیرا با سکوت در حضور خدا ایستادند و انتظار او را کشیدند. آنها مردان و زنان دعا بودند. این یکی از ویژگیهای بارز کلیسا در کتاب اعمال رسولان است.

ولی تنها ایمانداران قرن اول میلادی و کلیسای تاریخ معاصر نبوده‌اند که از طریق دعا زندگی پیروزمندی داشتند. حتی به قدرت رسیدن و سقوط رهبران عبری تاریخ باستان مطابق با زندگی دعای آنها بود. عزیا پادشاه نمونه بارزی از این واقعیت است. او تنها شانزده ساله بود که به پادشاهی رسید (دوم تواریخ ۱:۲۶). اما چگونه یک نوجوان قادر بود که چنین مسئولیت خطیری را بعهده گیرد و جوابگوی مسائل اقتصادی، حمل و نقل و مسکن و مسائل حاد دیگر باشد. چنین مسئولیتی برای یک نوجوان غیرممکن بنظر می‌رسد.

بهر حال عزیا دانا بود و به حقیقتی دست یافته بود که وی را به موفقیت سوق داد. عزیا بعنوان یک نوجوان چیز زیادی نمی‌دانست ولی کسی را می‌شناخت که منبع تمامی حکمت و دانش بود. بنابراین او خود را به فیض و رحمت خداوند سپرد. کلام خدا می‌گوید، "در روزهای زکریا که در رؤیاهای خدا بصیر بود خدا را می‌طلبید و مادامیکه خداوند را می‌طلبید خدا او را کامیاب می‌ساخت" (دوم تواریخ ۵:۲۶). پیروزی او در فروتنیش نهفته بود. او می‌دانست که قادر به رهبری ملت نیست ولی اطمینان داشت که با خدا هیچ چیز محال نیست.

زمانیکه عزیا به پیروزی‌هایی نائل آمد، رویداد دیگری در شرف وقوع بود و این رویداد بسیار مرگبار بود. کلام خدا این رویداد، یعنی شکست نهایی عزیا را چنین توصیف می‌کند، "لیکن چون زورآور شد دل او برای هلاکتش متکبر گردید... زمانیکه عزیا جوان بود و حکمتی نداشت مجبور بود که کاملاً به خدا وابسته باشد ولی وقتی که قدرتمند شد دیگر دعا کردن را برای خود امری ضروری ندانست. او به این نتیجه رسید که خود به تنهایی قادر به رتق و فتق امور است و به این ترتیب غرور و تکبر، او را بسوی شکست سوق داد.

تجربه عزیا پادشاه چندان هم غیر معمول نیست. من به این نکته پی برده‌ام که موقعیتهای خطیر زندگی به دنبال پیروزی‌های بزرگ بوده‌اند. گاهی این احساس رضایت شخصی که "همه چیز تحت اختیار من است" به سراغمان می‌آید ولی حقیقت این است که اوضاع و شرایط نه تحت اختیار ما بلکه تحت اختیار خداوند هستند. صلاح ما این است که همچنان روی خداوند را طلبیده و هدایت و رهبری او را بپذیریم. دعا، ابراز برونی قلب فروتن است. زندگی مملو از دعا، بانگ برمی‌آورد "ای خداوند من به تو نیاز دارم و بدون تو هیچ نمی‌توانم کرد". در حالیکه پیام یک زندگی بدون دعا این است که، "من با تو شخصیتی، قادر به انجام امور هستم و می‌دانم چگونه باید بر آن فائق آمد. تا بحال بارها موفق بوده‌ام و به تنهایی قادرم آنرا به انجام رسانم."

اغلب هنگامیکه از نظر روحانی جوان هستیم اشتیاق شدیدی برای خداوند داریم و براو وابسته‌ایم. خداوند به ما پیروزی و نصرت می‌دهد. ما از طریق دعا خدا را می‌طلبیم. همچنانکه آهو برای نهرهای آب اشتیاق دارد

جان ما مشتاق خداوند است . ما گرسنه و تشنه شناخت خداوند و داشتن زندگی پیرومند هستیم. ولی بعد از رسیدن به قله های پیروزی، این فکر در سر ما خطور می کند که با قدرت خود می توانیم چرخ زندگی روحانی را به حرکت درآوریم. زمانی که این طرز فکر به دل های ما رسوخ می کند ما را بسوی سرنگونی سوق می دهد همانگونه که عزیا سقوط کرد .

بهمین دلیل است که دعا از اهمیت خاصی برخوردار است . دعا فقط یک مراسم مذهبی صرف نیست که خداوند از ما انتظار دارد آنرا انجام دهیم بلکه فغان قلبی است که به خداوند می گوید ” محتاج تو هستم “. دعا گذراندن وقت و بر قراری ارتباط با خالق و حافظ جهان است. دعا اشتیاق قلبی برای شناخت صمیمانه منجیمان است و در دعاست که شناخت ما نسبت به او بیشتر می گردد. بدون این شناخت کسب پیروزی محال است . من بر این باورم که ” تا وقتی که ما در جستجوی خداوند هستیم، وی ما را کامیاب می گرداند“ همانطور که با عزیا و کلیسای عهد جدید عمل کرد. در طول تاریخ، روش خداوند با مردان و زنان بزرگ ایمان همین گونه بوده است و با ما نیز به همین صورت عمل خواهد کرد. او تغییر نکرده است و طرق وی نیز تغییر نکرده است.

در اوایل دهه ۱۹۹۰، به کشور مغولستان سفر کردم تا اصول دعا را که در کتابم به نام "عامل دعا" نوشته بودم به گروه کوچکی از ایمانداران در سطح کشور تعلیم دهم. از آغاز مسیحیت، پیغام انجیل هرگز به مغولستان نرسیده بود. از زمانهای بسیار دور مبلغینی چند به آنجا سفر کردند ولی همگی طرد شده بودند. برای مدت دو هزار سال در این کشور هیچکس پیغام شگرف نجات خداوند را نشنیده بود.

اگر چه اکثر مردم در آنجا بودایی بودند ولی کمونیسم اعتقاد به خدا را بطور کامل از این کشور برچیده بود. با برقراری آزادی در این کشور، درها به روی پیغام انجیل نیز باز شد. گروه کوچکی در پایتخت، اولان باتر (Ulan Batar) به مسیح ایمان آوردند و از من خواستند که به آنجا رفته و در مورد دعا تعلیم دهم. چندین شب پی در پی، اصول دعا را به آنها آموزش دادم. در طول جلسات، خدا بطرز محسوسی عمل کرد. پس از پایان جلسات در اولان باتر به شهر دارهان (Darhan) دعوت شدم. تا آن زمان مردم آنجا هرگز پیغام انجیل را نشنیده بودند و هیچ ایمانداری در آن شهر وجود نداشت.

پس از رساندن این پیغام انجیل که خدا کیست و اینکه قادر است چه اعمالی را در زندگیمان انجام دهد، پیرمردی سؤال بسیار مهمی را از من پرسید.

وی پرسید، "خدای شما چگونه است؟" کمی یکه خوردم. تا آن موقع هیچکس چنین سؤالی را از من نکرده بود. شما چگونه به این سؤال جواب می‌دادید؟ این یکی از مشکلترین سؤالاتی بود که می‌بایست به آن پاسخ می‌دادم.

به وی گفتم "اگر می‌خواهید بدانید خدا چگونه است باید به کتابی که خداوند در اختیارمان گذاشته است رجوع کنید. در این کتاب، طبیعت، سرشت، شخصیت و صفات خداوند توصیف شده است. این کتاب در دامنه وسیعی از تاریخ توسط مردان مقدسی که از خدا الهام یافتند نوشته شده است. بعضی از آنها پادشاه و بعضی دیگر ماهیگیران معمولی بودند ولی همه آنها با خدایی که خالق جهان بود ملاقات کرده بودند. آنها از اعمال و شهادت او و اینکه خداوند چگونه آنها را عوض کرد خبر دادند و قوانین و اصول زندگی را که خداوند به آنها سپرده بود به نگارش درآوردند." جواب من گویی آن پیرمرد را قانع کرد.

اگر واقعاً مایلید خداوند را عمیقاً بشناسید، باید بدانید که شهادت عینی وجود دارد که به ما می‌گوید او کیست و چگونه عمل می‌کند. کتاب مقدس، کلام خداوند برای قومش است. اگر حقیقتاً مشتاق شناخت خدا هستیم و می‌خواهیم در هماهنگی کامل با او زندگی کنیم آنگاه می‌بایست کلام او را مطالعه کرده و در آن تفکر نماییم. چهار دلیل برای بکارگیری کلام خدا در زندگی روزانه مان وجود دارد.

پولس رسول در رساله خود به تیموتاوس جوان چگونگی تأثیر کلام خدا در زندگی روزمره را برای وی توضیح می‌دهد. او می‌نویسد "تمامی کتب از الهام خدا است و به جهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است" (دوم تیموتاوس ۳:۱۶). پولس اشاره می‌کند که چگونه خداوند با امور مثبت و منفی زندگیمان برخورد می‌کند. ابتدا پولس می‌گوید که کلام خدا به ما می‌آموزد که خدا کیست و چگونه می‌بایست با او ارتباط داشت. دومین نکته این است که کلام خدا ما را در زمینه‌هایی از زندگیمان که مورد پسند خدا نیست توبیخ می‌کند و ما نسبت به کلام خدا جوابگو بوده و آن کلام حکم غایبی ما خواهد بود. خدا حدودی را برای ما مشخص می‌کند و به ما نشان می‌دهد که آیا از آن حدود خارج شده‌ایم یا خیر.

البته خدا فقط اشتباهاتمان را به ما گوشزد نمی‌کند بلکه ما را تصحیح نیز می‌کند یعنی به ما نشان می‌دهد چگونه به حدود و نواحی امنی که از آنها خارج شده‌ایم برگردیم و بالاخره خدا ما را هدایت می‌کند تا بطرز صحیحی زیست کنیم، بگونه‌ای که با او رابطه مناسب و درستی داشته باشیم. داشتن زندگی پیروزمند بدون دانستن اینکه خداوند کیست، چگونه عمل می‌کند و از ما چه انتظاری دارد محال است. کتابمقدس دفترچه راهنمای خدا برای زندگی پیروزمند مسیحی است. کلام خدا همچون نقشه‌ای است که ما را بسوی نصرت هدایت می‌کند .

یک ورزشکار به منظور برنده شدن باید استراتژی و برنامه‌ای داشته باشد. خدا نیز برای برنده شدنمان استراتژی خود را به ما داده است و آن در یک کتاب بسیار قدیمی بنام کتابمقدس یافت می‌شود . اگر می‌خواهید در این مسابقه زندگی برنده شوید، این کتاب که متعلق به همه دورانها است ، یعنی کتابمقدس را مطالعه کنید. این کتاب کلام خدا و استراتژی الهی برای زیستن می‌باشد و کتابچه راهنمایی است تا ما را به راههای عدالت هدایت نماید. اما فراتر از همه اینها ، کلام خدا کاملترین و دقیقترین توصیف خداوند را به ما می‌دهد. کتابمقدس را بخوانید و ثمره پیروزی را برداشت کنید.

سراینده مزامیر رمز و راز زندگی موفق مسیحی را اینچنین بازگو می‌کند، "کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم" (مزمور ۱۱۹:۱۱). عیسی با تأیید این باور به شاگردان خود گفت، "انسان نه محض نان زیست می‌کند بلکه بهر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد" (متی ۴:۴). در درون هر یک از ما خلاء و گرسنگی شدیدی برای نان حیات وجود دارد. این گرسنگی و تشنگی عمیق فقط توسط خداوند بر طرف می‌گردد در غیر این صورت، از نظر روحانی ضعیف شده و بتدریج مایوس و مغلوب می‌گردیم. اگر خواهان پیروزی و موفقیت در زندگی روزمره مسیحی خود هستیم باید کلام خدا وارد زندگی‌هایمان گردد. ولی عملاً چگونه می‌توان این باور را در زندگی خود پیاده کرد. در طول سالهای زندگی ایمانی خود، دریافته‌ام که بوسیله پنج طریق میتوان کلام خدا را در زندگی‌هایمان عملی ساخت. اولین طریق این است که باید کلام خدا را مطالعه کرد. عیسی گفت، "الحال شما بسبب کلامی که بشما گفته‌ام پاک هستید" (یوحنا ۳:۱۵). کلام خدا قادر است زندگی‌های ما را پاک سازد. این نکته بسیار حائز اهمیت است که کلام خدا بطور اصولی، منظم و با سرسپردگی خوانده شود. با خواندن کلام خدا از روی اسلوب معین، به طبیعت خدا پی می‌بریم، اراده او برای ما مکشوف می‌گردد، و در می‌یابیم که او کیست و چگونه عمل می‌کند. ولی ما باید آنرا بطور منظم بخوانیم. اگر به بدن ما بطور مرتب مواد غذایی نرسد زنده نخواهیم ماند. بهمین منوال روح ما نیز برای زنده ماندن بطور مرتب نیاز به غذای روحانی دارد.

طریق دوم آن است که کلام خدا را با سرسپردگی بخوانیم و این به معنی آن است که کلام خدا را از طریق تأمل و تعمق در آن، وارد زندگی‌هایمان نماییم. در حین مطالعه کتابمقدس لازم است که در آن تفکر نماییم. کتابمقدس را نمی‌توان مانند کتب دیگر خواند. کتابمقدس کلام خداست. خدا از طریق آن با قلبهای ما سخن می‌گوید. بنابراین برای اینکه آنچه را که خوانده‌ایم در افکار، احساسات و رفتارمان جذب و هضم کنیم، باید وقت کافی صرف آن نماییم. باید اول به آنچه خوانده‌ایم بیندیشیم و سپس آنرا در زندگی خود عملی سازیم. بهتر است که روزمان را با خواندن کتابمقدس شروع کرده و سپس در حین رانندگی، قدم زدن، کار و مطالعه در طی روز در آنچه خدا بما گفته است تأمل کنیم.

طریق سوم برای وارد کردن کلام خدا در زندگی‌هایمان شنیدن آن است. پولس رسول می‌گوید، "لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا" (رومان ۱۰:۱۷). این عبارتی است شگفت آور. آیا تا بحال این سؤال برایتان پیش آمده است که چگونه میتوان ایمان خود را توسعه داد و در ایمان رشد کرد؟ پولس رسول صریحاً بیان می‌دارد که چنین رشدی از شنیدن کلام مسیح حاصل می‌شود.

سالها پیش در دو شهر پرو موعظه می‌کردم. در یکی از این شهرها تقریباً یک سوم استادیوم ورزشی پر بود. پیغام ساده و واضحی را در رابطه با نقشه خدا برای نجات انسان موعظه کردم. با وجود اینکه در شهر دوم تعداد شرکت کنندگان تقریباً به اندازه همان شهر اول بود، ولی تفاوت عمده‌ای وجود داشت. در شهر دوم مردم بیشتری قلبهای خود را به مسیح سپرده توبه کردند و این موضوع باعث تعجب من گردید. در هر دو مکان ایمانداران برای جلسات دعا کرده بودند و تعداد شرکت کنندگان غیر مسیحی در این جلسات در هر دو شهر یکسان بود. به خاطر آمد که در شهر اول در حین موعظه در سیستم صوتی مشکلاتی وجود داشت. شرکت کنندگان در شهر اول نتوانستند کلام خدا را به وضوح بشنوند، در حالیکه در شهر دوم صدا بسیار

واضح و مشخص بود. در این لحظه حقیقت بزرگی بر من آشکار شد. ایمان از شنیدن واضح و مشخص کلام خدا حاصل می‌گردد. اینکه چگونه کلام خدا را می‌شنویم مشخص می‌سازد که تا چه مقدار قادر به پذیرش آن با ایمان هستیم .

طریق چهارم برای استفاده عملی از کلام خدا حفظ کردن آن است. این روش باعث می‌شود که از جنبه‌های مختلف رشد کنیم. اول اینکه با حفظ کردن کلام خدا می‌توان در مواقع ضروری از آن استفاده کرد. از این طریق کلام خدا را در عمق وجودمان انباشته می‌کنیم و در لحظه‌ای که به یک وعده، دستور الهی، یا شهادت نیاز داریم آنها بلافاصله در ذهن ما نقش می‌بندد. ” هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم “ (دوم قرن‌تین ۱۰:۵). دوم اینکه، قادر خواهیم بود برای هر سؤالی که در رابطه با ایمانمان در شرایط مختلف پیش می‌آید، پاسخی بیابیم. نتیجتاً برای در میان گذاشتن ایمان خود با دیگران، شهادت بیشتری کسب می‌کنیم .

آخرین نکته این است که کلام خدا را باید مطالعه و بررسی کنیم. پولس رسول به تیموتاوس جوان می‌گوید، ” سعی کن که خود را مقبول خدا سازی، عاملی که خجل نشود و کلام خدا را بخوبی انجام دهد “ (دوم تیموتاوس ۲:۱۵). روشهای مختلفی برای مطالعه و بررسی کتابمقدس وجود دارد، ولی در هر حال بهر روشی هم که کتابمقدس را مطالعه کنیم بایستی اجازه دهیم که خدا از طریق آن با قلبهای ما سخن گوید. این مطالعه صرفاً برای افزودن دانش ما نیست بلکه شناخت بیشتر خداست. برای مثال، مطالعه و بررسی زندگی موسی و شخصیت او تأثیر عمیقی در رشد روحانی من گذاشت و در حین آن خدا مرا لمس کرده، جهت زندگی مرا تغییر داد. روشهای دیگری نیز وجود دارند که می‌توانید از آنها استفاده کنید. مثلاً مطالعه متنی (مطالعه آیه به آیه یا کتاب به کتاب کلام خدا)، بررسی موضوعی (مطالعه در رابطه با موضوعهای مختلفی مانند فیض خدا و دعا) و مطالعه کلمه‌ای (بررسی معانی ریشه‌ای و اصلی کلمات کتابمقدس). بخاطر بسپارید که از هر روشی که استفاده می‌کنید با قلبی تشنه در پی شناخت خدا باشید .

کتابمقدس می‌گوید، ” خداوند با موسی روبرو سخن می‌گفت مثل شخصیکه با دوست خود سخن گوید “ (خروج ۳۳:۱۱). خدا مشتاق است که با شما نیز مانند موسی شخصاً صحبت کند و این از طریق کلامش عملی می‌شود. اگر می‌خواهید اراده خدا را در زندگیتان بدانید بگذارید کلام خدا وارد زندگیتان گردد. زمانیکه خداوند سخن گوید، تقدیس شده، زندگی پیروزمندانه‌ای خواهید داشت.

پیروزی در زندگی مسیحی از درون ما منشأ نمی‌گیرد. ما با تواناییها و امکانات خویش قادر نیستیم با زندگیهای خود خدا را خوشنود سازیم. این فیض خداست که ما را قادر می‌سازد تا مطابق اراده او زندگی کنیم. زندگیهای ما بر ایمان به خدا و نه بر ایمان به خود بنا شده است و این وابستگی مطلق ما را به خدا نشان می‌دهد. بین ایمان و اطاعت ارتباط خاصی وجود دارد. هر دو در رابطه با اراده می‌باشند. ایمان، انتخابی ارادیت در حالیکه اطاعت، نتیجه عملی این انتخاب است.

عیسی افرادی را که به او محبت می‌ورزند اینگونه توصیف می‌کند، "هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آنست که مرا محبت می‌نماید" (یوحنا ۱۴: ۲۱). آسان است که بگوییم، عیسی را محبت می‌کنیم ولی صحت گفته ما در اطاعتمان از او آشکار می‌گردد. می‌توان در مورد محبت سرود خوانده او را پرستش کرد ولی اگر از کلام او اطاعت نکنیم همه این کارها مراسم و تشریفات مذهبی بیش نخواهد بود. محبت به خدا در اطاعت از اوست. مفهوم اطاعت فراتر از اظهار عشق و محبت است. اطاعت این است که از طریق اعمالمان به کسی نشان دهیم که دوستش داریم.

اگر من یک گله دار بودم و می‌خواستم برای نگهداری گله حصار بسازم، پسر من می‌توانست محبتش را با گفتن این عبارت نشان دهد، "بابا، می‌خواهم در ساختن حصار به تو کمک کنم". اگر او بمن می‌گفت که "بابا، دوستت دارم"، این نیز مرا شاد می‌کرد و اهمیت خاصی برایم داشت، ولی اگر یک قدم فراتر رفته و می‌گفت، "بابا، دوستت دارم و بهمین دلیل می‌خواهم جداً دست بکار شده، به تو در ساختن حصار کمک کنم" این عبارت به نحو احسن محبت او را به من نشان می‌داد.

عیسی احکام خود را به ما داده است و طریق زندگی مسیحایی، اطاعت از آنهاست. نکته جالب این است که وقتی از کلام خدا اطاعت می‌کنیم خدا ظاهر شده، خود را بر ما مکشوف می‌سازد. به عبارتی دیگر اطاعت، شناخت خدا را بدنبال داشته و شناخت خدا سبب پیروزی می‌گردد. این مانند چرخه‌ای است که هر چه بیشتر از کلام خدا اطاعت کنیم، بیشتر قادر به داشتن زندگی پیروزمندانه خواهیم بود.

عکس آن نیز صادق است. هر گاه از خدا نافرمانی کنیم، رابطه ما با او از بین می‌رود. اگر به این ناطاعتی در زندگی خود ادامه دهیم، بطور عمیق و عمیقتر در منجلا ب گناه فرو خواهیم رفت و رفته رفته داشتن یک زندگی پیروزمندانه مسیحی، برای ما سخت تر خواهد شد. ما در قلبهای خود دارای دژها و قلعه‌های روحانی می‌باشیم. شیطان می‌تواند از تک تک ناطاعتیهای ما چون آجرهایی استفاده کرده و توسط آنها در قلب ما قلعه و پایگاهی برای خود بسازد. عاقبت در می‌یابیم که اسیر امیال نفسانی و گناهان مخفی شده‌ایم و زندگی روحانی ما با شکست مواجه می‌شود.

فقط یک راه برای رهایی از این زندانی که در زندگیمان ساخته شده است وجود دارد. باید آجر به آجر پایگاه و قلعه شیطان را فرو ریخت. هر چقدر در اطاعت از خدا پیش رویم، به همان نسبت نور و ظفر الهی وارد زندگیهایمان می‌گردد. با دیدن شکستهای لحظه‌ای و گذرا نباید دلسرد شد. خدا دستور العملهای مشخصی را داده است. او می‌گوید، "اگر به گناهان خود اعتراف کنیم او امین و عادل است تا گناهان ما را بیمارزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد" (اول یوحنا ۱: ۹). هر گاه خطاهای خود را پذیرفته، از آنها روگردان شویم خدا ما را بخشیده نجات می‌دهد و قادر می‌سازد تا دوباره با او راه رویم.

وقتیکه پسر دم دیو (Dave) حدود یکساله شد، با سعی و تلاش شروع به راه رفتن کرد. هرگز قدم اولش را فراموش نخواهم کرد. من و مادرش به او افتخار می‌کردیم. ولی پس از اولین قدم او به زمین افتاد. آن موقع به او نگفتم ”چکار داری می‌کنی؟ چرا اینقدر دست و پا چلفتی هستی؟“ بلکه او را تشویق کردم که دوباره بلند شود و راه رود. البته او کمی گریه کرد ولی دوباره ایستاد و سعی کرد که قدم بعدی را بردارد. آنقدر سعی کرد تا بالاخره موفق شد یک قدم بردارد. سپس با سعی و تلاش بیشتر قدمهای بیشتری برداشت. او دوباره افتاد ولی مجدداً برخاست و به تلاش خود ادامه داد. دیری نپایید که نه تنها راه می‌رفت بلکه می‌دوید و جست و خیز می‌کرد. طولی نکشید که راه رفتن و دویدن برای او امری طبیعی شد.

زندگی مسیحی ما نیز همینگونه است. اگر چه شکست بخشی از آنرا تشکیل می‌دهد ولی هرگز فراموش نکنید که خدا با ماست و به یاری ما می‌شتابد. او مشتاق است که ما با موفقیت قدم زنیم. او نزد ما ایستاده می‌گوید، ”برخیز، تو قادری که آنرا انجام دهی“ او دست خود را بسوی ما دراز کرده و ما را بلند می‌کند و می‌گوید ”حال، قدم بعدی را بردار.“ هر چه بیشتر تلاش کنیم، موفقیت بیشتری کسب خواهیم کرد. طولی نمی‌کشد که راه رفتن مظفرانه در زندگی ایمانیمان امری طبیعی شده، معیار زندگی ما خواهد شد. شاید به این دلیل سراینده‌ای در سرودی روحانی نوشته است، ”توکل کن و اطاعت نما، زیرا تنها راه شاد بودن در مسیح توکل و اطاعت است.“

زمانیکه من و همسر من در اواسط دهه ۱۹۷۰ در کشور سوئیس زندگی می‌کردیم. دریافتیم که فرزند دوممان در راه است. دخترمان در یکی از روستاهای کوچک آلپ سوئیس، بنام چاتودوکس متولد شد. این مکان یکی از زیباترین نقاط دنیاست. بعد از تولد او، مطمئناً ما هرگز به او نمی‌گفتیم، "رنی، ما تو را به این جهان آورده‌ایم و حال تو را در این کوهها بحال خود می‌گذاریم تا به تنهایی بزرگ شوی. ما سهم خود را با آوردن تو به این جهان انجام داده‌ایم، بقیه امور دیگر با خودت است."

این افکار، اندیشه‌هایی باور نکردنی و بی‌رحمانه می‌بود. رنی به یک خانواده نیاز داشت، به پدر و مادری که از او مراقبت کرده و امنیتی را برای او فراهم می‌آوردند. ما برای او خوراک، پوشاک و امنیت و تکیه گاه عاطفی مهیا کردیم. نتیجتاً او رشد کرده تبدیل به دختر بالغی شد که از نظر عاطفی با ثبات و شخصیتاً متعادل است.

بعد از ایمان به مسیح و یافتن تولد تازه، ما همانند نوزادی نیاز به محبت روحانی، امنیت و تشویق داریم. اغلب، نوایمانان می‌کوشند تا بلوغ روحانی خود را در خارج از کلیسا و قوم خدا بیابند. خداوند ما را بعنوان عضوی منفرد و مجزا نیافریده است بلکه بعنوان عضوی مؤثر در یک بدن، تا بصورت گروهی عمل کنیم. در زندگی روحانی همانند نوزادی باید راه رفتن را آموخته و نیازمان به خوراک روحانی یعنی کلام خدا برآورده شود. به نظر من مشارکت با ایمانداران دیگر، یکی از مهمترین کارهای است که هر مسیحی باید انجام دهد.

وقتی خدا انسان را آفرید، نیاز به مشارکت با دیگران را در وجود او قرار داد. وقتیکه خداوند ما را نجات داد، نیاز به مشارکت با دیگر ایمانداران را در عمق وجود ما تزریق کرد. بنابراین هر کدام از ما باید عضو کلیسایی گردیم که کتابمقدس بعنوان کلام خدا موعظه گردد و تعلیم داده شود و اعضای آن ما را در شناخت بهتر مسیح یاری دهند.

پس از گذشت سی و سه سال از ایمان، به این نکته واقف شده‌ام که هر کلیسایی مسائلی خاص خود را دارد. هیچ کلیسایی کامل نیست، زیرا کلیساها متشکل از افرادی می‌باشند که کامل نیستند. بهر حال کلیسا مجموعه‌ای از افرادی است که با آمدن بسوی صلیب به مسیح ایمان آورده‌اند. کلیسا مکان گردهمایی مقدسین نیست بلکه بیمارستان گناهکاران است. کلیسا جائیست که ما با مراجعه به آن برای دردهایمان مرحمی یافته و از لحاظ روحانی رشد می‌کنیم. مسائل آسان کلام خدا برای نوایمانان که از نظر روحانی نابالغ می‌باشند همچون شیر است برای نوزاد، اما ایمانداران بالغ قادر به هضم مسائل غامض کتابمقدس نیز هستند.

ما می‌آموزیم که اسلحه‌ی تام خدا را پوشیده با مشکلات زندگی مقاومت کنیم و قادر می‌شویم کلام خدا را شنیده و با دیگر ایمانداران که همان حقایق را تجربه کرده‌اند متحد شویم. نتیجتاً یک کلیسای خوب، قوی و مطابق کتابمقدس، محیطی را مهیا می‌سازد که در آن رشد کرده تبدیل به مردان و زنان خدا گردیم.

برای داشتن حیات و سلامتی روحانی، مشارکت با ایمانداران دیگر امری ضروری است، همچنانکه آب برای ماهی، هوا برای پرنده و غذا برای انسان واجب است. ما بدون آن محکوم به مرگ روحانی هستیم. مسیحیان زیادی را دیده‌ام که بعزت نداشتن مشارکت با ایمانداران دیگر پژمرده شده، از نظر روحانی مرده‌اند. احتمال دارد که آنها از ایمانداران دیگر ناراحت بوده یا با شخصی در کلیسایشان توافق نداشته‌اند، یا ممکن است شاهد ریاکاری در زندگی مسیحیان دیگر بوده‌اند، ولی در هر حال ترک مشارکت با دیگر ایمانداران راه حل مشکلات فوق‌الذکر نبوده و فایده‌ای ندارد. اگر با ایماندارانی که در تماس هستیم احساس راحتی نمی‌کنیم، بهتر آن است که به گروهی از ایمانداران دیگر پیوسته و با آنها رشد کنیم. مشارکت با مسیحیان دیگر برای رشد روحانی یک امر دلبخواهی نیست بلکه امریست ضروری.

جائیکه دو یا سه نفر جمع شوند

۱ / آوریل / ۲۰۰۲

وقتیکه تازه به مسیح ایمان آورده بودم، از ته دل می خواستم که دوستانم نیز مسیح را شناخته به او ایمان آورند و برای آنها دعا می کردم. چندی نگذشت که چند تن از آنان مسیح را در قلب خود پذیرفتند. پس از آن هر صبح زود برای دعا و خواندن کلام خدا دور هم جمع می شدیم. در آن زمان ما در بتان روژ، مرکز ایالت لویزیانا زندگی می کردیم. در کنار ساختمان مرکزی شهر، تپه ای قرار دارد که مشرف بر دریاچه ای است. ما بالای آن تپه دور هم جمع می شدیم و سپس برای داشتن رازگهان موقتاً از هم جدا شده، دعا می کردیم، کتابمقدس می خواندیم و آیاتی را از کلام خدا حفظ می کردیم. سپس دوباره دور هم جمع می شدیم و برکات و آنچه را در قلب ما گذاشته بود با یکدیگر در میان می گذاشتیم .

آن دوره یکی از باارزترین دوران زندگی من بود . با بیاد آوردن آن روزها خاطرات خوشایندی در ذهنم تداعی می گردد. اگر چه همه ما از بتان روژ نقل مکان کرده و در جاهای دیگر زندگی می کنیم ولی آن مکان برای ما مکانی مقدس بشمار می آید. در آنجا با خدا ملاقات می کردیم و او نیز با ما ملاقات می کرد. همین دوره خاص در زندگیمان بود که راه و رسم رشد روحانی را به ما نشان داد. هر گاه برای دیدار خانواده و دوستان به بتان روژ می روم، همیشه دوست دارم به آن نقطه سری بزنم و این مرا بیاد سالهایی می اندازد که زندگی ایمانی من شکل می گرفت. مهمتر از همه به من یادآوری می کند که چقدر نیازمند به مشارکت با دیگر ایمانداران می باشم .

وقتی به سالهای گذشته نگاه می کنم درمی یابم که مشارکت تنگاتنگ با دیگران مرا در راه رفتن با خداوند یاری کرده است. هنگامیکه شبان کلیسایی در آلمان بودم خدا به من دوستی بخشید که وکیل بود. او مرا تشویق می کرد که تبدیل به شخصی گردم که خدا از من انتظار دارد. وقتیکه به رومانی سفر کردم خدا بمن دوستی رومانیایی بخشید که پزشک بود. او مرا یاری کرد تا به آن ملت خیر خوش انجیل را برسانم و به من کمک کرد تا در نحوه سخنرانی و ارتباطاتم پیشرفت کنم .

مؤسسه سمی تپیت شامل هیئت مدیرهای است که برای امور خدمتی به آنها جوابگو هستم .اعضای این گروه نسبت به خداوند و به من محبت می ورزند، ولی از اینکه در مورد مسائل غامضی با من صحبت کنند باکی ندارند. چند ماه قبل، از آنها خواستم که صادقانه به من بگویند که چطور می توانم برای مسیح مؤثرتر واقع گردم. آنها با جوابشان مرا شوکه کردند. می بایست در قسمتهایی از زندگی و رهبریم شکسته شده تجدید نظر می کردم. آنها آنقدر مرا دوست داشتند که می توانستند با من صادق باشند .

اینگونه روابط شفاف و صادقانه ما را قادر می سازد تا اشخاصی شویم که خدا از ما انتظار دارد. من معتقدم که همه ما احتیاج به دوستانی داریم که هم عیسی را دوست داشته باشند و هم ما را - دوستانی که محبتشان نسبت به ما تا حدی باشد که صادقانه نکات منمیمان را به ما گوشزد کنند. اینچنین روابطی دارای سه مشخصه است. اول اینکه، ما نیاز به مشارکت با افرادی داریم که خدا را دوست می دارند - افرادی که ما را در محبت قلبیمان نسبت به خداوند ترغیب و تشویق کنند .

دوم اینکه ما احتیاج به مشارکت با افرادی داریم که ما را دوست می دارند. من انتقاد سازنده اعضای هیئت مدیره ام را پذیرفتم زیرا می دانستم که آنها مرا دوست دارند. می دانستم که انتقاد آنها از خشمشان نسبت به من ناشی نمی شد و نمی خواستند بیدلیل مرا سرزنش کرده باشند. آنها نقاط ضعف مرا به این دلیل به من گوشزد

کردند که واقعاً مرا دوست می‌داشتند. بالاخره ما به افرادی نیاز داریم که در هر شرایطی با ما صادق باشند حتی اگر این امر برای ما چندان خوشایند نباشد. همهٔ افراد اینگونه نیستند ولی هر ایماندار به فرد یا گروهی از افرادی که نسبت به او محبت داشته نقاط ضعفش را به او یادآوری کنند، نیاز دارد.

مسیح می‌گوید: "زیرا جائیکه دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند آنجا در میان ایشان حاضرم" (متی ۱۸:۲۰). اگر می‌خواهید پیروزی واقعی را تجربه کنید دو، سه نفری را بیابید که همانند شما عیسی را دوست دارند. بطور منظم در یک جا جمع شده، روی خدا را بطلبید و نسبت به هم صادق و روراست بوده انتقادهای یکدیگر را بپذیرید. خداوند از طریق ما و در ما کار خواهد کرد و به فیض او رشد کرده و در زندگی روحانی خود به مدارج بالاتری از پیروزی نائل خواهیم شد.

در جهانی زندگی می‌کنیم که مملو از روابط گسسته است. ملل مختلف در جنگ با یکدیگر هستند. گروه‌های قومی بر علیه یکدیگر در ستیز می‌باشند. گانگسترها برای حفظ حیطة خود در جدال هستند. خانواده‌ها از هم پاشیده می‌شوند. روابط گسیخته بروشنی نمایانگر نسلی است که مسیح را نپذیرفته‌اند.

اغلب از من سؤال می‌کنند که اگر خداوند نیکوست پس چرا اینهمه اتفاقات ناگوار در جهان می‌افتد. جواب آن بسیار ساده است. خداوند بما حق انتخاب داده است. او ما را نه بصورت روبات بلکه نفس زنده آفریده است. هر گاه به میل خود از خدا نافرمانی کرده در راههای خویش سیر کنیم، مطمئناً محصول طغیان و استقلال طلبی خویش را برداشت خواهیم کرد. اغلب این محصول شامل روابط گسیخته در خانواده‌ها، جامعه، ملل یا مناطق مختلف دنیا می‌باشد.

عکس آن نیز صادق است. هر گاه به میل خود از خدا اطاعت کرده مسیح را پیروی کنیم این روابط گسیخته ترمیم می‌گردد. ما نمی‌توانیم همزمان خدا را دوست داشته، از همنوع خویش متنفر باشیم. این امری غیر ممکن است. قلب و زندگی که در محبت خدا ریشه دوانیده رشد کند محصول تلخی و تنفر بیار نخواهد آورد. وجود تنفر نشانگر نبود فیض خداست.

گاهی در زندگیمان زمانی فرا می‌رسد که مورد ظلم دیگران واقع می‌شویم. مسئله‌ای که یک ایماندار با آن روبرو است این است که چه عکس‌العملی در برابر ظلمی که نسبت به او روا داشته‌اند نشان دهد. جواب این مسئله در صلیب مسیح نهفته است. بی‌عدالتی بزرگتر از آنچه که نسبت به مسیح روا داشتند در تاریخ بشر وجود ندارد. همه ما گناه کرده و مرتکب خطا شده‌ایم، ولی مسیح هرگز گناه نکرد. او از هر لحاظ کامل و کاملاً مطیع خدا بود. هیچکس مثل او به انسانهای دیگر محبت نرزد. زندگی وی بی‌همتا و بی‌ظن بود. با تمام این اوصاف مسیح را بر صلیبی چوبی می‌خکوب کردند، بر وی آب دهان انداخته و او را مسخره کردند. وی را مضروب کرده، مصلوب کردند. ولی بعد از تمام اینها او فریاد زد، "پدر اینها را بیمارز، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند".

کاری که مسیح بر روی صلیب انجام داد نقطه اوج فیض خدا بود. در حالیکه ما لایق نبودیم، او فیض خود را به ما انسانها ارزانی داشت. وقتی بر او ظلم کردند، محبت ورزید. بواقع این نشانگر فیض عظیم خدا بود که از صلیب مسیح جاری شد. هنگامیکه به نزد صلیب می‌آییم ما نیز همین فیض را تجربه می‌کنیم. ما ایمانداران، توانایی خارق‌العاده‌ای داریم تا کسانی که بما ظلم کرده‌اند را دوست داشته باشیم. با ایستادن در پای صلیب در قلبهای خود فیضی را می‌یابیم که ما را قادر می‌سازد دیگران را محبت کرده، خطاهای آنان را نسبت به خودمان ببخشیم.

اگر نسبت به دیگران خطایی ورزیده باشیم در پای صلیب بخشیده می‌شویم. عیسی ما را بخشیده، به توبه‌ای عمیق هدایت می‌کند. در صلیب، مسیح ریشه گناه ما را که نفس ما است آشکار می‌سازد. در آنجا با پولس رسول همصدا شده فریاد می‌زنیم، "با مسیح مصلوب شده‌ام" و نسبت به نفس و طبیعت کهنه‌مان می‌میریم. هنگامیکه در پای صلیب زانو می‌زنیم، فروتنی یکی از ویژگیهای اصلی زندگیمان می‌گردد. با داشتن این فروتنی شهادت می‌یابیم تا با فیض خدا از کسانی که نسبت به آنها خطا ورزیده‌ایم طلب بخشش کنیم.

در صلیب مسیح نه تنها با خدا بلکه با انسانها نیز مصالحه می‌یابیم و روابط گسسته‌مان احیا می‌گردد. ولی این فرایند، از صلیب شروع می‌شود. قوت اراده یا طرحها و سیاستهای زیرکانه ما نیست که کجی‌ها را راست می‌سازد بلکه فیض عظیم خداست که در قلبهای ما و در پای صلیب عمل می‌کند. پیروزی در داشتن روابط حسنه با دیگران از صلیب مسیح منشأ می‌گیرد. پس بیایید نزد صلیب مسیح زانو زنید و این فیض و پیروزی را از آن خود سازید.

برقراری رابطه با خداوند از طریق دادن بشارت به دیگران

۱۵ / آوریل / ۲۰۰۲

گاهی در مورد زمان وقوع بیداری روحانی و دادن بشارت از من سؤالاتی می‌شود. آیا اول بیداری روحانی وارد زندگی‌مان شده و سپس ما تبدیل به شاهدان مؤثری برای مسیح می‌شویم؟ یا ابتدا بشارت داده، ایمان خود را به دیگران اعلام می‌کنیم و در نتیجه آن بیداری وارد زندگی‌مان می‌شود؟ جواب این سؤالات هم "نی" و هم "بلی" می‌باشد. قبل از اینکه از این جوابها گیج شوید آنها را برایتان توضیح می‌دهم.

اغلب احیای ایمانمان از مرحله‌ای شروع می‌شود که درک می‌کنیم، در زندگی روحانی سرد شده‌ایم و جداً پی می‌بریم که آنطور که شایسته است زندگی نمی‌کنیم. این خود، اولین قدم بسوی بیداری است. ما به هیچوجه نمی‌توانیم در مورد ایمانمان با دیگران صحبت کنیم مگر اینکه صادقانه از گناهان خود توبه نماییم. خدا قدوس است بنابراین اگر در زندگی‌هایمان مواردی خلاف اراده او وجود داشته باشد ایجاد یک رابطه صمیمی با او امری محال است. برای مثال در مزمور ۵۱ داود به گناهان خود اعتراف کرد و بعد از این توبه صادقانه از خدا خواست که او را طاهر ساخته، روحی تازه به او عطا کند. پس از آن می‌گوید، "آنگاه طریق ترا به خطاکاران تعلیم خواهم داد و گناهکاران بسوی تو بازگشت خواهند نمود" (مزمور ۵۱:۱۳). داود اول می‌بایست خود شخصاً بیداری روحانی را تجربه می‌کرد تا قادر به رساندن پیغام محبت خدا به دیگران می‌بود. او می‌دانست که با نداشتن یک رابطه صحیح با خداوند هرگز نمی‌توانست بطور مؤثری بشارت دهد. ما نیز مانند داود اول باید گناهان خود را اعتراف کنیم تا بتوانیم پیغام مسیح را به دیگران اعلام نماییم.

بهر حال بی‌میلی ما برای بشارت دادن به دیگران می‌تواند جزئی از گناهانمان باشد. همچنین باید به این نکته توجه کنیم که با دست روی دست گذاشتن و در کنجی نشستن، نمی‌توان انتظار بیداری روحانی را داشت. بیداری روحانی تا اندازه‌ای بسته به اطاعت ما از مأموریتی است که مسیح بما داده است. مأموریتی که او بما سپرده این است که به تمام دنیا رفته و پیغام محبت خدا نسبت به گناهکاران را به همه برسانیم. چگونه می‌توانیم با او رابطه‌ای صمیمی داشته باشیم اگر از دستورات او سرپیچی کنیم؟ این امری غیر ممکن است. اغلب بیداری روحانی زمانی در ما آغاز می‌گردد که قدمی برداشته پیغام خوش انجیل را به دیگران برسانیم.

پیامد شکستگی و توبه از گناهان شخصی یا گناهان اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم بیداری است. داود نیز در مزامیر می‌گوید، "قربانیهای خدا روح شکسته است، خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد" (مزمور ۵۱:۱۷). بیداری هنگامی پدید می‌آید که در حضور خدا شکسته گردیم. مهم نیست که این دلشکستگی برای گناهان ما باشد یا برای گناهان جانهای گمشده. چشمان خداوند بسوی قلبهای شکسته است. او آنها را شفا داده احیا می‌سازد. در جواب به سؤال اصلی که در ابتدا مطرح کردم یعنی ترتیب زمانی وقوع بیداری روحانی و دادن بشارت، باید بگویم که تقدم و تأخر وجود ندارد بلکه این دو باید همزمان باشند. ما باید به گناهانمان اعتراف کنیم و همزمان با آن اشتیاق شدیدی برای رساندن پیام انجیل به دیگران داشته باشیم. بشارت به دیگران هم نتیجه و هم منشأ بیداری روحانی در زندگی‌هایمان است. اگر خواهان یک رابطه نزدیک با خدا هستیم باید پیغام عظیم محبت خدا نسبت به گناهکاران را به گوش همگان برسانیم.

حدود ۱۰۰ سال پیش مبشر بزرگ آمریکایی دی ال مودی در لانارکشاير، اسکاتلند موعظه می‌کرد. یک مرد اسکاتلندی از کلیسای برادران نزد او آمده گفت، "من به آمریکا می‌آیم و مایلم شما را در آنجا ملاقات کنم." آقای مودی مؤدبانه جواب داد، "ملاقات با شما باعث خرسندی خواهد بود" اگر چه در خود اندیشید که هرگز او را نخواهد دید.

بعد از اینکه مودی به ایالات متحده برگشت از آن شخص نامه‌ای دریافت کرد. او نوشته بود، "من در نیویورک هستم و بزودی برای ملاقات شما به شیکاگو می‌آیم." دیری نپایید که برای ایراد موعظه به شیکاگو آمد. مودی قرار بود در کلیسای دیگری موعظه کند. بنابراین برای رعایت ادب از او دعوت کرد که در کلیسایش موعظه کند.

وقتی مودی آنشب به خانه آمد از همسرش پرسید، "جلسه امشب چطور بود؟" همسرش جواب داد، "عالی بود ولی فکر نمی‌کنم اگر در جلسه حضور می‌داشتی موعظه را می‌پسندیدی." با پرس و جوی بیشتر مودی، همسرش ادامه داد، "پیغام او این بود که خدا گناهکاران را دوست دارد." مبشر بزرگ جا خورد و گفت، "منظورش چیست؟ گناهکاران تحت داوری و خشم خدا هستند."

سپس همسرش گفت، "ولی هر آنچه که گفت از کتابمقدس بود."

شب بعد مودی از برادر اسکاتلندی دعوت کرد که دوباره موعظه کند ولی این بار او نشسته و به او گوش می‌داد. واعظ از کتاب پیدایش شروع کرده با اشاره به بخشهای مختلف کتابمقدس نشان می‌داد که خدا گناهکاران را دوست دارد. آن لحظه نقطه عطفی بود برای دی ال مودی. مودی از شخصیت خدا آگاهی داشت. او دقیقاً می‌دانست که خدا قدوس است و هیچگونه ناراستی و بی‌عدالتی را تحمل نمی‌کند ولی او قلب پرمحبت خدا را از یاد برده بود.

پس از ملاقات با این واعظ اسکاتلندی و مهمتر از آن پس از پی بردن به قلب پر محبت خدا از طریق کتابمقدس، مودی دیگر با قلبی پر از محبت نسبت به جانهای گمشده موعظه می‌کرد. چشمان او برای دیدن محبت خدا نسبت به جهان گمشده باز شد. حتی او خواست در یکی از مکانهایی که موعظه می‌کرد پوستر این آیه، "خدا محبت است" را به دیوار بچسباند. مودی به قلب پرمحبت خدا پی برده بود.

من دریافته‌ام که امروزه بسیاری از مسیحیان در همان وضعیتی قرار دارند که مودی قبل از ملاقات با واعظ اسکاتلندی قرار داشت. اغلب، کسانی که زندگیشان بر خلاف سرشت و شخصیت خداست خوار می‌شماریم و از اشخاصی که گناه زندگیشان را فرا گرفته است بیزاریم. این در حالی است که به قلب پر محبت خدا توجه نمی‌کنیم. سرشت او قدوسیت است. در رابطه با این نکته سازش وجود ندارد. قدوسیت و گناه در یک جا جمع نمی‌شوند. با این وجود نبایستی از قلب پر محبت خدا نسبت به جانهای گمشده و دنیای رو به موت غافل شد.

گاهی به نقاطی از دنیا سفر می‌کنم که گمگشتگی مردم به حدی است که دلشکسته می‌شوم. وقتی مردم بیشماری را در آفریقا می‌بینم که از بیماری ایدز تلف می‌شوند قلبم می‌گیرد. بله می‌دانم که بسیاری در نتیجه گناهان خویش می‌میرند. این درست است که کلام خدا می‌گوید، "مزد گناه موت است" ولی از طرف دیگر این نیز حقیقت دارد که "زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد" (یوحنا ۳:۱۶). با مشاهده میلیونها نفر که از راه راست منحرف شده در هندوئیسم، جهان باوری و اسلام منحرف شده‌اند چشمانم پر از اشک می‌شود. زیرا که به این نکته واقفم که مسیح آنها را محبت می‌ورزد و برای بخشش گناهان آنها جان خود را فدا کرده است.

وقتی به قلب خدا می‌نگریم در ما چنان محبتی شعله ور می‌گردد که برای جانهای گمشده اشک از چشمانمان جاری می‌گردد. این محبت خداست که فیض و رحمت او را در دنیای گناه آلود و نامطیع جاری می‌سازد. خدا بعلت محبت بی‌ظنیش نجات دهنده را به جهان فرستاد. وقتی به محبت خدا می‌نگریم اشک چشمان ما را پر می‌سازد و این ما را می‌دارد تا پیغام انجیل را به انسانهایی که محبت او را نچشیده‌اند برسانیم و همان آیه‌ای که آقای مودی در یکی از ساختمانهایش نوشته بود در قلب ما نقش می‌بندد، یعنی "خدا محبت است".

تقریباً ۲۰۰۰ سال پیش پولس رسول یکی از قهرمانان ایمان مسیحی و نویسنده کتابهای مختلف عهد جدید چنین گفته است: "زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد..." (رومیان ۱: ۱۶). پولس رسول که روزی شکنجه گر مسیحیان بود تبدیل به یکی از برجسته ترین شخصیت‌های مسیحیت شد. تبدیل و تغییر او در قالب پدیده های طبیعی قابل توصیف نبود و شهادت او بس عظیم بود. چگونه یکی از بزرگترین مخالفین مسیحیت تبدیل به طرفدار سرسخت ایمان مسیحی شد؟

یقیناً استعدادها و فصاحت کلام او نبود که در او این شهادت را ایجاد کرده بود. او می گوید، "کلام و وعظ من بسنخان مقنع حکمت نبود بلکه ببرهان روح و قوت" (اول قرنتیان ۴: ۲). پولس رسول می دانست که تبدیل و تغییر او دال بر عملکرد قدرت خدا در او بود. خداوند پولس را دگرگون ساخت و این دگرگونی همیشگی بود. پولس می دانست که فقط عمل خارق العاده خدا در قلبهای انسانهاست که دگرگونی واقعی را بوجود می آورد. بنابراین او بسیار می کوشید تا پیغامش نشأت گرفته از قوت خدا باشد و نه از تواناییهای انسانی.

شهادت پولس ریشه در دانش عمیق و فردی او از قوت خدا داشت. پولس واقعه راه دمشق را هرگز از یاد نبرد. در آنجا با مسیح قیام کرده روبرو شد. این تجربه در بزرگی را برای پولس بسوی جهان باز کرد. او حتی حاضر شد جان خود را در راه مسیح فدا کند. این تجربه چنان آتشی را در وجود او شعله ور ساخت که او را به شخصی تازه تبدیل کرد که تاریخ بشری را تغییر داده، جهان را تکان داد.

اغلب ایماندارانی که در خانواده های مسیحی بزرگ شده اند می گویند، "ما شهادت تکان دهنده ای مانند پولس نداریم. ما نمی توانیم ایمان خود را با غیرت و شهادت چون دیگران اعلام کنیم." پاسخ من به چنین استدلالی این است که "شما هنوز به معنای واقعی شهادت تکان دهنده پی نبرده اید. قدرت یک شهادت برای مسیح در این نیست که ما در گذشته به چه اندازه گناهکار بوده ایم، بلکه در این است که خدا تا چه اندازه عظیم است و این قدرت به این بستگی ندارد که در گذشته چقدر احکام خدا را شکسته ایم یا چقدر مواد مخدر مصرف کرده ایم یا کسی را به قتل رسانده ایم. نجات ما همچون نجات پولس با مرگ مسیح، تدفین و قیام او میسر گشته است. همان فیض و قوت الهی که گناهان یک کودک نه ساله را می بخشد، گناهان یک دشمن مسیحیت را نیز می بخشد."

واقعه عجیب تبدیل پولس نبود که او را شخصی دلیر ساخت بلکه "قدرت خدا در نجات" او را تبدیل به شخصی دلیر و با جرأت ساخت و این همان چیزی است که ما را نیز شهادت می بخشد. من در موعظه هایم در نقاط مختلف دنیا به مردم می گویم، "امروز روز معجزه است، زیرا همینکه من اینجا ایستاده ام خود معجزه ای است. من در پی خدا نبودم، ولی او در جستجوی من بود و روزی توجه مرا بخود جلب کرد و مرا دگرگون ساخت. این یک معجزه است زیرا من بدون آن هرگز نمی توانستم اینجا باشم. تنها بعلت فیض و قوت خداست که امروز اینجا ایستاده ام."

شما نباید شرمسار باشید، زیرا همان قوت خدا که در پولس رسول عمل کرد در شما نیز باعث نجات و رستگاری از گناه شد و برای همین شما قادرید با جرأت و دلیر باشید. اگر حقیقتاً مسیح را بشناسید آنگاه شهادتی پویا خواهید داشت. شهادتتان در مورد کار خدا در شما است نه آنچه شما انجام داده اید. قوت، محبت و بخشش او است که ما را دلیر می سازد. شما نیز می توانید با اعتقادی راسخ مانند پولس بگویید، "از انجیل مسیح عار ندارم."

چندین سال پیش خانمی ظریف و کوچک اندام که برای سالهای متمادی بعنوان میسیونر خدمت می‌کرد، برای دیدن شبانی به شهری در ایالت متحده که گانگسترهای خیابانی زیادی داشت سفر کرد. زندگی و خدمت در آن شهر بسیار خطرناک بود. به همین دلیل آن شبان برای آموختن دفاع شخصی به یک دوره کاراته می‌رفت. وقتیکه خانم میسونر پی برد که آن شبان در این کلاسها شرکت می‌کند بسیار متعجب گردید .

او با تعجب پرسید ” به چه علت کاراته یاد می‌گیرید؟ “

شبان با خجالت جواب داد، ” باید بدانید که اینجا مکانی خطرناک است و باید بتوانم از خود محافظت کنم “

” پس شما از موقعیتتان در مسیح بی‌خبرید. “

شبان پرسید ” منظورتان چیست؟ “

سپس خانم میسونر در مورد حقایق عملی و الهیاتی پیروزی در مسیح آغاز صحبت کرد. او دایره‌هایی کشید. بعد

از کشیدن اولین دایره گفت، ” این دایره زندگی شما را نشان می‌دهد. “ سپس دایره دوم را حول دایره اول رسم

کرد، ” دایره بزرگتر معرف مسیح است . کتابمقدس می‌گوید شما در مسیح هستید. به منظورم پی می‌برید؟ “

بعد از شنیدن پاسخ مثبت خانم میسونر دایره سوم را حول دو دایره دیگر کشید و گفت، ” این دایره معرف

خدای پدر است. شما در مسیح هستید و مسیح در پدر است. “ آنگاه دایره کوچکی را در درون دایره اول کشید،

” این دایره معرف روح القدس است که در شما ساکن می‌باشد، شما در مسیح هستید، مسیح در پدر است و

روح القدس در شما ساکن می‌باشد. “

بعد از تصدیق شبان، خانم میسونر ادامه داد، ” قبل از اینکه شریب به شما آسیبی برساند باید اول نزد پدر رفته از

او اجازه بگیرید. اگر خدای پدر به او اجازه حمله به شما را بدهد، آنگاه او باید نزد پسر برود اگر مسیح نیز به او

اجازه حمله به شما را بدهد در آن صورت روح مبارک الهی با شما خواهد بود و کلام خدا می‌گوید که کسیکه در

شما زندگی می‌کند بزرگتر او اوست که در دنیا است. پس چرا شما اینقدر ترسانید؟ امن‌ترین مکان در این دنیا

«بودن در مسیح» است. “

خانم میسونر به حقیقت عظیم زندگی پیروزمندانۀ مسیحی پی برده بود. پیروزی ما کاملاً به موقعیتمان در مسیح

مرتبط است. بنابراین هر روز با پوشیدن مسیح باید از نظر روحانی بیدار و آماده باشیم. با دادن وقت کافی، این

واقعیت که ما در مسیح هستیم برای ما بیشتر مکشوف می‌شود. ما باید با ایمان اعلام نماییم که مسیح از

زنگیهایمان محافظت می‌کند و باید اختیار کامل زندگیهایمان را بدست روح القدس بسپاریم. وقتیکه از روح القدس

پر می‌شویم بر حملات شیطان علیه ما پیروز می‌گردیم .

بهتر است که ما هم با کشیدن چند دایره کوچک موقعیتمان را در مسیح بخود یادآوری کنیم. در حین رساندن

پیغام محبت خدا به سراسر دنیا از خطرات بزرگی گذشته‌ام همچون خدمت در کشورهای بحرانی و درگیر

جنگهای قومی، حضور در فرودگاه هایی که تروریستها تهدید به انفجار آنها را کردند و تهدید شدن به مرگ با

اسلحه‌های سرد و گرم ، ولی اینرا آموخته‌ام که امن‌ترین مکان دنیا ” بودن در مسیح “ است. هر روز با مرور این

حقیقت که من در مسیح هستم از او می‌خواهم که مرا پر سازد. مکانی امن‌تر از آغوش مسیح در دنیا وجود ندارد.

روزی یکی از دوستانم از یک رهبر مسیحی رومانیایی پرسید چرا کلیسا در دنیای غرب قوت خود را از دست داده است. او در جواب خود اشاره به یکی از بزرگترین مشکلات بنیادی کلیساها کرد. وی با قاطعیت جواب داد، "کلیسا تعهد را جایگزین تسلیم کرده است" و حق با او بود.

امروزه بسیاری از ایمانداران در کلیسا متعهد و کوشا هستند، ولی تعداد کمی تسلیم مسیح می‌باشند. بین زندگی تسلیم شده و زندگی متعهد تفاوت زیادی وجود دارد. در زندگی متعهد تأکید بر کارهاییست که ما باید برای مسیح انجام دهیم ولی زندگی وقف شده می‌گوید از ما کاری بر نمی‌آید. زندگی متعهد در ارتباط با کارهاییست که ما به کمال رسانده‌ایم ولی زندگی وقف شده به خداوند، مستلزم قوت خداست. زندگی متعهد، متعلق به افراد سخت کوش است حال آنکه زندگی تسلیم شده متعلق به کسانی است که چون غلامی کاملاً مطیع مسیح هستند.

تسلیم به مسیح اساساً به معنی جایگزینی اراده خدا بجای اراده ما است، یعنی ما هیچ حق و حقوقی را برای خود قائل نیستیم و زندگی خود را به خداوند وقف می‌کنیم. به جاییکه او از ما می‌خواهد می‌رویم و آنچه را از ما می‌خواهد انجام می‌دهیم. کلام ما بر طبق اراده او بوده شخصی می‌شویم که او از ما انتظار دارد. زندگی تسلیم شده پذیرفتن غلبه مسیح بر اراده ما است و این سبب می‌شود که او در میان ما و از طریق ما کار کند. دعای ما نیز مانند دعای مسیح خواهد بود، "نه خواسته من بلکه اراده تو انجام شود".

زمانی برای گروهی از جوانان در آلمان شرقی موعظه می‌کردم. در آن برهه از تاریخ آلمان شرقی، ملاقات با یک میسونر خارجی بسیار خطرناک بود. در خاتمه جلسه جوانی نزد من آمده گفت، "مدتی است که به مسیح ایمان آورده‌ام ولی شور و شوق خود را برای آنچه که مسیح در قلبم انجام داده است از دست داده‌ام. با هم دعا کردیم و من هرگز دعای وی را فراموش نخواهم کرد. او دعا کرد، "خدای عزیز اختیار زندگی خود را بدستهای تو می‌سپارم، حتی اگر برایم گران تمام شود." بعد از اتمام دعایم با آن دختر جوان به اطراف نگریسته دیدم که همه جوانان زانو زده دعا می‌کنند. هر کدام از آنها همان عبارت را در انتهای دعایشان تکرار کردند. جوانی دعا کرد، "خود را به تو تسلیم می‌کنم، به هر قیمتی که شده" هر کدام از آنها حاضر بودند به هر بهایی زندگیشان خود را بطور کامل به خدا تسلیم کنند و آن لحظه دل انگیزی بود. اغلب شنیده‌ام که مسیحیان در دعا خود را به خدا متعهد می‌سازند ولی آنچه که از آن جوانان آلمان شرقی شنیدم فراتر از تعهد بود. آن تسلیم مطلق به اراده خدا بود. آنها مشتاق بودند که به هر قیمتی که شده خدا عنان زندگیشان را بدست گیرد.

برای آنها گران تمام شد. آن جوانان موقعیتهای تحصیلی و آینده خود را از دست دادند ولی بردگان مسیح شده بودند و همین بردگی بود که آنها را در زندگیشان پیروز ساخت. یکبار از دکتر بیل برایت (Dr. Bill Bright)، مؤسس کمپس کروسید (Campus Crusade For Christ) پرسیدم که آیا در زندگی ایمانیش نقطه عطفی وجود داشته است که او را در کاری که خدا به او سپرده به جلو سوق دهد. در پاسخ گفت، "سالها پیش من و ونت (Vonette) تصمیم گرفتیم تا بردگان مسیح شویم. این تصمیم مسیر کامل زندگی و خدمت ایمانیم را ترسیم کرد."

تنها وقتی پیروزی مسیح را تجربه می‌کنیم که برده او شویم و تنها وقتی شادی وارد زندگیمان می‌شود که اراده او را بر اراده خود مقدم بدانیم. زمانی می‌توانیم تواناییهای الهی او را بخود اختصاص دهیم که نسبت به تواناییهای انسانی خویش خود را مرده انگاریم و با تسلیم به اوست که این تواناییهای الهی را خواهیم شناخت. آنچنانکه در سرودی قدیمی آمده است، "من همه را به عیسی تسلیم می‌کنم، همه چیز را به او می‌سپارم". پیروزی از این لحظه شروع می‌شود.

در طول سه سال اول زندگی روحانیم، قلب من در محبت مسیح شعله ور بود. مشتاق بودم تا با همه در مورد محبت عظیم او صحبت کنم. بی صبرانه منتظر فرصتی بودم تا از طریق دعا و خواندن کتابمقدس بحضور او بیایم. آن روزهای شگفت‌انگیز را هرگز فراموش نخواهم کرد. هر روز صبح در یک مکان خاصی با او ملاقات می‌کردم. خاطرات آن روزها بعد از گذشت سی و سه سال هنوز در ذهنم زنده هستند .

بعد از سه سال واقعه‌ای در زندگی روحانیم اتفاق افتاد. شعله محبت خدا در قلبم رفته رفته خاموش شد. نمی‌دانستم چه باید کرد. می‌دانستم در ایمان بودم ولی دیگر آن پیروزی اولیه را نداشتم. نمی‌دانستم چگونه آن شعله‌ای را که روزی در اعماق وجودم شعله‌ور بود مجدداً احیا کنم .

روزی با شخصی بنام لئو هامفری (Leo Humphrey) ملاقات کردم. وی از نظر روحانی پاره‌ای از آتش بود . او به هرکس که برخورد می‌کرد بشارت می‌داد. وقتی که آتش محبت خدا را در اعماق وجود او فروزان دیدم به این نکته پی بردم که واقعاً در زندگی روحانیم مغلوب شده‌ام. شبی من و لئو در اجتماع کنار ساحل واقع در خلیج مکزیکو موعظه می‌کردیم. با او درد دل کرده گفتم، ”من شکست خورده‌ام و نمی‌دانم چکار باید بکنم . در زندگی روحانی خود دچار کشمکش و بحران شده‌ام.“

آنشب من و لئو با هم دعا کردیم. بنظرم آمد که مدت نیم ساعت در دعا بودیم ولی از اینکه سپیده صبح درخشید بسیار متعجب گردیدم. ما تمام شب را دعا کرده بودیم. آنشب نقطه عطفی در زندگی روحانیم بود .

آنشب در دعایم آمال و امیال، دارایی، لباسها، اتومبیل، آینده، آرزوی واعظ مشهور شدن و حتی همسر را در تابوتی گذاشته و در آخر خود نیز در آن تابوت قرار گرفته و مردم .

حتماً از گفته‌هایم یکه خوردید. البته اینها در زندگی روحانیم اتفاق افتاد نه در جهان فیزیکی. سمی تیپیت مرد. من نسبت به خود، تکبر، خود خواهی و نفس، مردم. پولس رسول می‌گوید: ”با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این بلکه مسیح در من زندگی می‌کند و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم به ایمان بر پسر خدا می‌کنم. (غلاطیان ۲:۲۰)“ پولس رسول بطور فیزیکی با مسیح مصلوب نشده بود ولی نسبت به نفس خود از لحاظ روحانی مرده بود. زندگی او فقط توسط ”مسیح که در او می‌زیست“ توصیف می‌شد .

وقتی که این حقیقت بزرگ برای من مکشوف گشت آتش محبت الهی بار دیگر در اعماق وجودم شعله ور شد. در واقع من زمانیکه به مسیح ایمان آورده بودم نسبت به نفس مرده بودم . ”انسانیت کهنه“ مرده بود و من در مسیح زندگی جدیدی را آغاز کرده بودم. به همین دلیل در ابتدای ایمانم پیروزی بزرگی را تجربه کردم ولی در میانه راه فکر کردم که من خود قادرم پیروزمندانه زندگی کنم. کوشش کردم ولی با سرخوردگی شکست خوردم .

زندگی پیروزمندانه مسیحی یک زندگی مصلوب شده است که نسبت به نفس مرده ولی با حضور فراگیر عیسی مسیح بطور پیروزمندانه قیام کرده است و حقیقتاً می‌داند که ”نه من بعد از این بلکه مسیح در من زندگی می‌کند.“ این زندگی نسبت به نفس مرده ولی در مسیح زنده است. برای تجربه زندگی پیروزمندانه من باید آنشب وارد آن تابوت شده و نسبت به نفس می‌مردم. برای هر کدام از ما تابوتی در انتظار است. این مرگ منتهی به حیات می‌شود. ما هرگز به قوت قیام مسیح پی نخواهیم برد مگر اینکه در مسیح زندگی مصلوب شده‌ای داشته باشیم.

” هر روزه در برابر نفس خود را مرده می‌انگارم!“ شاید دانشمندان بزرگ تاریخ این کلمات را درک نکنند ولی هر مسیحی پیروز کاملاً به معنی آن واقف است. راز زندگی پیروزمندانۀ مسیحی تقریباً ۲۰۰۰ سال پیش توسط پولس رسول نوشته شده است. او در مورد مردن در برابر نفس، نه تنها به ایمانداران قرن‌تین بلکه به پیروان مسیح در غلاطیه و روم نیز می‌نویسد. پولس فهمیده بود که زندگی مظفرانه، میوه زندگی مصلوب شده است .

ولی دقیقاً منظور او چه بود وقتیکه در اول قرن‌تین ۳۱:۱۵ می‌نویسد، ” هر روزه مرا مردنی است“. پولس از یک حقیقت روحانی صحبت می‌کرد که اغلب مسیحیان از درک آن عاجزند. این حقیقت کلیدی است برای رسیدن به زندگی پیروزمندانۀ مسیحی، پایه‌ایست که پیروزی بر آن بنا می‌شود، و عاملی است که ایماندار را قادر می‌سازد بر قسمتهایی از زندگی که درگیر کشمکش و بحرانهای بی‌پایان است غالب آید. در نتیجۀ مرگ مسیح ، بزرگترین پیروزی در تاریخ بشر یعنی قیام مسیح به وقوع پیوست .

زمانیکه به مسیح ایمان می‌آوریم در زندگیمان دگرگونی عمیق روحانی صورت می‌گیرد. زندگی کهنۀ ما مرده، زندگی و حیاتی نو دریافت می‌کنیم. به همین دلیل پولس می‌نویسد، ” پس اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه‌ای است، چیزهای کهنه در گذشت اینک همه چیز تازه شده است“ (دوم قرن‌تین ۱۷:۱۵). درست در لحظه‌ای که مسیح را بعنوان خداوند و نجات دهنده خود می‌پذیریم زندگیمان برای همیشه عملاً دگرگون می‌شود .

روزی با گروهی از جوانان فیلیپینی که قلب خود را به مسیح سپرده بودند ملاقات کردم. آنها به تمام اروپا سفر کرده، از طریق سرودهای روحانی پیغام انجیل را به مردم می‌رسانند. یکی از سرودهایشان با قلب من صحبت کرد زیرا بسادگی بیانگر شهادت من و تمام پیروان حقیقی مسیح بود. ” من هرگز همان شخص قبلی نخواهم شد. هرگز شخص قبلی نخواهم شد. از وقتیکه با خدا ملاقات کردم دیگر شخص قبلی نیستم و هرگز همان شخص قبلی نخواهم شد.“ هر گاه مسیح وارد زندگیمان شود هرگز همان شخص قبلی نخواهیم بود زیرا زندگی کهنۀ ما در گذشته و توسط روح‌القدس زندگی و حیاتی نو می‌یابیم .

پس چرا با شکست مواجه می‌شویم؟ فقط به این دلیل که سعی می‌کنیم با تکیه بر قوت خود زندگی کنیم . باید بیاموزیم تا هر روز بمیریم. هر گاه خود را در برابر نفسمان مرده انگاریم، روح‌القدس زندگی مسیح را در ما متجلی می‌سازد و از میوه‌های زندگی مسیح بارور خواهیم شد. همانطور که مسیح اول باید می‌مرد تا قیام کند، ما نیز هر روزه باید در برابر نفس خود بمیریم تا شاهد قیام مسیح در زندگی خود باشیم .

به صراحت اعتراف می‌کنم که هرگاه خواسته‌ام به تنهایی زندگی روحانی خود را اداره کنم شدیداً با شکست مواجه شده‌ام. اما زمانیکه به مسیح گفته‌ام ، ” من امروز قادر نیستم مطابق اراده تو زندگی کنم، بنابر این در برابر امیال و خواهشهایم خود را مرده می‌انگارم و در برابر توانایی‌ها و تلاشها و خودخواهی‌هایم می‌میرم.“ در آن لحظه پیروزی وارد زندگیم شده است. من حقیقتی را که پولس نوشته است دریافته‌ام ، ”زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این بلکه مسیح در من زندگی می‌کند“ (غلاطیان ۲:۲۰) .

چند سال پیش یکی از دوستانم برایم تعریف کرد که زمانی در صدد خودکشی بوده است . جریان از این قرار بود که او بر روی نیمکت کلیسا نشسته می‌گریست که شبانش او را دیده می‌پرسد، ” چرا گریه می‌کنی؟“ دوستم جواب می‌دهد، ” دیگر نمی‌خواهم به زندگی خود ادامه دهم. می‌خواهم بمیرم.“ شبان با این سخن خود باعث تعجب دوستم می‌شود، ”خوب، این کار را انجام بده. بمیر.“

دوستم به شبان نگاه کرده می‌گوید، ” مقصودتان چیست؟“ شبان کتابمقدس را باز می‌کند و این حقیقت را برای او بازگو می‌کند که اول باید انسان در برابر نفس بمیرد تا مسیح در او زندگی کند. دوستم آنروز در برابر نفسش مرد. حال او در فرمت خدا می‌باشد. خدا از زندگی او بطور شگفت‌آوری استفاده می‌کند. او به راز زندگی پیروزمندانۀ مسیحی پی برد و آموخت که باید بمیرد - هر روز بمیرد.

زندگی پیروزمندانۀ مسیحی بکلی با زندگی معمولی مسیحی فرق دارد. در زندگی پیروزمندانۀ ما کاملاً به خدا وابسته‌ایم و مستقل از خدا نیستیم. در این زندگی، ما بجای تکیه بر قوت‌های خود به خدا اعتماد می‌کنیم و از خود خالی شده از روح القدس پر می‌شویم. دیگر اختیار زندگی‌هایمان در دست ما نیست. بلکه این مسیح است که عنان زندگی‌هایمان را در دست می‌گیرد.

حکم خداوند این است که فرزندان‌ش از روح پر شوند (افسیان ۱۸:۵). ولی عدۀ کمی می‌دانند که زندگی در پری روح القدس چه مفهومی دارد. در این رابطه زیاد صحبت می‌شود اما عملاً کمتر با قوت روح القدس زندگی می‌کنیم. زندگی پر از روح یعنی سپردگی کامل به خداوند.

دکتر بیل برایت، مؤسس و مدیر کمپس کروسید، پر شدن توسط روح القدس را همانند تنفس روحانی می‌داند. او می‌گوید، "با اعتراف به گناهان خود در واقع از نظر روحانی، عمل بازدم را انجام می‌دهیم." خداوند ما را از گناهانمان پاک ساخته و ما را در برابر نفس خود را مرده می‌انگاریم. سپس دکتر برایت اضافه می‌کند، "شخص ایماندار در تنفس روحانی خود نیاز به عمل دم نیز دارد." می‌بایست با ایمان پری روح القدس را کسب کنیم.

سرسپردگی، رمز پری روح القدس در زندگی ما است. بدین معنی که هرگاه ما از روح القدس پر می‌شویم مسیح اختیار کامل زندگی‌هایمان را در دست می‌گیرد. او با هدایت ما در مسیر زندگی به ما قوت می‌بخشد تا تبدیل به شخصی گردیم که خدا از ما انتظار دارد. زندگی پیروزمندانۀ مسیحی زندگی است کاملاً تحت اختیار روح القدس و در چنین شرایطی است که ثمرات روح در آن آشکار گشته و باعث خوشنودی خدا می‌گردد.

در ابتدای ایمانم در حینیکه برای دو هفته در کمپس کروسید تعلیم می‌دیدم به اصل پری روح القدس پی بردم. دکتر برایت در مورد این حقیقت بزرگ یعنی تنفس روحانی تعلیم می‌داد. او بما متذکر شد که در خلوتی رفته و گناهان و خطاهایی را که از آن با خبریم روی تکه کاغذی یادداشت کنیم و بعد از آن این دعا را بکنیم، "خدایا قلب مرا تفتیش کن و به من نشان بده که آیا در من چیزی که خلاف اراده تو باشد وجود دارد." دکتر برایت افزود، "اگر او چیزی نشان داد آنرا نیز یادداشت کنید و خطاهای خود را پذیرفته آنرا ترک کنید. خداوند شما را بخشیده پاک می‌سازد. سپس از خدا بخواهید تا شما را با روح القدس پر سازد."

پیشنهاد دکتر برایت را شنیده به گوشۀ خلوتی رفتم، جائیکه می‌توانستم با خدا تنها باشم و همه گناهانم را نوشتم و سپس دعا کرده از خدا خواستم تا اگر چیزی در زندگی من مطابق اراده او نیست به من نشان دهد. می‌دانید چه اتفاقی افتاد؟ به کاغذهای بیشتری نیاز پیدا کردم. خداوند حتی چیزهایی را که آنها را ضعف و مسائل جزئی می‌دانستم بعنوان گناه برایم آشکار ساخت و همچنانکه آنها را اعتراف کردم و از آنها روی گردان شدم او مرا پاک ساخت.

آنگاه از خداوند خواستم که مرا با روحش پر سازد. اتفاق عجیبی نیفتاد. هیچ رویایی ندیدم یا بزبانهای ناشناخته‌ای صحبت نکردم. فقط با ایمان اختیار کامل تمامی بخشهای زندگیم را به او سپردم. هیچ نشانه ملموسی که پری روح القدس را در من به اثبات رساند وجود نداشت، ولی همچنانکه آموختم هر روزه با این سرسپردگی زندگی کنم شواهد و نشانه‌های آن هویدا شد. زمانیکه اختیار زندگی خود را به روح القدس سپردم میوه عدالتش در وجودم ایجاد شد و این میوه به شکل محبت، خوشی، سلامتی، حلم، مهربانی، نیکویی، ایمان، تواضع و پرهیزکاری آشکار گشت. به عبارت دیگر، زندگی پر از روح زندگی است که در آن عنان و اختیار به دستهای روح القدس سپرده شده است تا به دستهای نفس.

انتخاب با شماست، انتخاب بین پیروزی یا شکست، قوت خدا یا ضعفهای شما، میوه روح القدس یا اعمال جسم و دادن اختیار و حاکمیت به مسیح یا محول کردن آن به نفس. این شما هستید که باید تصمیم بگیرید. پولس رسول سالها پیش با الهام روح القدس چنین می‌نویسد، "از روح پر شوید" (افسیان ۱۸:۵). اگر از گناه و نفس خود خالی شده‌اید، در وضعیتی هستید که با روح او پر شوید. چرا از خدا نمی‌خواهید که همین الان این کار را در زندگی شما انجام دهد؟

شخصی گفته است، "آنچه که در زندگی روحانی مهم است این نیست که تا چه ارتفاعی می‌توانید بپرید بلکه این است که بعد از فرود آمدن تا چه اندازه‌ای قادرید بطور مستقیم براه خود ادامه دهید." این موضوع در رابطه با پری روح القدس نیز صادق است. بحثهای زیادی در رابطه با اینکه امروزه مفهوم پری روح القدس چیست، وجود دارد. در هر دو سوی این مسئله غامض اشخاص روحانی و وفاداری هستند. ولی به عقیده من دلیل اصلی حکم خدا برای پری روح القدس فراموش شده است. نکته اصلی در این قضیه ارتفاع پرش نیست بلکه آموختن راه رفتن بطور مستقیم در این جهان کج و معوج است .

پولس رسول در رساله خود به کلیسای غلاطیه به مفهوم پری روح القدس اشاره می‌کند. وی با اشاره به میوه روح القدس ویژگی های یک زندگی پر از روح القدس را تشریح می‌کند. سپس در غلاطیان ۵:۱۶ می‌گوید، "اما می‌گویم بروح رفتار کنید پس شهوات جسم را بجا نخواهید آورد" و با تأکید به این نیاز بزرگ می‌افزاید، "اگر بروح زیست کنیم بروح هم رفتار بکنیم" (غلاطیان ۵:۲۵). او می‌داند که اعمال مهمتر از حرف است. نیاز مبرم آنجا زندگی‌های سرسپرده به روح القدس بود نه صرفاً صحبت در مورد قوت آن .

امروزه ما مسیحیان در سخن گفتن در مورد پری روح القدس بسیار بهتر از راه رفتن روزانه و زندگی کردن در قوت آن هستیم. باید بیاموزیم که در روح رفتار نماییم. جالب اینجاست که پولس رسول در رساله خود به افسس پری روح القدس را در مقابل مستی قرار می‌دهد. باعث افتخار نیست، ولی من قبل از ایمانم بارها مست شده‌ام. اولین تأثیر آن بر روی من این بود که حتی اگر کوشش و تقلائی بسیار نیز می‌کردم نمی‌توانستم بطور مستقیم راه روم .

بر خلاف حالت مستی، زمانیکه از روح القدس پر می‌شویم بدون کوشش و تقلائی بسیار از نظر روحانی بطور مستقیم راه می‌رویم. دیگر با تکیه بر قوت و قدرت شخصیمان نیست که زندگی می‌کنیم بلکه تحت نفوذ و اختیار روح القدس رفتار می‌نماییم. روح القدس تنها در راه باریک و مستقیم سیر می‌کند. او در مسیر پاکی و قدوسیت حرکت می‌کند. او رهگذر جاده راستی و درستی است. هر گاه تحت حاکمیت روح القدس باشیم، ما نیز در مسیر قدوسیت، پاکی و راستی قدم خواهیم نهاد .

بسیاری زندگی روحانی را خوب شروع کرده ولی آنرا به خوبی به پایان نمی‌رسانند. اغلب دلیل آن این است که از نهرهای آب زنده که در اعماق وجودشان می‌جوشد استفاده نمی‌کنند. ما هر روزه باید از پری روح القدس در زندگیمان به نحو احسن استفاده کنیم. اوست که به ما توانایی می‌بخشد و ما را قادر می‌سازد چنانکه شایسته است زندگی کنیم. روح القدس بر هر ضعف و مانعی که در این مسیر در سر راهمان است غلبه می‌کند. او منبع پیروزی ماست و ما را از ابتدا تا به انتها مشایعت می‌کند و به ما توانایی می‌بخشد تا آنچه را که در ما شروع شده است به کمال رسانیم .

برای کسب قوت در زندگی روحانی کاملاً وابسته به روح القدس می‌باشیم. بنابراین در زندگی روزانه باید به او متکی شویم. پس از آن با حضور خارق‌العاده روح القدس در پاکی و قدوسیت بطور طبیعی رفتار خواهیم کرد. امروز سؤال من از شما این نیست که از نظر روحانی تا چه ارتفاعی به بالا جسته‌اید بلکه سؤال من این است که تا چه اندازه بطور مستقیم با قوت روح القدس در حال راه رفتن بوده‌اید. پاسخ به این سؤال میزان درک شما را از پری روح القدس نشان می‌دهد.

موسی مردی بود که خدا از او بطرز شگفت آوری استفاده می کرد ولی قبل از اینکه خدا بتواند از زندگی او بعنوان وسیله‌ای در دستهای خود استفاده کند، موسی می‌بایست درس بسیار مهمی را می‌آموخت. او باید می‌دانست که کار خدا از طریق قوت خدا باید صورت گیرد. بیابان مدیان برای موسی مانند مدرسه‌ای بود که این درس مهم را در آنجا باید می‌آموخت. کار خدا باید توسط روح خدا انجام شود نه توسط قدرت انسانی .

موسی چهل سال اولی را که در مصر گذرانید جوان و قدرتمند بود. او در مصر بعنوان پسر دختر فرعون بزرگ شد. وی تلاش کرد تا در کمک به برادران عبرانی خویش قدمهای مثبتی را بردارد ولی بسختی شکست خورد. وقتیکه موسی ظلمی را که شخص مصری بر برادر عبرانیش روا می‌داشت دید، آن مصری را کشته ، او را در میان شنها پنهان نمود. در هر حال کارهای او ناکامیهای بیشتری را برای قومش به همراه آورد. او به بیابان مدیان گریخت و در آنجا آموخت تا با قوت روح القدس کار کند .

شخصیت موسی بعد از ملاقاتش با خدا در کوه هوریب بکلی دگرگون شد. او به مصر بازگشت و خدا از او بعنوان وسیله‌ای برای آزادی قومش استفاده کرد. ولی این بار موسی نه با اتکا به قدرت شخصی خود بلکه با اقتدار و قوت روح خدا به مصر بازگشت و فقط در آن موقع بود که تبدیل به وسیله‌ای مفید در دستهای خدای قادر مطلق گردید و زمانیکه آموخت تا با قوت خدا عمل کند، تبدیل به شخصی شد که خدا از او انتظار داشت .

در ابتدای ایمانم فرصتی پیش آمد تا موعظه بیلی گراهام را بشنوم. من شنیده بودم که بیلی گراهام مرد خدایی بود که خداوند از او در عصر حاضر استفاده می‌کرد. برای گوش دادن به موعظه بیلی گراهام به استادیوم عظیم آسترودم واقع در هیوستن تکزاس رفتم. در حالیکه به او گوش می‌کردم در خودم فکر کرده گفتم، ”چه چیز خاصی در این مرد وجود دارد؟ او سخنران خوبی است ولی فوق‌العاده نیست.“ من در سخنرانی عمومی تعلیم دیده بودم ولی چیز خاصی را در دکتر گراهام ندیدم .

زمانیکه او مردم را برای پذیرش مسیح در قلبهای خود به جلو دعوت کرد، بیاد دارم که چنین دعا کردم، ”ای خداوند این واعظ را کمک کن تا اگر کسی برای ایمان آوردن به مسیح به جلو نرود او، دلشکسته نشود. در کمال حیرت و تعجب دیدم که هزاران نفر بسوی منبر به جلو رفته با دکتر گراهام دعا کردند. از آنچه که بعد از آن فکر کردم از خود شرمندهام . پیش خود اندیشیدم که اگر هزاران نفر از طریق موعظه یک واعظ نسبتاً خوب به مسیح ایمان آوردند، پس با موعظه من کل جهان به مسیح ایمان خواهند آورد .

چندی نگذشت که برای دومین بار بسیار متعجب گردیدم و آن زمانی بود که فرصت یافتم تا در یک جلسه بشارتی موعظه کنم. من از تمام فنون سخنوری در حد امکان استفاده کردم . پیغام من دارای مقدمه‌ای جذاب ، محتوایی معقول و پایانی عالی بود. تمام اشارات و حرکات و تن صدایم در سخنرانی بجا و به موقع بود. وقتیکه مردم را به جلو دعوت کردم می‌دانید چه اتفاقی افتاد؟ هیچکس به جلو نیامد .

دکتر گراهام به چیزی واقف بود که من از آن اطلاعی نداشتم. کار خدا باید با قوت روح القدس به انجام رسد نه با قدرت انسانی. نه با توانایی‌های خود بلکه با قوت خداست که به اهدافمان نایل می‌گردیم. وظیفه ما در این بین این است که کاملاً در اختیار او قرار گیریم و فقط در این موقع، خدا از ما استفاده می‌کند. همچنانکه موسی آموخت که کار خدا از طریق قوت روح القدس انجام می‌گیرد ، من نیز می‌بایست این درس مهم را می‌آموختم .

بسیاری از ما می‌خواهیم خدا را خدمت نماییم. اگر می‌خواهیم در ملکوت خدا مؤثر واقع شویم، خدمت ما باید کاملاً متکی به قوت روح القدس باشد. رفتار در روح ما را قادر می‌سازد تا پیروزمندانه زندگی کنیم. خدمت در روح ما را قادر می‌سازد تا اراده او را به کمال رسانیم. هنگامیکه اراده خدا از طریق خدمت ما و قوت روح القدس به انجام می‌رسد، مملو از شادی می‌گردیم. آنچه که خدا به انبیای گذشته گفت امروز نیز صادق است ” نه بقدرت نه بقوت بلکه بروح من.“

اگر همین امروز زندگیتان خاتمه یابد آیا مطمئنید که هدف و نقشه خدا را در زندگیتان به کمال رسانده‌اید. من مشتاقم که در زندگی خود به این اطمینان دست یابم. عملی ساختن نقشه و مقصود خدا در زندگی شخصی، منجر به داشتن یک زندگی پیروزمندانه می‌گردد. ولی مسئله اساسی، درک و شناخت این نقشه و مقصود است. اهداف و مقاصد این زندگی پیروزمندانه بر موفقیت‌های بزرگ، ثروت و نفوذ متمرکز نیستند. زمانیکه به آسمان برسیم خداوند از ما در مورد میزان دارایی‌مان سؤال نخواهد کرد. برای او مهم نیست که تا چه حد به نفوذ، قدرت و ثروت دست یافته‌ایم. با خاتمه یافتن زندگی‌مان همه این چیزها معنی و مفهوم خود را از دست خواهند داد.

پس هدف و مقصود واقعی زندگی چیست؟ خداوند ما را خلق کرده است تا او را شناخته، محبت و پرستش نماییم. من معتقدم که در عمق وجود هر مرد، زن، پسر و دختر بر روی این کره خاکی، نیازی عمیق درونی برای پرستش خدایی که آنها را خلق کرده است وجود دارد. وجود ادیان متعدد در این دنیا حاکی از این واقعیت است. بهمین دلیل بعد از فروپاشی کمونیست بلافاصله مذهب در این کشورها رونق پیدا کرد. با وجودیکه برای سالها به مردم این کشورها آموخته بودند که خدایی نیست خواهش عمیق درونی، آنها را بسوی شناخت و پرستش خدای زنده و حقیقی سوق داد. انسان با اشتیاق عمیق برای پرستش خدا آفریده شده است.

سؤال دومی که مطرح می‌شود این است که پرستش حقیقی چیست؟ از میان ادیان و اعتقادات مختلف کدام درست است. همه آنها نمی‌توانند درست باشند زیرا اغلب با یکدیگر متضاد هستند. هندوها خداهای متعددی را پرستش می‌کنند در حالیکه مسلمانان فقط یک خدا را می‌پرستند. یهودیان نیز فقط به یک خدا ایمان دارند ولی یهودیت و اسلام در تضاد کامل با یکدیگر هستند. حق با کیست؟ پرستندگان حقیقی در چه مکانی خدا را پرستش می‌کنند؟ این سؤالی بود که ۲۰۰۰ سال پیش از عیسی پرسیدند.

زنی سامری از عیسی در مورد مکان پرستندگان حقیقی سؤال نمود. عیسی به موردی اشاره کرد که هر شخص را بر روی این کره خاکی به تفحص بیشتر در درون خویشتن دعوت می‌کند. او گفت، "لیکن ساعتی می‌آید بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را بروح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است" (یوحنا ۴:۲۳). حقیقت این است که عیسی پسر خدای زنده است - انسان منحصر به فردی که بر این کره خاکی قدم نهاده است. او تماماً خدا و تماماً انسان بود. او را عمانوعیل نام نهادند یعنی خدا با ما. پرستش در راستی، پرستش عیسی مسیح است.

ولی پرستش در روح چه معنایی دارد؟ در باب سوم انجیل یوحنا عیسی به یک شخص بسیار متدین یهودی فرمود که او یا هر شخص دیگری باید از روح متولد گردند تا بتوانند وارد ملکوت آسمان شوند. قبل از اینکه بتوانیم در روح پرستش نماییم باید از روح خدا متولد گردیم. مذهب با رسوم و سنن ظاهری می‌کوشد تا رضایت و خوشنودی خدا را کسب کند. ولی پرستش حقیقی، پرستشی است عمیق ناشی از ایمان به مسیح که نتیجه آن تولدی روحانی در زندگی‌مان است.

زمانیکه به مسیح ایمان آوردم دیگر مسائل ظاهری مذهب برایم مهم نبود. پس از آن دیگر خدا را از اعماق وجودم پرستش می‌کردم. او را در روح پرستش می‌کردم. خوشی عظیم در زندگیم ثمره لحظاتی است که عیسی مسیح را عمیقاً پرستش کرده‌ام. زندگی روحانی پیروزمندانه و مملو از شادی، زمانی حاصل می‌آید که نجات دهنده‌مان را از اعماق قلب پرستش کنیم.

اگر می خواهید پیروزی را در زندگی خود تجربه کنید، کاری را انجام دهید که برای آن آفریده شده‌اید. مکانی را یافته ، وقتی را به پرستش مسیح اختصاص دهید. زمانیکه مشغول به انجام کاری باشید که برای آن خلق شده‌اید تعجب خواهید کرد که دیدگاه شما تا چه حد تغییر خواهد کرد.

برای سالها من معنی و مفهوم مسیحی بودن را بدرستی درک نکرده بودم. فکر می‌کردم یک مسیحی فردی بسیار افسرده با نگاهی خشن نسبت به زندگی است. هرگز تصور نمی‌کردم که زندگی مسیحی می‌تواند مملو از شادی باشد. البته من تصور نادرستی از معنای واقعی خوشی و شادی داشتم. فکر می‌کردم منبع شادی خارج از وجود من است. بعنوان فردی که هیچ رابطه شخصی با مسیح نداشت، اساس شادی من بر شرایط خارجی و مردم دیگر بنا شده بود. وقتیکه مسیح وارد قلبم شد به نکته جالبی پی بردم - مسیحیت ما را وادار نمی‌کند که مانند مزدوران با جان‌کندن مجبور به انجام کارهایی باشیم که برایمان اصلاً لذتبخش نیست. در حقیقت درست عکس آن صادق است. هر گاه مسیح وارد قلب شخص گردد سبب می‌شود تا زندگی او مملو از خوشی گردد. شادی مسیحی ربطی به شرایط خارجی یا دیگران ندارد بلکه از حضور عمیق روح القدس در قلبهایمان منشاء می‌گیرد. در واقع اولین نشانه‌های کار روح القدس در زندگی ایماندار، محبت و خوشی است.

کتاب مقدس در مورد سه جنبه شادی صحبت می‌کند: (۱) جنبه عقلانی و احساسی (۲) میوه روح القدس (۳) رضایت معنوی. قبل از ایمانم به مسیح یکی از سرودهای معروف مورد علاقه‌ام حاوی این جمله بود، "نمی‌توانم خشنودی و رضایت را پیدا کنم". این جمله در حین سرود مرتب تکرار می‌شد. این کلمات زندگی مرا توصیف می‌کرد. پس از اینکه به مسیح ایمان آوردم خدا سرود جدیدی را در قلبم گذاشت، "خشنودی را یافتم". وقتیکه از اعماق وجودتان می‌دانید که هدف و مقصود واقعی زندگی را یافته‌اید یعنی نقشه الهی را در زندگیتان عملی می‌سازید خشنود و راضی خواهید شد و این همان شادی حقیقی است.

ولی خوشی بسیار فراتر از رضایت معنوی است. خوشی وضعیت احساسی و روانی شخص را می‌رساند. شادی از باطن منشأ می‌گیرد نه از خارج. پذیرفته شدن یا طرد شدن ما از سوی مردم هیچ نقشی در شادی مسیحی ندارد. بعلت کاری که مسیح ۲۰۰۰ سال پیش بر روی صلیب انجام داد، خدا ما را پذیرفته است و این خود شادی درونی و عظیمی را ایجاد می‌کند که قابل وصف نمی‌باشد. یک مسیحی برای داشتن شادی در زندگی خود نیازمند مردم و جشنها و سرگرمیها نیست. هر گاه مسیح او را می‌پذیرد ثبات عاطفی - روانی در او پدیدار می‌گردد.

مهمتر از همه خوشی در زندگی مسیحی ثمره کار روح القدس است. پولس به مسیحیان غلاطیه می‌نویسد، "لیکن ثمره روح محبت، خوشی و... است" (غلاطیان ۵: ۲۲). این است کار خارق‌العاده فیض خداوند در زندگی یک ایماندار. هر گاه ما اختیار زندگیمان را به روح القدس می‌سپاریم، او بطور شگفت‌آوری خوشی را در قلبهایمان ایجاد می‌نماید، خوشی که فراسوی اوضاع و شرایط خارجی است و مافوق تمام مسائل و مشکلاتی است که از سوی مردم بر ما تحمیل می‌شود. این شادی خداوندی است که در ما ساکن است.

زندگی پیروزمندان مسیحی، مملو از شادی است. این شادی بر شرایط زندگی و یا تأیید مردم بنا نشده است بلکه از اعماق وجود برمی‌خیزد. کار پربهای مسیح بر روی صلیب و روح القدس که در قلبها و اذهانمان ساکن است، باعث ایجاد ثبات عقلانی، معنوی و روانی می‌گردد که حاکی از این خوشی است. شادی خداوند قوت ما است.

در اولین دیدارم از رومانی، مسئله‌ای شدیداً توجه مرا بخود جلب کرد. من پی بردم که مردم آنجا یکی از مهمان نوازترین مردم دنیا هستند. ولی بین مسیحیان رسمی وجود داشت که واقعاً کنجکاوی مرا برانگیخت. آنها با گفتن کلمه "پچی" به معنی آرامش، به هم سلام می‌دادند. این طرز سلام دادن آنها به این دلیل برای من تعجب آور بود که بر خلاف آن در آنجا اوضاع و شرایط بسیار ناآرام بود، مخصوصاً برای مسیحیان.

مسیحیان اغلب تحت تعقیب و شکنجه بودند، شغلشان را از دست می‌دادند و به زندان می‌افتادند. پس چرا این ایمانداران با گفتن کلمه "آرامش" به هم سلام می‌کردند؟ در جامعه غیر مسیحی مردم اینگونه سلام نمی‌کردند. دلیلش چه بود که این افراد طرد شده از جامعه وقتی یکدیگر را می‌دیدند می‌گفتند "آرامش" این کار چه معنی داشت؟ بعد از اینکه با بسیاری از این برادران و خواهران آشنا شدم، به علت طرز سلام آنها پی بردم. آنها دشمنان رژیم کمونستی، ولی دوستان خدا بودند. رابطه صمیمانه آنها با خدا در آنها ایجاد آرامشی فوق از تصور می‌کرد که پولس رسول نیز به آن اشاره می‌کند. داشتن آرامش با وجود مشکلات و نابسامانیها غیر قابل تصور است ولی خدای قادر مطلق با طرق خاص خود غیر ممکنها را ممکن می‌سازد.

آرامش یکی از محصولات زندگی پیروزمندانۀ مسیحی است و در ایماندارانی که کاملاً خود را وقف مسیح کرده و به او توکل داشته باشد بصورت میوه روح القدس پدیدار می‌گردد. در عهد عتیق به آرامش بیشتر بصورت امری ظاهری و مادی اشاره شده است تا در عهد جدید اما در عهد جدید بر آرامش و سلامتی بعنوان امری کاملاً مرتبط با عمیق ترین بخشهای زندگیمان و ارتباطمان با خدا تأکید می‌شود.

ما در نتیجه کار مسیح بر روی صلیب در صلح با خدا می‌باشیم. پولس می‌نویسد، "پس چونکه بایمان عادل شمرده شدیم نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح" (رومان ۵: ۱). هنگامیکه به مسیح ایمان آوردم جنگ و ستیز من با خدا خاتمه یافت. هرگز آنشب را از یاد نخواهم برد. پس از دعای توبه از کلیسا خارج شدم و آرامش تمام وجودم را فرا گرفت، گویی بار سنگینی را از دوشم برداشتند. من با خدایی که مرا خلق کرده بود در صلح و آرامش بودم.

نکته جالب زندگی مسیحی این است که ما قادر هستیم آرامش خدا را بیابیم. می‌توانیم هم با خدا در صلح و آرامش باشیم و هم آرامش او را کسب نماییم. مسیحیان از مشکلات و سختیهای زندگی بدور نیستند ولی آنها قادرند از تلاطمی که در قلبها در نتیجه این مشکلات بوجود می‌آید بدور باشند. بهمین دلیل نیز پولس می‌نویسد، "برای هیچ چیز اندیشه مکنید بلکه در هر چیز با صلوت و دعا با شکرگذاری مسئولات خود را بخدا عرض کنید و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است دلها و ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت" (فیلیپیان ۴: ۶ و ۷).

داشتن آرامش در بهبهه دردها و ناراحتیها قابل فهم نیست. وجود مشکلات و سختیهای زندگی را نمی‌توان کاملاً درک کرد ولی زندگی پیروزمندانۀ مسیحی در بهبهه دردها، آرامش در سختیها، شادی و در بی مهریها، محبت را به ارمغان می‌آورد. فقط عیسی مسیح که در ما ساکن است قادر به فراهم کردن اینچنین زندگی است. او قادر است زیرا سرور سلامتی است.

۱ - آرامشی که فوق از تمامی عقل است

آرامش - کلمه‌ای با معانی مختلف در عهد عتیق و عهد جدید.

معنی آرامش در عهد عتیق، کاملیت، صحت و تندرستی و آسایش کل وجود شخص بود. این آرامش و سلامتی توسط خدا داده می‌شد و با پیروی از شریعت او بدست می‌آمد. (مزمور ۱۱۹: ۱۶۵). گاهی آرامش دارای معانی فیزیکی و

مادی بود مانند امنیت (مزمور ۸:۴)، قناعت (اشعیا ۳:۲۶)، سعادت (مزمور ۶:۱۲۲ و ۷) و صلح (اول سموئیل ۱۴:۷). "شالوم"، سلام سنتی یهود، به معنای خواستن آرامش برای طرف مقابل بود.

در عهد جدید صلح و سلامتی به آرامش و تعادل درونی ایمانداران اشاره می‌کند که از طریق مسیح بر خدا توکل دارد. این برداشت از آرامش را می‌توان در عهد عتیق در قسمتیکه در مورد مسیح موعود نوشته شده است نیز مشاهده کرد (اشعیا ۶:۹ و ۷) آرامشی که مسیح در مورد آن صحبت می‌کند، ترکیبی است از امید، توکل و آسایش فکر و جان که توسط صلح و آشتی با خداوند بدست می‌آید. گروهی از فرشتگان در زمان تولد مسیح چنین آرامشی را اعلام کردند (لوقا ۲:۱۴)، و خود مسیح در موعظه سر کوه و در حین خدمتش در مورد آن موعظه کرد (متی ۹:۵). او همچنین در مورد این نوع آرامش در شام آخر، کمی قبل از مصلوب شدنش تعلیم داد (یوحنا ۱۴:۲۷).

پولس رسول بعدها می‌نویسد که چنین آرامش و نعمت روحانی نتیجه مستقیم ایمان به مسیح است (رومیان ۱:۵).

رومیان ۱:۵ "پس چونکه بایمان عادل شمرده شدیم نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح"

فیلیپیان ۶:۴ "برای هیچ چیز اندیشه نکنید بلکه در هر چیز با صلوت و دعا با شکرگذاری مسئولات خود را بخدا عرض کنید."

فیلیپیان ۷:۴ "و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است دلها و ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت."

بسیاری از مسیحیان هنگامیکه در برابر وسوسه ها مغلوب می گردند ناامید می شوند. آنها مطمئن نیستند که غلبه بر وسوسه ها امکان پذیر است و در ناامیدی کامل تسلیم می شوند ولی راه دیگری نیز وجود دارد. خداوند برای پیرویمان بر تمام وسوسه ها تدارک دیده است. نیازی نیست تا لنگان لنگان از خط پایانی زندگی عبور کنیم در حالیکه کبود و ضرب دیده و شکست خورده هستیم. ما قادریم با چشمانی نگران بر منجی که همیشه ما را بسوی پیروزی هدایت می کند، در میدان مسابقه زندگی بدویم .

خداوند نمونه ای را پیش روی ما قرار داده و قدرتی بما عطا کرده است تا همواره بر وسوسه ها غالب آییم. پیروان واقعی مسیح همیشه با وسوسه روبرو خواهند شد. در تاریخ بشری، از باغ عدن گرفته تا کنون وسوسه همیشه بخشی از زندگی بوده است. آدم ، نوح ، ابراهیم ، موسی ، پطرس، پولس و یوحنا همه از این وادی گذشته اند. زندگی بدون وسوسه غیر ممکن است. بهر حال کتابمقدس می گوید که با هر وسوسه ای خداوند راه گریزی برای ما مهیا می سازد .

در کتابمقدس نمونه ای عالی وجود دارد که در آن شاهد پیروزی مطلق عیسی بر وسوسه هستیم. عیسی به هر طریقی که من و شما وسوسه شده ایم، مورد آزمایش قرار گرفت. شیطان ایمانداران را در سه مورد اساسی وسوسه می کند. (۱) شهوت جسم (۲) خواهش چشم و (۳) غرور زندگانی . در متی ۱:۴-۱۱ مکتوب است که عیسی در هر کدام از این سه ناحیه تجربه شد . اول از طریق شهوت جسم تجربه شد. شیطان قصد داشت که او را اغوا کند تا سنگ را به نان تبدیل نماید (این وسوسه در رابطه با شهوت جسم بود). سپس سعی کرد تا عیسی را از طریق ایجاد تکبر در او برای مقام و منصبش بعنوان پسر خدا اغوا کند. شیطان چنین استدلال کرد که اگر عیسی به عنوان پسر خدا خود را از بالای معبد به زیر اندازد صدمه ای نخواهد دید. این وسوسه در رابطه با غرور بود. بالاخره ، عیسی در رابطه با خواهش چشم نیز وسوسه شد. ابلیس ممالک جهان و جلال آنها را به عیسی نشان داده پیشنهاد کرد که آنها را به او می بخشد .

ولی عیسی زیر بار وسوسه های شیطان نرفت. او بر دسیسه های ابلیس غالب آمد . بنابراین مسیح نمونه و منبعی پیش روی ما می گذارد تا بر وسوسه ها پیروز شویم. نمونه ما خود مسیح است. او در هر مورد با کلام خدا در مقابل وسوسه ایستاد. زمانیکه شیطان قصد فریب او را داشت عیسی بر روی کلام خدا ایستاد و با آیات کتابمقدسی به او جواب داده، اطاعت خود را نسبت به کلام خدا ثابت نمود. کتابمقدس شمشیر پر قدرتی در دستهای پسر انسان بود. مسیح با کلام خدا هر کدام از استدلالات عقلانی شیطان را در هم کوبید. زمانیکه شیطان تلاش کرد تا با اشاره به قسمتی از کتابمقدس (خارج از معنی اصلی آن) مسیح را اغوا کند، مسیح بسادگی آیاتی از کلام خدا را در جای مناسب و اصلی خود بکار برد. او برای ما نمونه ایست که نشان می دهد چگونه می توان بر آزمایشات غلبه کرد. ما دارای همان اسلحهای هستیم که مسیح با استفاده از آن بر تجربیات پیروز شد .

با نگاه کردن به این رویداد به منبع روحانی خود برای کسب پیروزی پی می بریم . درست قبل از اینکه عیسی تجربه شود تعمید گرفت و در این حین روح القدس همچون کبوتری نزول کرده بر وی قرار گرفت. عیسی پس از اینکه در میان مردم تعمید گرفته، در حضور عام اطاعتش را نسبت به خدا نشان داد و متعاقباً روح القدس بر او قرار گرفت، خدمت زمینی خود را آغاز کرد. رمز پیروزی عیسی همین مسح و قدرت روح القدس بود .

اگر چه عیسی از ازل تا به ابد خدا است ، تاج جلالش را ترک کرد و به فروتنی ملبس شد. او مانند ما زندگی کرد و مانند ما با مسائل و کشمکشهای زندگی روبرو شد، اما گناه نوزید. بعنوان یک انسان او کاملاً وابسته به روح القدس بود . مسح و قوت روح القدس بر عیسی قرار داشت. ما نیز برای دستیابی به پیروزی احتیاج به همان مسح و قوت روح داریم. غلبه بر وسوسه با تسلیم به روح القدس و ماندن در روح حاصل می گردد و این خود منبع پیروزی ما است. مسیح نمونه و روح القدس منبع ما می باشند. با چشم دوختن به مسیح از بوته آزمایشات و وسوسه ها سر بلند و پیروز بیرون می آییم.

آیا خشمگین شدن برای انسان جایز است؟ اغلب مسیحیان نمی‌دانند در مورد موضوع خشم چه باید کرد. بارها شنیده‌ام که ایمانداران برای دفاع از طغیان خشمشان می‌گویند، "کتابمقدس می‌گوید خشم گیرید ولی گناه مورزید". در هر حال غیض و عصبانیتی که امروزه در مردم دیده می‌شود همان خشمی نیست که کتابمقدس در مورد آن می‌نویسد، "خورشید بر غیض شما غروب نکند".

پس خشم گرفتن چه زمانی بر ما رواست؟ ابتدا ما باید از دیدگاه کتابمقدس به این موضوع نگاه کنیم. در عهد جدید برای خشم از سه کلمه یونانی استفاده شده است که اغلب بعنوان فعل خشم ترجمه شده است. (۱) کلمه اول توموس "Thumos"، یعنی احساس آشفته‌گی که باعث طغیان می‌شود. (۲) کلمه بعدی، پارورگیسموس "Parorgismos" می‌باشد که احساس معقولتری است و "خشم عادلانه" یا تنفر از بی‌عدالتی است. (۳) کلمه آخر آگاناکتسیس "Aganaktesis" است که اشاره به درد و رنج و آزرده‌گی فیزیکی است.

در بحث حاضر کلمه اول، توموس "Thumos" مد نظر خواهد بود. در غلاطیان ۵:۲۰ که در مورد اعمال جسم نوشته شده، همین کلمه بکار رفته است. در ترجمه‌های کینگ جیمز کتابمقدس "King James" این کلمه غضب ترجمه شده است. صرف نظر از ترجمه‌های مختلف این نکته غیرقابل بحث است که توموس در غلاطیان ۵:۲۰ یکی از اعمال جسم است که باعث خوشنودی خدا نمی‌گردد. برای یک ایماندار بهانه‌ای برای طغیان خشم وجود ندارد. نمی‌توانیم بر عصبانیت خود با اصطلاحات روحانی سرپوش گذاشته، آن را عملی مقدس جلوه دهیم. خشم نتیجه عمل جسم است نه روح و در نظر خدا ناپسند می‌باشد.

این طغیان خشم، گناه است. شوهری که در لفای روحانیت بر سر همسرش فریاد می‌زند مرتکب گناه می‌شود. زن و شوهری که از روی خشم فرزندشان را کتک می‌زند گناه می‌ورزند. مسیحیان در خدمت خدا، هیچ دلیل موجهی برای خشمگین شدن ندارند. اعمال جسم را بشناسیم و بر آنها غلبه نماییم. چگونه می‌توان بر خشم غلبه کرد؟ با نگاهی نزدیکتر به این مسئله در می‌یابیم که علت بیشتر خشم‌ها و عصبانیت‌های ما معمولاً نتیجه آسیب‌های عمیق ما است. دلیل خشم ما این است که احساس می‌کنیم مورد ظلم واقع شده‌ایم و در زندگی نسبت به ما بی‌عدالتی روا داشته‌اند. یا شاید دلیل آن این است که از سوی دیگران صدمه و آسیب دیده‌ایم. بنابراین احساسات تلخ تل انبار شده و انباشته شده در ما، سرانجام بصورت طغیان خشم ظاهر می‌گردد و طرز رفتار ما نسبت به مردم، در شرایط مختلف با عملکردمان در وضعیت عادی تطابق نخواهد داشت.

داستان زندگی یوسف در کتابمقدس مرا در غلبه بر خشم و عصبانیت بطور شگفت‌آوری یاری داده است. برادران یوسف بر او ظلم کرده بودند. یوسف دلیل قاطعی برای خشم و عصبانیت خود داشت. با این وجود سالها بعد وقتی که و با برادران خود روبرو شد به آنها گفت که خداوند ظلم آنها را برای او به خیریت تبدیل کرده است. این حقیقت عظیمی بود که برای یوسف مکشوف شده بود. خداوند نقشه‌ای بسیار خاص برای زندگی‌اش داشت. اگر چه او می‌توانست این رویداد تلخ را بعنوان ظلمی تلقی کند ولی به فراسوی این مشکلات می‌نگریست. او به دست خدا و تدارک او چشم دوخته بود. نتیجتاً تلخی وارد زندگی‌اش نشد و

طغیان خشم در او ظاهر نگشت. در عوض محبت ، صلح و یک احساس آرامش باور نکردنی قلب او را پر ساخت .

یوسف می دانست که خدا، قادر مطلق است. او به پادشاهی خدا و حاکمیت وی در زندگی اش ایمان داشت. من معتقدم که ما قادریم بر این طغیان ترسناک خشم که ما را بستوه آورده است غلبه کنیم. ما نیز باید به خدا بعنوان خداوند قادر مطلق توکل کنیم. توجه ما نه به شرایط و احوالمان بلکه باید به خدای قادر مطلق معطوف گردد. باید بدانیم که او بر همه چیز حاکم است. زمانی این میسر می گردد که ما با خواندن کلام و دعا کردن در حضور او بمانیم. پرهیزکاری یکی از میوه های روح القدس است . با ماندن در حضور غنی خداوند آرامش وارد زندگی مان می شود. من در موقعیتهای طوفانی زندگی تسلیم طغیان خشم نمی گردم و با این ایمان که خدا بر همه چیز حاکم است، جان من در اطمینان و آرامش استراحت می پذیرد و از این طریق بر خشم غلبه می یابم.

زندگی پیروزمندانۀ مسیحی فقط بوسیله کاری که خدا در ما و از طریق ما انجام می دهد حاصل می گردد. کامیابی ما به تواناییها و قابلیت‌های برجسته‌مان بستگی ندارد بلکه به این مسئله مربوط می شود که تا چه حد خود را در اختیار خدا و قوتش قرار داده‌ایم. او قادر است که ما را بر هر گناهی که گریبانگیرمان شده است غالب سازد. خدا منبع و قوت ما است. او صخره‌ای است که هنگام هجوم وسوسه‌ها می توان بر آن تکیه کرد. ولی سؤال آزردهنده‌ای که در قلبها و افکارمان مطرح می گردد این است که اگر خدا قادر است که ما را نجات دهد پس چرا تسلیم گناهایی می شویم که گرفتارمان می سازند؟

پاسخ به این سؤال مخصوصاً در رابطه با شهوات مشکل است. متأسفانه بسیاری از رهبران مسیحی در این زمینه مغلوب شده‌اند برخی خانواده‌هایشان را از دست داده و برخی دیگر شهوات را آنچنان در وجود خود مخفی کرده‌اند که هیچکس در این مورد به آنها شک نمی کند. بسیاری از من سؤال می کنند که آیا واقعاً پیروزی بر شهوات دل، امکان پذیر است .

مژده این است که عیسی به همان طریقی که ما وسوسه می شویم وسوسه شد اما در او گناهی یافت نشد. ما با توکل کامل بر او می توانیم به پیروزی او دست یابیم. وجود دو ویژگی در زندگی سبب غلبه بر شهوات می شود. یکی از این ویژگیها عمیقاً روحانی و دیگری بسیار عملی است. شهوات از دل انسان صادر شده و بصورت اعمال جسمانی ظاهر می گردد. برای فایق آمدن بر شهوات باید در زندگی به هر دوی این ویژگیها رسیدگی کرد .

کتابمقدس داود را بعنوان شخصی توصیف می کند که محبوب دل خدا است. او خدا را دوست داشت و تنها بر او توکل می نمود. اما او در مرحله‌ای از زندگیش تسلیم شهوات دل شده شکست خورد. شهوات او منجر به زنا و حتی قتل شد. گناهان و خطاهای داود یک شب هنگامیکه وی بر روی پشت بام بود در قلبش آبتن شد. او چشمش به زنی زیبا به نام بتشبه افتاد که مشغول استحمام بود. این مسئله‌ای بحرانی بود. حال داود باید تصمیم می گرفت که به تماشا ادامه دهد و بگذارد شهوات در وجودش رشد یابد یا اینکه فوراً برگشته و از وسوسه دوری گیرند. متأسفانه داود طریق نادرست را برگزید .

از شکست داود می توان درسهای زیادی را آموخت. اول اینکه هر چقدر هم که در زندگی روحانی خود به پیروزیهایی نایل شویم باز باید در مقابل شهوات بایستیم. روزی یک استاد مشهور الهیات بمن گفت که در حین گفتگو با ایماندار مسنی که هشتاد سال داشت از وی پرسیده بود: "از چه سنی دیگر نیازی به مقابله با شهوات نیست؟" مرد مسن متفکرانه جواب داده بود، " واقعاً نمی دانم . ولی این را می دانم که یقیناً بعد از هشتاد سالگی است." تا وقتیکه ملبس به این طبیعت کهنه می باشیم، باید با شهوات مقابله کنیم .

دومین درس این است که پیروزی یا شکست ریشه در تصمیمات قلبی دارد. داود می توانست فوراً از محل استحمام آن زن دور شود ولی این کار را نکرد. او آنقدر به آن زن نگاه کرد تا در آخر شهوات در وجودش آبتن شد. گناه داود حتی قبل از اینکه او مرتکب زنا شود آغاز شد. آن گناه در قلبش شکل گرفت. به همین دلیل عیسی به شهوات دل بعنوان ریشه زنا اشاره می کند .

آخرین درس این است که داود بر مبنای شهواتش اقدام کرد. ابتدا شخصی را فرستاد تا در مورد آن زن تحقیق کند. سپس او را فرا خوانده مرتکب زنا شد. در آخر نقشه‌ای طرح کرد تا شوهر آن زن کشته شود. این جریان

که با یک نگاه ساده شروع شد منجر به مرگ یکی از سربازان داود گردید. داود می‌توانست در هر کدام از این مراحل به گناهِش خاتمه دهد ولی آنقدر در این گناه ادامه داد تا درخت تخطی و گناه میوه خود را که اعمال موت است به ثمر رساند .

برای غلبه بر شهوت باید به تکوین گناه توجه کرد و به گناه در همان مرحله شکل گیری در قلب ، رسیدگی کرد. لازم است بیاموزیم که تصمیمات عاقلانه‌ای بگیریم .تصمیمات ما در نهایت منجر به حیات یا مرگ می‌شوند. ما باید بیاموزیم تا عیسی را برگزینیم.

عمق برخی از احساسات درونی ما، ما را به تعجب و می‌دارد. حسادت یکی از آن احساساتی است که در شکافهای تاریک قلبمان کمین کرده و در نامناسب‌ترین موقعیتها ظاهر می‌گردد. حسادت ریشه در احساس ناامنی دارد و اصولاً در نتیجه ترس از دست دادن ایجاد می‌گردد. حسادت و سواس گونه‌ی یک مرد بعلت ترس از دست دادن همسر و یا دوست دخترش است. کارگر به کارگر دیگر حسادت می‌ورزد زیرا می‌ترسد مقام و اعتبارش را از دست بدهد. ریشه حسادت ترس و ریشه ترس، ناامنی است.

برای زخمهای عمیق روح و روان ما تنها یک مرحم وجود دارد و آن ایمان به عیسی است. ایمان نقطه مقابل ترس است و عیسی منبع اطمینان و امنیت می‌باشد. تنها از طریق اعتماد به او می‌توان بر نتایج ناامنی و نگرانی غلبه کرد. عیسی پیروزی ما است. او مطمئن‌ترین شخصی بود که قدم بر این سیاره گذاشت. او صخره، پناهگاه و حامی ما است و در تلاطم طوفانهای زندگی، پناهگاه ما می‌باشد. تنها هنگامیکه با ایمانی بی‌ریا همچون کودکان به نزد او آییم، در طوفانها آرامی خواهیم یافت.

وقتی که مسیح وارد قلبم شد، خدا مرا از مسایل بسیاری رهایی داد. من دیگر برده الکل، سکس و غرور نبودم. حقیقت محبت خدا مرا نجات داده بود ولی برای مدت زیادی هنوز با مسئله حسادت در کشمکش بودم. تلاش کردم تا بر حسادت غالب شوم ولی آنرا غیرممکن یافتم. به نظر می‌رسید که هر چه سخت تر تلاش می‌کردم، حسادت من بیشتر می‌شد. با تمام نیرویی که در توان داشتم بیشتر کوشش کردم اما حسادت مرا در گودال ناامنی بدام انداخته بود.

یکروز شخصی در مورد رمز کامیابی در زندگی مسیحی با من صحبت کرد. رمز کامیابی در توانایی‌های من نبود بلکه در کاری بود که مسیح ۲۰۰۰ سال پیش بر روی صلیب انجام داده بود. او گفت که من نباید بر قدرت خود تکیه کنم بلکه باید به مسیح توکل کنم. آن روز دعا کرده گفتم: "خدایا، من واقعاً سعی کردم تا بر حسادت فائق آیم ولی متأسفانه ناکام بوده‌ام. حال برای چیره شده بر حسادت به پسر یگانه ات توکل می‌کنم. من به تنهایی قادر نیستم بر این مشکل غالب آیم ولی تو از پیش بر آن غلبه کرده‌ای. بنابراین، حال اعتماد من بر عیسی است تا در برابر حسادت پیروزی من باشد."

حدس بزنید چه اتفاقی افتاد؟ به پیروزی دست یافتم ولی دریافتم که این تنها قدم اول ایمان بود. پیروزی سلوک هر روزه در ایمان است. من آموختم که هر بامداد وقتی از خواب برمی‌خیزم باید به عیسی توکل کنم. در آغاز هر روز باید به او بگویم: "خدایا، توکل من بر تو است تا در برابر حسادت پیروزی من باشی." هرگاه بدینسان عمل می‌کنم، پیروز هستم ولی هر گاه سعی می‌کنم تا با تکیه بر نیروی خود زندگی روحانی خود را ادامه دهم ناکام می‌شوم.

عیسی بمن اطمینان و امنیت می‌بخشد. پیروزی حقیقی بر حسادت موقعی حاصل می‌گردد که غیر از او تکیه گاه و قلعه دیگری نداشته باشیم. وقتی مسیح به معنی واقعی کلمه زندگی ما باشد، چیره شدن بر حسادت دیگر برای ما مشکل بزرگی نخواهد بود. تنها با قرار گرفتن در او است که آرام و قرار می‌یابیم و روان پریشان ما آرامی می‌پذیرد. هر گاه او حیات ما گردد، هیچ چیز قادر نخواهد بود ما را آشفته سازد. توسط عیسی "پیروزی کامل و قطعی همواره از آن ما است". حسادت و ناامنی در حضور عیسی به لرزه می‌افتند. با آمدن اسم عیسی ترس رخت برمی‌بندد. عیسی قادر، توانا و پیروزمند است. هر گاه به او اعتماد کنیم، او پیروزی خود بر حسادت را نصیب ما می‌گرداند.

یکی از جالبترین رویدادهای جهان امروز، رشد بسیار سریع کلیسا در کشورهای در حال توسعه و فقدان این رشد در کشورهای ثروتمند است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا بین رفاه غرب و فقدان رشد کلیساهای آن ارتباطی وجود دارد. اگر کلیساهای غرب برای رساندن پیغام انجیل به مردم امکانات لازم را دارند، پس باعث تعجب است که چرا در این راستا اقدامی نمی‌کنند.

ثروت تضمین کننده ظهور ملکوت خدا در میان یک جامعه، کلیسا یا قوم نمی‌باشد. ملکوت خدا نه بر پایه دارائیهای مادی بلکه بر پایه عدالت بنا شده است. بهمین دلیل عیسی می‌گوید، "لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که اینهمه برای شما مزید خواهد شد" (متی ۶:۳۳). در طول سفرهایم به کشورهای در حال توسعه، به این نکته پی بردم که کلیساهای آنجا قبل از هر چیز طالب ملکوت خدا هستند. آنها اغلب ساختمانهای مجلل با پنجره‌های رنگارنگ زیبا ندارند ولی در عوض در روح القدس دارای آرامش، خوشی و محبتی هستند که با ارزشتر از تمام دارائیهای مادی است که می‌توان بدست آورد.

برای روشن شدن مطلب باید بگویم که داشتن ثروت الزاماً گناه نیست. پول "ریشه تمام بدیها" نمی‌باشد. عشق پول و ثروت است که موجب انواع شرارتها است. بعضی از فقرا نیز بسیار پول دوست هستند. ماده گرایی و پول دوست بودن شخص ربطی به مقدار دارایی او ندارد بلکه مربوط به نگرشی است که نسبت به ثروت مادی دارد. مال پرستی یکی از حساس ترین وسوسه‌هایی است که مسیحیان با آن روبرو می‌شوند.

چگونه می‌توان بر اینگونه وسوسه‌ها فائق آمد؟ اول اینکه، باید بر عیسی متمرکز شویم. نخست او را بطلبیم. موضع ما نسبت به ثروت مادی باید طوری باشد که بیش از هر چیز دیگری در دنیا طالب خدا باشیم و شناخت او و داشتن مشارکت نزدیک با مسیح بیشتر از هر چیزی برای ما اهمیت داشته باشد. قناعت ما در فقر یا ثروت نشان می‌دهد که نگرش ما نسبت به مسائل مالی چگونه است. پولس رسول این قناعت را تجربه کرده بود زیرا خرسندی او تنها بر مسیح استوار بود و ربطی به مقدار داراییش نداشت. قناعت او از شناخت عمیق خدا سرچشمه می‌گرفت.

ما نه تنها باید مسیح را در اولویت زندگیمان قرار دهیم بلکه باید در پی ملکوت او نیز باشیم. یکی از دلایلی که خدا بر ده یک قوم اسرائیل تأکید داشت این بود که به آنها یادآوری کند که چه کسی روزیشان را می‌رساند. خدا تمام ثروت قوم اسرائیل را به آنها عطا کرده، همه احتیاجاتشان را برآورده می‌نمود. ولی در عوض قوم اسرائیل نیز می‌بایست همیشه ملکوت او را در اولویت قرار می‌دادند و قبل از هر چیز به مسائل مربوط به ملکوت خدا می‌پرداختند. تا موقعیکه به این صورت عمل می‌نمودند، خدا آنها را برکت داده احتیاجاتشان را بر طرف می‌نمود.

اغلب برای دانستن اینکه در دام ماده‌گرایی و پول دوستی گرفتار شده‌ایم یا نه کافی است به چگونگی نگرش خود نسبت به هدیه دادن در راه ملکوت خدا توجه کنیم. اگر فقط خدا را برای اعمالش ستایش می‌کنیم و از پس مانده‌های دارایی خود به او می‌دهیم باید بدانیم که احتمالاً در دام روح مال پرستی گرفتار شده‌ایم، اما اگر اولویتهای ما در مسیر صحیحی بوده، خدا را مافوق خواسته‌ها و آرزوهایمان قرار دهیم او تمام احتیاجات ما را برآورده خواهد کرد و ما را از روح مال دوستی محافظت خواهد نمود.

آخرین نکته‌ای که ما را از روح مال پرستی محافظت می‌نماید طلبیدن عدالت خدا است. مگر با تخلف از احکام الهی چه مقدار سود عایدمان می‌شود؟ با گفتن یک "دروغ مصلحت آمیز" چه مقدار پول نصیبمان می‌گردد؟ برای بدست آوردن چیزهای بیشتر چه اصول کتابمقدسی را زیر پا می‌گذاریم؟ ما تنها موقعی بر ماده‌گرایی و پول دوستی فایق خواهیم آمد که بطور سفت و سخت به عدالت مسیح متعهد باشیم. ابتدا باید مسیح و ملکوتش را بطلبیم و با تعهدی راسخ همچون مسیح با عدالت زندگی کنیم. تنها در این صورت بر ماده گرایی چیره خواهیم شد.

یک سال قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، من در اولین جلسهٔ بشارتی در مولدوا، یکی از جمهوریهای سابق شوروی، موعظه کردم. بی‌صبرانه انتظار آن روز را می‌کشیدم. در اولین یکشنبه‌ای که در استادیوم ملی مولدوا موعظه کردم، هیچکس نمی‌دانست چه پیش خواهد آمد. جو مخصوصی حکمفرما بود. رسانه‌های خبری آمده بودند تا آن لحظهٔ تاریخی را گزارش کنند.

یکی از خبرنگاران سؤال بسیار بجایی را مطرح کرد. او با تعجب از من پرسید، "آیا شما واقعاً فکر می‌کنید تنها از طریق کلمات می‌توانید زندگیها را تغییر دهید؟" سؤال او مرا به فکر انداخت. فهمیدم که او ملحد و بی‌خدا بزرگ شده بود و در کشوری زندگی می‌کرد که به همه آموخته بودند "خدایی نیست". حتماً برای او باور کردنی نبود که من تنها از طریق سخنرانی عمومی می‌خواستم زندگیهای افراد و حتی ملتی را تغییر دهم. قبل از فروپاشی شوروی زندگی مردم آنجا با زور اسلحه تغییر می‌یافت، نه با قوت کلام.

به خبرنگار جواب داده گفتم، "بله، من ایمان دارم که با سخنانی که امروز بیان خواهم کرد شاهد تغییر زندگیها خواهیم بود." علت این اطمینان خاطر نه بدلیل فصاحت سخنرانیم بلکه بدلیل قدرتی بود که در پیغام انجیل وجود داشت. سالهای زیادی از آن روز می‌گذرد و حال می‌توانم صحت جواب آن روز خود را بسنجم.

سر دبیر اولین مجلهٔ مسیحی در مولدوا، خانمی است که زندگی او توسط پیغام من در آن روز تغییر یافت. بسیاری از میسیونرها و خادمین مسیحی که قبلاً ملحد بودند در نتیجهٔ همین پیغام بود که زندگیشان عوض شد و حال خود با سفرهای بشارتی در سراسر اتحاد جماهیر شوروی سابق پیغام انجیل را به مردم آنجا می‌رسانند. بله، صرفاً کلمات توانستند در یک روز جهت زندگی صدها و حتی هزاران نفر را کاملاً تغییر دهند.

با تأمل در قدرت کلمات در می‌یابیم که در بکار بردن آنها باید بسیار محتاط باشیم. کلمات می‌توانند باعث بنا یا خرابی شوند. کلمات، زندگی و آرامش یا مرگ و خرابی را به ارمغان می‌آورند. افرادی که می‌دانند چگونه با سخنان خود دیگران را مستفیض کنند بسیار عاقل و خردمند می‌باشند و تأثیر شگرفی بر خانواده‌ها و جامعه‌شان می‌گذارند.

کتابمقدس می‌گوید، "اگر کسی از شما گمان برد که پرستندهٔ خدا است و عنان زبان خود را نکشد بلکه خود را فریب دهد پرستش او باطل است" (یعقوب ۱:۲۶). سخنان ما صداقت قلب ما را محک می‌زنند. در حقیقت چگونگی استفاده از زبانمان نشان می‌دهد که چه نوع مسیحیانی هستیم. اگر در این قسمت غالب آییم، احتمالاً قادر خواهیم بود بر هر نوع شرارت چیره شویم.

با سخنان می‌توان حرمت نفس هر بچه‌ای را بنا یا تخریب نمود. از طریق ارتباطات می‌توان زندگی مشترک سالمی را تشکیل داد یا عمیقترین روابط را از میان برد. ضروری است که این سکان کوچک یعنی زبان آدمی، تحت کنترل روح القدس قرار گیرد. ولی سؤال این است که "چگونه باید این کار صورت گیرد؟"

اول اینکه راجع به حقیقت سخن بگویید. عیسی حقیقت است. هر گاه در مورد منجی سخن گوئیم، زندگیهای افراد دگرگون شده، نجات می‌یابند. کار روح القدس در زندگیهای ما این است که همیشه عیسی را جلال دهد. بنابراین باید از هر فرصتی استفاده کرده، در مورد منجی صحبت کنیم. دوم اینکه، با سخنان خود بجای نفرین دیگران باعث برکت آنها گردیم. سخنانی به زبان آوریم که باعث بنای دیگران شوند نه اینکه آنها را آشفته سازند. سوم، وقتی عصبانی می‌شویم، عنان زبان خود را بدست گیریم. تصمیم بگیریم که موقع عصبانیت قبل از هر عکس‌العملی تا ۳۰ بشماریم. اغلب جوابهای سریع هستند که عواقب بدی بار می‌آورند. در آخر، از روح القدس بخواهیم که کنترل زبانمان را بدست گیرد. از او بطلبیم تا بما قدرتی عطا کند تا هر آنچه را که پدر را خوشنود می‌سازد بر زبان آوریم.

وقتی زبان خود را در اختیار خدا بگذاریم، نه تنها ایمانی خالص در ما بوجود می‌آید بلکه شاهد دگرگونی زندگیهای دیگران نیز می‌شویم. بله، زندگیها با سخنانمان دگرگون می‌شوند، تنها به این شرط که با قوت روح القدس سخن گوئیم و آنچه را که خدا را جلال داده، خوشنود می‌سازد بیان کنیم.

چندی پیش رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا به داشتن رابطه نامشروع با یکی از کارآموزان کاخ سفید بنام مونیکا لوینسکی اعتراف کرد و اقرار نمود که در این مورد مردم را اغوا کرده است. بلافاصله میان شهروندان آمریکا در مورد ادامه کار کلینتون بعنوان بالاترین مقام کشور مباحثاتی صورت گرفت. نظر برخی از مردم این بود که او می‌بایست از مقامش برکنار شود و بنظر دیگران او می‌بایست استعفا می‌داد. در هر حال نکته‌ای که برای همه آشکار شد این بود که برای نسل جدید آمریکا گمراهی و نیرنگ جزو زندگی روزمره آنها شده است.

فریب چیست و چرا بسیار ناپسند است؟ اگر حيله و نیرنگ جزو شخصیت ما شده باشد چگونه می‌توان بر آن غالب آمد؟ ابتدا باید دانست که حقیقت و نیرنگ مغایر هم می‌باشند و نمی‌توانند با هم در یک جا جمع شوند. در واقع فریب اغلب امتناع از حقیقت است و در آن فقط جزئی از واقعیت بیان می‌شود، نه حقیقت کامل و مطلق. فریب بگونه‌ای متفاوت از دروغ گفتن است. دروغ انکار حقیقت است، اما نیرنگ بیشتر حالت حيله آمیز و زیرکانه دارد. نیرنگ حقیقت را بطور کامل آشکار نمی‌کند و اغلب ریشه در جاه طلبی دارد.

عدالت بر پایه حقیقت بنا شده است و بدون حقیقت عدالتی وجود ندارد. هرگاه حقیقت بطور کامل بیان نشود، عدالت از میان خواهد رفت. بهمین دلیل عملکرد کلینتون تأثیر بسزایی داشت. اگر در این کشور راستی حکمفرما نباشد، کل سیستم قضایی آن سرنگون شده و در این صورت ایالات متحده باید از حضور خود بعنوان ملتی که امور دنیا را رهبری می‌کند انصراف دهد.

هدف اساسی یک ایماندار این است که به شباهت مسیح در آید. یکی از صفات خاصی که در کتاب مقدس به مسیح نسبت داده شده است همیشه مرا به حیرت وا می‌دارد. یوحنا با الهام روح القدس عیسی را شخصی "پر از فیض و راستی" معرفی می‌کند (یوحنا ۱:۱۴). در مباحثاتی که در رابطه با رئیس جمهور آمریکا صورت گرفت دو نظر متفاوت وجود داشت. گروهی خواهان برقراری حقیقت و راستی و گروهی دیگر طالب فیض بودند. گروهی عدالت و گروه دیگر بخشش را امری ضروری می‌دانستند.

با نگاه به منجی به راستی مطلق و بخشش کامل او پی می‌بریم. او از یکسو عدالت و از سوی دیگر بخشش را اعمال می‌نمود و راستی و بخشش او کامل و مطلق بود. معیار یک ایماندار نه سیستم قضایی آمریکا (یا هر سیستم سیاسی دیگر) و نه نظر اکثریت آراء است، بلکه قدوسیت و کاملیت مطلق و بخشش بی چون و چرا است. تنها عیسی باید معیار هر ایمانداری باشد. در او مکرری نیست. او حقیقت کامل و محض است. اگر می‌خواهیم بخشش او را بشناسیم باید در مورد گناهان زندگیمان صادق باشیم. حقیقت نسبی و جزئی منتهی به نیرنگ و فریب می‌گردد.

اگر می‌خواهیم بر حيله و نیرنگ فایق آییم، باید بیاموزیم که در هر شرایطی صادق باشیم. یوحنا در رساله اول خود می‌نویسد، "اگر گوئیم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست. اگر به گناهان خود اعتراف کنیم او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد" (اول یوحنا ۱:۹). با توجه به این متن به رابطه عمیق بین راستی، عدالت و بخشش و ارتباط تنگاتنگ بین انکار و گمراهی پی می‌بریم. زندگی مظفرانه مسیحی، زیستن در نور راستی است و تنها در پرتو این نور است که پیروزی خود را نمایان می‌سازد.

هر فردی عادات خوب و بدی را در زندگی خود پرورش می‌دهد ولی عبارت "این فقط یک عادت زشت است" اغلب بعنوان سرپوشی برای گناهان مکرر استفاده می‌شود. در واقع شیطان از "عادت بد" در زندگیهای ما بعنوان قلعه‌ای برای خود استفاده می‌کند و در نتیجه می‌تواند ما را از پیروزیی که مسیح ۲۰۰۰ سال پیش برای ما فراهم کرده است دور نگاه دارد. عادت ناپسند وضعیت فیزیکی است که برای ما مضر و برای خدا ناخوشایند است و اغلب از دوران کودکی در ما ایجاد می‌شود. چگونه این عادات وارد زندگیهایمان می‌گردد و چگونه می‌توان از آن رهایی یافت؟ ابتدا باید بدانیم که هر عادت ناپسند نیست. اغلب دارای عادات خوبی هستیم که برای عملکرد طبیعی ما لازم هستند. غذا خوردن منظم و متداوم ما، هم عادت خوبی است و هم جزئی از اعمال طبیعی ما محسوب می‌گردد ولی خوردن وسواسگونه، عادت بدی است و در نهایت مخرب است. افراط کردن در عملی که در شرایط طبیعی خوب و مفید است ممکن است عادت بد محسوب شود.

برخی گمان می‌برند که با قدرت اراده می‌توان بر عادات ناپسند غالب آمد. درست است که بعضی از مردم اراده‌ای پولادین دارند اما هرگز کسی را ندیده‌ام که توانایی غلبه بر تمام رفتار ناپسندش را داشته باشد. تنها انسانی که با اینگونه توانایی قدم بر کره زمین نهاده است عیسی است. کلید پیروزی بر تمام عادات زشت در دستهای اوست. تنها عیسی می‌تواند ما را از عادات ناپسندی که اسیرمان ساخته، نجات دهد.

هنگامیکه مجرد بوده در دانشگاه تحصیل می‌کردم، دختر زیبایی را دیدم که کوشش می‌کرد بعنوان نماینده دانشجویان سال اول انتخاب شود. او از ایالت تکزاس بود و بهمین دلیل او را "تکس" صدا می‌زدند. شخصیت درونی او مانند ظاهرش زیبا بود ولی یک عادت ناپسند داشت. او همیشه سیگار می‌کشید. از دوران دبیرستان این عادت جزو یکی از کارهای روزانه‌اش شده بود و می‌دانست که این در نهایت باعث تباهی بدنش می‌شود.

یک شب وقتی خدا با قلبش صحبت کرد او به اتاقش در خوابگاه رفت و در حضور خدا گریه کنان گفت: "خدایا، به تو محتاجم. به پسر عیسی ایمان می‌آورم. بیا و در قلبم ساکن شو." در آن لحظه معجزه‌ای رخ داد. او هیچ رعد و برق و یا نوشته عجیب و غریبی را روی دیوار ندید بلکه شاه شاهان در قلبش سکنی گزیده برای غلبه بر سیگار پیروزی او گردید. آنچه را که تکس با عزم راسخ انسانی نتوانسته بود انجام دهد عیسی با قوت الهی در او به انجام رساند. او پیروزی را تجربه کرد. با وجود اینکه شیطان از طریق سیگار برای خود پایگاهی در وجود تکس بنا کرده بود، اما باز نتوانست در برابر خدا مقابله کند.

الکلی‌هایی را دیده‌ام که از طریق مسیح از اعتیادشان رهایی یافته‌اند. افرادی را ملاقات کرده‌ام که با قوت عیسی بر شدیدترین نوع اعتیاد به مواد مخدر غالب آمده‌اند. عیسی پیروزی را در برابر هرگونه عادت ناپسند چه سطحی و چه ریشه دار مهیا ساخته است. هر چقدر هم که غلبه بر عادت برای ما غیر ممکن بنظر آید برای خدا کار مشکلی نیست. او قادر است که بر تمام غیرممکنها فایق آید. عیسی گفت، "نزد انسان این محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است" (متی ۱۹:۲۶). چه عادت است که شما را به مرحله شکست سوق می‌دهد. به عیسی بنگرید، او شما را بر هر عادت ناپسندی غالب خواهد ساخت.

اکثر کشمکشهای مردم در زندگی، درونی هستند. نزاعهای خارجی در نتیجه کشمکشهای درونی است که در طول زندگی ایجاد شده‌اند. اگر ما واقعاً طالب پیروزی بر عادات ناپسند و عملکردهای اشتباه هستیم، باید افکار و احساسات خود را تغییر دهیم. پولس رسول به کلیسای قرنتس می‌نویسد، "خیالات و هر بلندی را که خود را بخلاف معرفت خدا می‌افزاید بیزیر می‌افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم" (دوم قرنتیان ۱۰:۵).

پولس در مورد نبرد روحانی صحبت می‌کند که هر ایماندار با آن روبرو می‌شود. او دریافته بود که بزرگترین نبرد در زندگی نبرد روحانی است و ذهن و فکر ایماندار نیز میدان جنگ است. کلام خدا می‌گوید هر شخص قبل از اینکه کاملاً به مسیح ایمان آورد، برده یا اسیر گناه است. به عبارتی دیگر، تمامی نگرش و دید ما نسبت به زندگی بر چیزهایی بنا شده‌اند که خلاف نقشه خدا در زندگی ما هستند. این افکار در طول ماهها و حتی سالها در ذهن ما نقش می‌بندند. ایمان آوردن به مسیح به این معنی نیست که ما دیگر با اینگونه افکار نادرست سرو کار نخواهیم داشت. بلکه نشانگر این است که دیگر برده این افکار نمی‌باشیم.

ما باید بیاموزیم تا "هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر سازیم". من در خانه‌ای بزرگ شدم که منفی‌گرایی در آن حکمفرما بود. مادرم بسیار خرده‌گیر و عیبجو بود. تفاوت ظریفی بین روح انتقاد و روح تحلیلگر وجود دارد. روح انتقاد شرایط را تجزیه و تحلیل کرده آنرا محکوم می‌نماید ولی روح تحلیل‌گر قادر است درست را از نادرست تمیز داده، شرایطی بوجود آورد که حقیقت و راستی اعمال گردد. در طول سالهای متمادی روح تحلیلگری که خدا بمن بخشیده بود تبدیل به روح انتقاد و خود محور شده بود. اولین نظر من نسبت به هر کس یا هر نوع عملکردی منفی و انتقادی بود.

وقتی که مسیح وارد زندگیم شد، مرا از این روح انتقاد رهایی داد. من دیگر اسیر و برده این طرز فکر نبودم. این روح منفی‌گرایانه در عرض یک لحظه در قلبم ایجاد نشده بود بلکه در طول زندگی در من شکل گرفته بود. بنابراین باید می‌آموختم تا این قلعه را آجر به آجر فرو بپاشم و هر روز هر فکر منفی را به اطاعت مسیح اسیر سازم.

هر روز صبح که از خواب برمی‌خیزم، طبیعتاً فکرهای منفی بسراغم می‌آیند. پس از خدا می‌خواهم که تمام افکارم را اسیر خود سازد. از طریق دعا، هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازم. از او می‌خواهم که مرا با افکاری پر سازد که او را خوشنود می‌نماید. هر چه بیشتر افکارم را تحت اختیار مسیح قرار می‌دهم، آن قلعه منفی‌گرایی در زندگیم سریعتر فرو می‌پاشد.

فروپاشی آن قلعه، نشانگر این نیست که دیگر در آن مورد وسوسه نمی‌شوم ولی به این معنی است که شیطان دیگر در زندگیم پایگاهی ندارد. حال مطابق سرشت طبیعی‌ام محکوم به داشتن شخصیت منفی نیستم بلکه با امداد الهی می‌توانم شخصیتی مثبت داشته باشم. من در هر شریطی خود را وقف مبارزه با این افکاری که خلاف اراده و طریق خداست کرده‌ام. ما قادریم بر طرز فکر نادرستمان غالب آییم. خدا به شما اسلحه‌های روحانی بخشیده است تا قلعه شیطان را در زندگیتان فرو ریزید. از همین امروز شروع کنید که هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر سازید.

سالها پیش در آلمان شرقی سابق از خانواده‌ای که کوهنورد بودند دیدن کردم. آنها می‌خواستند یکی از زیباترین مناطق کشورشان را به من نشان دهند. تنها مشکل این بود که ما باید از کوه مرتفعی بالا می‌رفتیم و من از ارتفاع می‌ترسیدم. اما آنها به من اطمینان خاطر دادند که این کوهنوردی خطری ندارد و از مسیر امنی صعود خواهیم کرد. بنابراین من همراه با دو دوست آمریکاییم تصمیم گرفتیم که با آنها برویم.

همه چیز به خوبی پیش می‌رفت تا اینکه به پنجاه متری قله رسیدیم. آنگاه ما باید خود را از صخره‌ها بالا می‌کشیدیم و کوهنوردی واقعی شروع می‌شد. به یکباره ترس وجودم را فرا گرفت. بلافاصله به تخته سنگی چسبیدم و در همان حالت میخکوب شدم. چون آخرین نفر بودم هیچکس متوجه من نشد. وقتی همه به قله رسیدند شنیدم که می‌گفتند، "ببینید چقدر زیباست!" سپس شنیدم که یک نفر گفت، "سمی کجاست؟"

آنها به پایین نگریسته مرا دیدند که با بی‌تابی تخته سنگی را محکم گرفته‌ام. فلج شده بودم. آنها گفتند، "سمی، بیا بالا. این بالا خیلی قشنگه" تنها چیزی که توانستم بگویم این بود که "نمی‌توانم تکان بخورم!" بعد از جرو بحثهای زیاد، بالاخره دوستانم مجبور شدند با زور مرا از تخته سنگ جدا کرده، به پایین کوه ببرند. من از خجالت آب شدم. ولی درس بزرگی را در آن روز آموختم. به قدرت خوف در انسان پی بردم. ترس به معنایی واقعی کلمه مرا فلج کرده بود. از آن پس متوجه شدم که ترس، مردم بسیاری را فلج کرده است. مردم بعثت ترس از شکست، آینده و مرگ از حرکت باز ایستاده، از پا در می‌آیند. بزرگترین و رایجترین ترس، ترس از طرد شدن است. بعضی از مردم تنها به این دلیل به خود آسیب می‌رسانند. بعضی دیگر اصول اخلاقی خود را تغییر داده، باورهایشان را زیر پا می‌گذارند و از لحاظ روحانی شکست می‌خورند.

تنها راه حل مؤثر برای ترس، محبت (محبت کامل) است. کتاب مقدس می‌گوید، "در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون می‌اندازد زیرا خوف عذاب دارد و کسیکه خوف دارد در محبت کامل نشده است" (اول یوحنا ۴:۱۸). در کل تاریخ بشر تنها در صلیب "محبت کامل" یافت می‌شود. پسر خدا در تپه‌ای خارج از اورشلیم بین دو دزد، میان آسمان و زمین به صلیب آویخته شد. او فریاد زده کلماتی را بیان کرد که در تمام تاریخ بشر گواه بر محبت کامل خدا می‌باشد. او گفت، "پدر، اینها را ببخش..."

تنها عیسی این توانایی را داشت تا افرادی را که از او تنفر داشته دشمن سرسخت او بودند، ببخشد. او تمام انسانها را با محبت خود دوست می‌داشت. او من و شما را با محبت کاملش دوست دارد. اینگونه محبت، ترس از طرد شدن را بیرون می‌راند. با این محبت است که در می‌یابیم خدا ما را پذیرفته است و آنرا احساس کرده تجربه می‌نماییم. عیسی گفت، "هر آنچه پدر بمن عطا کند بجانب من آید و هر که بجانب من آید او را بیرون نخواهم نمود" (یوحنا ۶:۳۷). وقتی نزد مسیح می‌آییم محبت کامل خدا وجود ما را فرا گرفته، ترس از ما رخت برمی‌بندد.

اگر شما اسیر ترس از طرد شدن هستید به سوی صلیب بیاوید. در آنجا محبت کامل خدا را چشیده، از اسارت خود رهایی خواهید یافت و شخصی خواهید شد که در اراده خدا وند است. شهادت از صلیب جاری می‌گردد. صلیب به قسمتهای درونی زندگیتان رسوخ کرده، شما را قادر می‌سازد که به محبت بی‌پایان او پی ببرید. به صلیب بنگرید! نزد آن زندگی کنید! صلیب خود را بردارید! عیسی را پیروی کنید!

چندین سال پیش در گفتگویی که با گروهی از رهبران مسیحی داشتم، شخصی بمن گفت، "من واقعاً با شما مخالفم. فکر نمی‌کنم شریعت خدا نیکو باشد زیرا در زندگی‌هایمان محکومیت را به همراه می‌آورد."

بلافاصله فهمیدم که این شخص درک صحیحی از شریعت خدا نداشت. هر آنچه را که خدا به انسان می‌بخشد، نیکوست زیرا خدا نیکوست و این نیکویی جزو ذات او است. او برای خیر و صلاح ما شریعتش را بما بخشید. او ما را خلق کرده است. بنابراین می‌داند که چگونه باید زندگی کنیم و از چارچوب و ساختار ما مطلع است. او شریعتش را بما داد تا زندگی‌های شاد و سالمی داشته باشیم. برای مثال، وقتی که به یهودیان گفت که گوشت خوک نخورند، به این دلیل نبود که آنها را هنگام ناطاعتی کردن از این دستور مجازات نماید. چونکه او خالق جهان است خیر و صلاح ما را می‌داند. او می‌دانست که چه چیزهایی باعث بیماری و مرگ می‌شوند و چه چیزهایی موجب زندگی و سلامتی هستند. قوانین خدا نیکو است و زندگی‌های ما را غنی می‌سازد.

بهر حال کتاب مقدس بما می‌آموزد که ما باید تحت حاکمیت روح القدس زندگی کنیم تا حاکمیت شریعت. بسیاری از رهبران مذهبی در دوره مسیح این مورد را درک نمی‌کردند. امروز نیز این مسئله صادق است. رهبران مذهبی در صدد بودند تا مسیح را سنگسار کنند، چون در روز سبت مردم را شفا می‌داد. عیسی به آنها گفت که سبت برای انسان ایجاد شده نه انسان برای سبت. او هدف و مقصود شریعت را می‌دانست. رهبران مذهبی فقط به خود قانون توجه داشتند. افرادی که فقط از قانون خدا پیروی کرده، به روح و هدف شریعت اعتنا نمی‌کنند، در دام قانون پرستی گرفتار می‌شوند. قانون پرستی در نهایت منجر به شکست می‌شود.

چندی قبل، رئیس جمهور آمریکا به داشتن رابطه‌ای نامشروع اعتراف کرد اما همزمان با آن از وکلایش خواست تا روابط جنسی را از دیدگاه قانونی بطور دقیق بررسی کنند. اقدام او باعث شد که اعضای جناحش او را محکوم کنند و سرانجام در عموم مردم اثر نامطلوبی گذاشت. او به تجزیه تحلیل قانون پرداخته بود، بدون اینکه به هدف و مقصود آن توجه کند.

بسیاری از ایمانداران همین کار را انجام داده‌اند. قانون پرستی همیشه به شکست منتهی می‌گردد. بهمین دلیل کلام خدا ما را تعلیم می‌دهد که تحت قوت روح القدس زندگی کنیم. هر گاه به روح زیست کنیم، تحت سلطه قانون نخواهیم بود. این به آن معنی نیست که قانون را نادیده گرفته، زیر پا بگذاریم، بلکه تنها به این معنی است که اهداف عمیق قانون را به اجرا در آورده، اراده خدا را از ته قلب انجام دهیم.

شخصی که تحت قدرت روح القدس زندگی کند، حقیقتاً شخص آزادی است. این شخص نه تنها نسبت به همسرش وفادار است بلکه از شهواتی نیز که او را بسوی غیر اخلاقیات می‌کشانند، رها و آزاد است. این پیروزی واقعی است - پیروزی که در قلب ما نقش بسته است و در زندگی روزانه ما وجود دارد ولی وقتی که شخص می‌کوشد تا بر اساس شریعت عمل نماید، در راه شکست قدم برمی‌دارد.

ایماندار موفق شخصی است که آموخته است تا زندگی خود را تسلیم روح القدس نماید. او اسیر تبصره‌های قانون نیست بلکه آزادانه تبدیل به شخصی می‌شود که خدا از او انتظار دارد. او حتی فراتر از شریعت را نیز انجام می‌دهد. یک ایماندار کامیاب از روح و هدف قانون اطاعت می‌نماید، زیرا اطاعتش نشانگر حضور روح القدس در او است. وقتیکه با قوت روح القدس زندگی کنیم، شریعت دیگر برای ما مشکلی نخواهد بود، زیرا هدف نهایی خدا را در زندگی‌هایمان عملی خواهیم ساخت. غلبه بر قانون پرستی از پیروی و مطابعت روح القدس سرچشمه می‌گیرد.

تقدس کلمه‌ای است که گویی دیگر در فرهنگ لغات معاصر مسیحی یافت نمی‌شود و ایمانداران قرن بیستم آنرا بندرت درک می‌کنند ولی کلام خدا بطور قاطع می‌گوید، "در پی سلامتی با همه بکوشید و تقدسی که بغیر از آن هیچکس خداوند را نخواهد دید" (عبرانیان ۱۴:۱۲). بدون داشتن تقدس در قلبمان و در زندگیمان دیدن خدا غیرممکن است. ما هرگز بدون تقدس به پیروزی خداوند دست نخواهیم یافت و به جلال خدا پی نخواهیم برد. اگر می‌خواهیم شاهد کار خدا در زندگی‌هایمان باشیم، باید با جد و جهد در پی قدوسیت بکوشیم.

تقدس چیست و چگونه بدست می‌آید؟ ریشه کلمه تقدس در کتابمقدس از کلمه یونانی است به معنی "زندگی جدا شده برای خدا". یک شخص نمی‌تواند با تقدس زندگی کند در حالیکه می‌کوشد هم خدا و هم دنیا را داشته باشد. زندگی مقدس زندگی است که کاملاً به خدا وقف شده است. این به آن معنی نیست که شخص کامل است بلکه تنها به این معنی است که او زندگی‌اش را به خدا داده و در مسیر کاملیت پیش می‌رود.

روند تقدس به گونه‌ایست که ابتدا قدوسیت بدنبال ما است و سپس ما در پی آن می‌باشیم. قدوسیت، فرایندی است که از لحظه توبه آغاز می‌گردد. وقتی روح مسیح وارد قلبمان می‌گردد، تقدس وارد زندگیمان می‌شود زیرا که روح او، روح القدس است. از آن لحظه به بعد روند تقدس یعنی شبیه مسیح شدن در ما آغاز گشته و تا پایان عمر ادامه می‌یابد. درک دو اصل اساسی اهمیت بسزایی دارد. اول اینکه ما نمی‌توانیم خود را مقدس گردانیم بلکه این کار عمیق روح القدس در زندگیمان است. از طرفی دیگر ما باید در پی تقدس بکوشیم. باید طالب کار روح القدس باشیم تا ما را شبیه مسیح بسازد. کلمه یونانی که در عبرانیان ۱۴:۱۲ به معنی "در پی سلامتی و تقدس بکوشید" بکار رفته است، کلمه‌ای است که اغلب برای تعریف شکارچی استفاده می‌شود که در پی طعمه خود است. ما نیز باید بهمین صورت با جد و جهد بدنبال تقدس باشیم.

ما برای مقدس بودن از تمام منابع بهره‌مند می‌باشیم. ما دارای روح القدس، کتابمقدس، پیروزی مسیح بر صلیب و مشارکت مسیحایی هستیم. پس چرا باید در پی قدوسیت بکوشیم؟ ما نباید این منابع عظیم را بدیهی بشماریم. برای داشتن پیروزی باید مشتاقانه بدنبال تقدس باشیم. برای مثال بعثت مرگ مسیح بر روی صلیب ما با یکدیگر مشارکت داریم ولی باز احتیاج داریم به کلیسایی رفته با ایمانداران مشارکت داشته باشیم و در ایمان خود رشد نماییم. این موضوع در مورد تقدس نیز صادق است. بدلیل حضور روح القدس، ما دارای تمام چیزهایی هستیم که برای داشتن پیروزی در زندگی احتیاج است ولی هنوز لازم است که بدنبال روح خدا باشیم تا ما را هدایت کرده، قوت بخشد که در این پیروزی زندگی کنیم.

ایماندار برای پیروزی دعوت شده است. وقتی که از هدایت روح القدس در زندگی‌هایمان پیروی می‌کنیم، بطور شگفت‌انگیزی به شباهت مسیح در می‌آییم. پیروی از روح القدس تدبیر ایمانداران برای نائل شدن به پیروزی است. ما تنها بدنبال روح القدس می‌باشیم. از او اطاعت می‌نماییم. از او هدایت می‌شویم و در نتیجه این پیروی به تقدس زندگی و پاکی قلب نائل می‌گردیم. اعمال ما خدا را خوشنود می‌سازند. در آغاز زندگی ایمانی، تقدس بدنبال ما است اما برای اینکه پیروزی مسیح در ما ریشه بدواند آنگاه ما باید در پی تقدس بکوشیم.

یکی از اهداف اصلی ایمانداران باید قدوسیت باشد. به عبارت ساده می‌توان گفت قدوسیت به شباهت مسیح در آمدن است. در طول قرنهای متمادی تقدس جزو یکی از ویژگیهای بارز ایمانداران پیروزمند بوده است. اسقف جی. سی. رایل (J.C.Ryle) در کتابش بنام رهبران مسیحی قرن هجدهم، می‌نویسد رهبران بیداریهای بزرگ گذشته، همیشه زنان و مردان مقدسی بوده‌اند. آنها همچون دیگران دارای اشتباهات و خطاهایی بودند اما آرزوی قلبی آنان این بود که به شباهت مسیح در آیند و او را بطور کامل بشناسند.

هر فردی که می‌خواهد مانند مسیح شود باید قلبی فروتن داشته باشد. فروتنی و تقوی در یک راستا حرکت می‌کنند. در هر حال در قلبی که با جد و جهد در پی تقدس می‌باشد جای برای غرور وجود ندارد. تقدس بسوی خدا می‌نگرد، حال آنکه غرور شیفته خود است. کاملترین تصویر تقدس، مسیح است و بهترین نمونه غرور، شیطان است. اشتیاق به شباهت مسیح در آمدن در هر ایماندار منجر به رشد تقدس می‌گردد. غرور، عشق به جاه طلبی و بلند پروازی است. تقدس نشان دهنده شخصیتی فروتن است. غرور پر مدعا بوده ولی توخالی است.

راه رفتن در تقدس و داشتن قلبی متکبر امری محال است. غرور و تکبر سد راه قدوسیت می‌باشند. وقتی به معنای قلب پاک و مقدس پی بریم، بسادگی به این نتیجه می‌رسیم که غرور و تقدس با هم قابل جمع نیستند. تقدس کاری است که خدا در باطن ایماندار انجام می‌دهد تا ویرا همچون مسیح سازد. عیسی هر چند خدا بود ولی طبیعتی فروتن داشت. او آنقدر فروتن شد که لباس انسانیت را بر تن نمود. عیسی، بعنوان پسر خدا و پسر انسان تنها در قالب فروتنی مطلق، قابل توصیف است. بهمین دلیل، غیر ممکن است که شخص بتواند بطور همزمان هم مغرور و هم شبیه مسیح باشد.

کتابمقدس می‌گوید، "خدا متکبران را مخالفت می‌کند اما فروتنان را فیض می‌بخشد". اگر خدا بر ضد غرور است پس غیر ممکن است که بتوان هم مقدس و هم مغرور بود. بسیاری از اوقات غرور بصورت‌های مختلف ظاهر می‌شود. گاهی به غلط تصور می‌کنیم که برخی از انواع غرور گناه نیست ولی کتاب امثال می‌گوید خدا از غرور متنفر است. اهمیتی ندارد که این غرور، مذهبی، روحانی، قومی یا نژادی باشد. هر نوع غروری ریشه در مقایسه با مردم دیگر دارد ولی تقدس تنها به عیسی می‌نگرد. بنابراین نمی‌توانیم در آن واحد هم متکبر و هم مقدس باشیم. در واقع غرور بازدارنده روند تقدس می‌شود.

تکبر اغلب ریشه گناهان دیگر است. در بسیاری از موارد وقتیکه به گناهانم اعتراف کرده، از خدا خواسته‌ام تا قلبم را تفتیش کند، پی برده‌ام که غرور ریشه بعضی از گناهانی بوده که زندگی مرا مختل کرده بود. گاهی خدا اجازه می‌دهد تا ایمانداران، شکست خورده به گناهانشان پی برند. در هسته هر عمل بد در این دنیا غرور نهفته است. شیطان بعلت غرورش از بهشت بیرون رانده شد. آدم و هوا بعلت تکبرشان از باغ عدن بیرون رانده شدند. من و شما هر گاه بخود اجازه دهیم تا متکبر گردیم، در شاهراه تقدس باز ایستاده، دیگر نخواهیم توانست به مسیر خود ادامه دهیم.

بباید چند دقیقه‌ای را به این دعای سراینده مزامیر اختصاص دهیم - "خدایا دل مرا تفتیش کن و بین آیا فساد و نادرستی در من هست." از خدا بخواهید تا هر دانه‌ای از غرور را که ممکن است در شما خفته باشد آشکار سازد. از او بخواهید تا شما را از خود محوری آزاد سازد. خدا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهد شمرد. او مشتاق دیدن قلب فروتن است و آنرا در مسیر تقدس قرار می‌دهد.

گاهی مردم فکر می‌کنند که می‌توان قدوسیت اشخاص را با یکدیگر مقایسه کرد ولی در این طرز تفکر تناقض عمیقی وجود دارد. یک قلب مقدس همیشه قلبی فروتن می‌باشد. تقدس خود را با دیگران مقایسه نمی‌کند و همیشه بسوی عیسی نگران است. بنابر این در تقدس مقایسه بی‌معنی است. تقدس در قلبی فروتن رشد می‌یابد.

برای اثبات اینکه قلب فروتن رمز داشتن زندگی و رفتاری مقدس است دلایل زیادی وجود دارد. اولاً فروتنی شالوده‌ زندگی مسیح را تشکیل می‌داد. عیسی که در صورت خدا بود، خود را فروتن ساخته، به شباهت مردمان شد. او جسم انسانی پوشید. او آنقدر متواضع شد تا همانند ما گردید تا ما بتوانیم او را بشناسیم. در تاریخ بشر، هرگز اینچنین نمونه‌ای برای فروتنی وجود نداشته است. خدا انسان شد. عیسی که خدا بود انسان گردید. حتی اسمی که به او داده شد، یعنی عمانوعیل به معنی "خدا با ما" است.

اگر هدف تقدس شبیه مسیح شدن است، پس ما باید خود را ملبس به فروتنی سازیم. مسیح مظهر تواضع است. به همین دلیل ما نیز باید در پی فروتنی در قلب و زندگی بکوشیم. مسیح زندگی کاملاً مقدسی داشت، و تصویر کاملی بود از فروتنی. بنابراین اگر ما نیز می‌خواهیم مقدس شویم، باید خود را تحت قدرت خدا فروتن سازیم.

دلیل دیگری که نشانگر ضرورت فروتنی برای تقدس است وجود دارد. غیر ممکن است که ما با قوت خود بتوانیم به تقدس دست یابیم. تقدس تنها از طریق فیض خدا عملی می‌گردد. از طریق فیض خدا است که ما تبدیل به شخصی می‌شویم که خدا از ما انتظار دارد و فیض تنها وارد قلبهای فروتن می‌گردد. کتاب مقدس می‌گوید، "خدا متکبرانرا مخالفت می‌کند، اما فروتنان را فیض می‌بخشد."

یکی از دوستانم که در خدمت شبانی بود چهل روز را در روزه و دعا گذراند. پس از این دوره‌ای که او با خدا گذراند، از او پرسیدم که خدا در این مدت چه چیزی را به او نشان داده است. جواب جالبی داد. او گفت، "خدا بمن نشان داد که این جمله یعنی «من هرگز این گناه را نمی‌کردم» را بر زبان نیاورم" و در ادامه افزود، "وقتی اشخاصی را که مرتکب زنا می‌شدند می‌دیدم همیشه با خود می‌گفتم، "من ابداً این کار را نمی‌کردم" ولی خدا بمن نشان داد که در جسم انسانیم هیچ چیز نیکویی یافت نمی‌شود. من تنها می‌توانم این را بگویم که "با فیض خدا، من ابداً این کار را نخواهم کرد."

مطلبی که خدا به دوستم نشان داده بود بسیار ساده ولی عمیق و پر محتوا بود. تنها بدلیل فیض خدا است که ایمانداران می‌توانند در زندگیهایشان بر گناه پیروز شوند. تنها فیض خدا است که توانسته است ما را به آنچه که هستیم تبدیل کند و همین فیض ما را به شباهت مسیح در می‌آورد. قدرت اراده یا توانایی‌های ما نیست که ما را بر شریر پیروز می‌گرداند، بلکه از طریق فیض خدا پیروزی و تقدس را در زندگی خود شناخته و تجربه می‌کنیم.

وقتی دانه تواضع در قلبهای ما کاشته شود، توسط فیض خدا آبیاری خواهد شد و روح القدس باعث رشد آن می‌شود. وقتی فروتنی به رشد کامل خود می‌رسد، شکوفه‌های تقدس را بار می‌آورد. زندگی و رفتار ما زیبایی شخصیت مسیح را منعکس خواهند کرد. فروتنی رمز تقدس است.

آیا تا بحال دیده‌اید که دو نفر به مسیح ایمان آورند و یکی از آنها در ایمان واقعاً رشد کند و دیگری در زندگی ایمانی خود دچار کشمکشهایی گردد؟ آیا هرگز فکر کرده‌اید که علت تفاوت این دو شخص در چیست؟ پاسخ این سؤالات در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن فیض است. من وقتیکه به مسیح ایمان آوردم، در ایمانم سریعاً رشد کردم. در قلبم آتش شعله‌ور بود ولی بسیاری از دوستانم با وجود کوشش و تقلایشان برای رشد روحانی به موفقیتی نایل نشدند. یکی از دوستانم نزد من آمده گفت، "سمی، تو حتماً قدرت اراده خوبی داری و بهمین دلیل در زندگی روحانیت اینقدر رشد می‌کنی." می‌دانستم گفته او درست نبود، ولی در آن زمان دلیلش را نمی‌دانستم. فقط اینرا می‌دانستم که قدرت اراده من برای دگرگون ساختن بسیاری از مسائلی که در زندگیم تغییر کرده بودند کافی نبود. هر چه بیشتر در مورد خدا آموختم بیشتر به این نتیجه رسیدم که تنها یک دلیل برای رشد روحانیم وجود داشت و آن فیض خدا بود.

ولی چرا دوستانم مانند من در این مسیر روحانی رشد نمی‌کردند؟ بسیاری از آنها از خانواده‌های مسیحی بودند و کلام خدا را می‌دانستند ولی آن اشتیاقی که من برای یادگیری کلام خدا داشتم در آنها دیده نمی‌شد. آنها از کودکی به کلیسا رفته بودند و اکثر آنان احساس می‌کردند که تمام چیزهایی که باید در مورد زندگی ایمانی آموخت را می‌دانند. از طرف دیگر من می‌دانستم که هیچ چیز نمی‌دانم. من به این امر واقف بودم که باید کاملاً به خدا وابسته باشم و خدا فروتنان را فیض می‌بخشد (اول پطرس ۵:۵ و یعقوب ۴:۶). این فیض است که باعث رشد روحانی می‌شود.

بدون فیض ما هرگز نمی‌توانیم تبدیل به شخصی گردیم که خدا انتظار دارد. ما توسط فیض خدا نجات می‌یابیم و توسط فیض او به رشد روحانی خود ادامه می‌دهیم. رابطه مستقیمی بین وضعیت قلبی و رشد ما وجود دارد. یک قلب فروتن قادر است که فیض را دریافت کند. وقتی فیض وارد قلبهایمان می‌گردد، بیشتر شبیه مسیح می‌گردیم. در واقع هر چه از لحاظ روحانی بالغتر گردیم، باید بیشتر به شباهت مسیح درآئیم.

در دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، مردم بوسیله ظاهر برونیشان مورد قضاوت قرار می‌گیرند. ولی کتابمقدس می‌گوید که خدا به شخصیت باطنی نگاه می‌کند. وقتی فیض وارد قلبهایمان می‌گردد، ما در نظر خدا زیباتر می‌گردیم. بهمین دلیل الگوهای من آن اشخاصی بوده‌اند که برای سالها با خدا راه رفته‌اند. این زیبایی درونی تنها از طریق عبارات روحانی قابل توصیف است. از زندگی این افراد آرامش و محبتی تراوش می‌شود که در نتیجه سالها حضور فیض خدا در قلبهایشان است. آنها غولهای ایمان می‌باشند.

ولی من سالمندانی را نیز دیده‌ام (حتی در میان ایمانداران) که افرادی تلخ و بسیار غمگین بوده‌اند. شخصیت آنها در طول سالها زندگی تحت قدرت "جسم" صدمه دیده است. تفاوت بین شخصی که سالها فیض مسیح را در قلب خود جای داده و کسی که این کار را نکرده مانند تفاوت شب و روز است. تنها با پر شدن از فیض خدا است که می‌توان در ایمان خود رشد کرده به بلوغ روحانی نائل شد.

بله، حقیقتاً این فیض عظیم است که ما را نجات می‌دهد و ما را محافظت می‌نماید و همین فیض عجیب خدا است که ما را به شباهت مسیح در می‌آورد. اگر می‌خواهید هر روز زیباتر شوید، خود را در حضور پر قدرت خدا فروتن سازید، و فیض او نصیبتان خواهد شد. حتی با وجود چین و چروکهای صورتتان، هر سال زیباتر خواهید شد!

اصل جالبی در زندگی حکمفرما است - پیروزی منجر به پیروزیهای بیشتر و شکست منجر به شکستهای بزرگتر می‌شود. البته می‌توان این روند را تغییر داد ولی تا وقتی که در این چرخه تغییری وارد نشود این موضوع کاملاً در زندگی صادق است. موفقیت موجب موفقیت‌های بزرگتر و شکست موجب شکستهای بیشتر می‌گردد. البته در زندگی ایمانی چرخه شکست می‌تواند توسط روح القدس که در ایماندار ساکن است متوقف گردد. روح القدس قادر است به ما در هر شرایطی که باشیم پیروزی بخشد .

در زندگی روحانی برای این اصل که پیروزی منجر به پیروزیهای بزرگتری است ، دلیلی وجود دارد. عیسی گفت ، ” هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند آنست که مرا محبت می‌نماید و آنکه مرا محبت می‌نماید پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت “ (یوحنا ۱۴:۲۱). عیسی بما وعده داده است که وقتی در اطاعت خدا زیست نمایم ، خود را بما ظاهر سازد. حضور آشکار عیسی است که بما قوت می‌بخشد تا بر گناهان خود فائق آییم . عیسی پیروزی ما است. بنابراین هر چه بیشتر از او اطاعت نمایم ، بیشتر حضور آشکار او را تجربه خواهیم کرد. هر چه بیشتر در حضور او باشیم، برای انجام دادن اراده او قوت بیشتری خواهیم یافت. واقعاً این چه زنجیره شگفت‌انگیزی است که می‌توان در آن زندگی کرد .

هر قدمی که در اطاعت خدا برداشته می‌شود در زندگی تولید میوه می‌کند. بهمین دلیل کتاب مقدس می‌گوید ما از ایمان به ایمانی بالاتر و از جلال به جلالی بالاتر منتقل می‌شویم. یک قدم در اطاعت خدا منجر به قدم بعدی در اطاعت می‌شود. پس از چندین قدم متوجه می‌شویم که در رابطه خود با مسیح در مرحله بالاتری قرار داریم. ما از یک مرحله به مرحله دیگر ایمان منتقل می‌شویم . ما جلال را در یک مرحله تجربه کرده و سپس قادر می‌شویم تا به مرحله بعدی سیر کنیم و همین باعث می‌گردد تا زندگی روحانی ما پویا و مملو از شگفتی‌ها باشد .

وقتی که تازه به مسیح ایمان آورده بودم، از زندگی روحانیم بسیار شاد و خرسند بودم. بیاد دارم که با خود چنین فکر می‌کردم، ” از این بهتر نمی‌شود “ ، ولی از آن بهتر هم شد. قبل از ازدواج به همسرم گفتم، ” به تو قول نمی‌دهم که ما ثروتمند می‌شویم ولی به تو این قول را می‌دهم که زندگی ما کسل کننده نخواهد بود.“ و همینطور هم شد . زندگی ما تا بحال هرگز کسل کننده نبوده است. حال که این مقاله را می‌نویسم در هواپیما هستم و بسوی منطقه آمازون در برزیل می‌روم تا انجیل عیسی مسیح را در آنجا موعظه کنم! من حتی نمی‌توانستم تصور کنم که خدا برای این سی و سه سالی که با او گذراندم چه نقشه‌هایی داشت ، ولی زندگی روحانی من هر روز بهتر و بهتر می‌شود . پیروزی ایجاد پیروزی می‌کند ! شاید سؤال کنید ، ” پس اگر شخصی در چرخه معکوس باشد چه می‌شود؟ شکست در چرخه خود باعث شکستهای بیشتر می‌گردد. آیا این شخص محکوم به ناکامی است؟ “ این موردی است که در زندگی روحانی حائز اهمیت است. مهم نیست که شخص تا چه حد در ناکامی غوطه ور است، مسیح می‌تواند زندگی او را در یک آن دگرگون سازد. فیض خدا بزرگترین گناهان را در هم می‌شکند. چنین چرخه‌ای می‌تواند عوض شود. ایماندار در مسیح دارای تمام منابع مورد نیاز برای غلبه بر بدترین چرخه های زندگی می‌باشد. روح القدس که در اعماق قلب ما ساکن است به ما قوت می‌بخشد تا شبیه مسیح گردیم .

ما باید به گناهان خود اعتراف کرده، حقیقتاً توبه نماییم. خون عیسی برای پاک کردن ما از تمام ناراستی‌ها و گناهانمان هر چقدر هم که بنظر بد باشند کافی است . وقتی که گناهان خود را اعتراف کرده ، پاک شدیم، با ایمان می‌توانیم از روح القدس بخواهیم تا به ما در اطاعت از کلام خدا قوت و نیرو بخشد. ما قدم به قدم در اطاعت پیش می‌رویم . طولی نمی‌کشد که وارد چرخه جدیدی می‌گردیم و آن چرخه پیروزی است . پیروزی منجر به پیروزی می‌گردد. بهمین دلیل پولس می‌نویسد،

” از حد زیاده نصرت یافته‌ایم بوسیله مسیح که ما را محبت نمود . “

پس هم اکنون چرخه پیروزی را آغاز کنیم. هر بار یک قدم برداریم . خواهیم دید که از پیروزی به پیروزی والاتر ، از ایمان به ایمانی عظیمتر و از جلال به جلالی پرشکوهتر سیر خواهیم کرد.

امتحان نهایی زندگی مظفرانه مسیحی این است که شخص به مقصود و هدفی که خدا برای وی تعیین کرده است نائل شود. پیروزی ما هنگامی به اثبات می‌رسد که از خط پایانی زندگی رد شده وارد ابدیت گردیم. در آن هنگام است که از آسمان این کلمات را خواهیم شنید، "آفرین ای غلام نیک متدین." زندگی پیروزمندانه مسیحی همیشه مطابق هدف زندگیمان پیش می‌رود.

متأسفانه بسیاری از مردم نمی‌دانند که در زندگی چه هدفی باید داشته باشند. هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، من و همسر من بسوی سبیری سفر می‌کردیم و می‌بایست یک شب را در مسکو می‌گذرانیدیم. ما در منزل خانمی که ملحد و بی‌خدا بود بسر بردیم. او استاد دانشگاه بود و از ما پرسید که در سبیری چه خواهیم کرد. وقتی به او گفتم که می‌رویم تا در مورد مسیح با مردم صحبت کنیم، پرسید موضوع صحبت چه خواهد بود. وقتی به او گفتم که روز اول در مورد هدف زندگی صحبت خواهم کرد، بسیار مشتاق شد و گفت، "ای کاش من هم می‌توانستم به آنجا بروم و موعظه‌تان را بشنوم. من هیچ هدفی برای زندگی ندارم."

بسیاری از مردم وضعیت آن خانم را دارند. نمی‌دانند چرا خلق شده‌اند. آنها بدنیا آمده، رشد می‌کنند، کاری پیدا کرده، ازدواج می‌کنند، بچه دار می‌شوند، پیر شده و می‌میرند ولی بسیاری نمی‌دانند که چرا خلق شده‌اند. چنین اشخاص بسیار مایوس و سرخورده هستند، مثل کسی که در وسط نیویورک گمشده باشد و از پلیسی در خواست کمک کند و وقتی پلیس از او پرسد که مقصدش کجاست، در جواب بگوید "نمی‌دانم." بسیاری از مردم در زندگی اینچنین می‌باشند و نمی‌دانند به کجا می‌روند.

گروه دیگر دارای هدف هستند ولی هدفشان اشتباه است. آنها با بی‌تابی می‌کوشند تا از نردبان موفقیت، شهرت، یا قدرت بالا روند. فکر می‌کنند که فراهم آوردن ثروت، شهرت یا مقام مقصود واقعی زندگی است. در هر حال آنها در زندگی بیش از همه ناامید خواهند شد. آنها قادر نخواهند بود پول، خانه، ماشین یا دوستانشان را با خود به ابدیت ببرند. آنها مانند شخصی می‌باشند که نردبان خود را بر دیواری تکیه داده و هر چه سریعتر از آن بالا می‌رود اما وقتی که به بالای دیوار می‌رسد، در می‌یابد که نردبانش را بر دیوار اشتباهی گذاشته بود.

در رابطه با مقصود زندگی گروه سوم نیز وجود دارند. این افراد هدف واقعی زندگی را کشف کرده‌اند و بیش از همه کامیاب می‌باشند. سؤال بسیار مهمی که مطرح می‌شود این است که هدف واقعی زندگی چیست؟ وقتی زندگی به پایان رسد ما چه چیزهایی را باید به انجام می‌رساندیم؟ جواب عیسی به این سؤال ساده ولی اساسی است. او گفت، "خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. این است حکم اول و اعظم. و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما" (متی ۲۲: ۳۷-۳۹).

هدف واقعی زندگی به همین سادگی است - خدا را با تمامی دل محبت نما و همسایه خود را مثل خود محبت نما. اگر همه این دو حکم را اجرا می‌نمودند، دنیا محل بسیار بهتری برای زندگی می‌شد. در نهایت، زندگی پیروزمندانه مسیحی بدین صورت مورد قضاوت قرار می‌گیرد که ما چقدر خدا و دیگران را محبت کرده‌ایم. با داشتن چنین هدفی است که به پیروزی نائل می‌گردیم.

برخی مردم زندگی ایمانی خود را با پیروزی شروع می‌کنند اما پس از گذشت چند سال از ایمانشان با شکست روبرو می‌گردند. زنان و مردان بسیاری را می‌شناسم که خود را وقف دعوت الهی می‌نمایند. آنها با غیرت و هیجان در زندگی ایمانی خود پیشرفته، اراده خدا را انجام می‌دهند. اما پس از سالها ممکن است از خط مقدم جبهه دور شده و در پشت جبهه قرار گیرند. پس چه بر سر این ایمانداران خوب می‌آید؟ بعضی از ما شاید حتی بپرسیم، "بر سرمن چه آمده است؟" اغلب ما بعزت اولویتهای اشتباهمان در زندگی در کاری که خدا ما را به آن گمارده دچار لغزش می‌گردیم. خوب شروع کرده ولی بخوبی به پایان نمی‌رسانیم زیرا اولویتهای ما رعایت نمی‌نماییم. با دیدن چیزهای جالبی که ما را به هیچ جا نمی‌رسانند از موضوع اصلی منحرف می‌شویم. اغلب بجای استفاده از چیزهای عالی که خدا برای ما تدارک دیده است، خود را با چیزهای کوچک و پیش پا افتاده سرگرم می‌کنیم.

برای اینکه اولویتهای ما درست باشند، همیشه باید بر هدفی که خدا برای زندگیمان تعیین کرده متمرکز شویم. در زندگی هر شخص دوره‌های متفاوت و فصولی وجود دارد. اغلب با تغییر این دوره‌ها و فصول اولویتهای ما نیز تغییر می‌نماید. برای مثال، من و همسر من حدود پنج سال پیش وارد دوره جدیدی از زندگی شدیم. کوچکترین فرزندمان، رنی (Renee) خانه را برای تحصیل در دانشگاه ترک کرد. پس از آن همسر من قادر بود با من سفر کند. بنابراین برنامه سخنرانیها و سفرهای ما متراکم‌تر کردم. تا وقتی که بچه‌هایمان در خانه بودند و نمی‌توانستند با من به سفرهایم بیایند من سفرهایم را محدود می‌کردم ولی از وقتی که این دوره زندگی عوض شده است، می‌توانم بیشتر سفر کنم.

می‌دانم که اولین هدف خدا برای زندگی من این است که با تمامی دل، فکر و نفس او را محبت نمایم و دومین این است که همسایه خود را مانند خود محبت نمایم. نزدیکترین و مهمترین همسایه من خانواده‌ام می‌باشند. بنابراین آنها در زندگی من در اولویت قرار دارند و حتی بر خدمتم ارجحیت دارند. بسیاری را دیده‌ام که همه چیز، از قبیل خدمت و خانواده‌شان را از دست داده‌اند زیرا ترتیب اولویتهای آنها درست نبوده است. شاید از خود بپرسید که اولویتهای یک مسیحی چه باید باشد. من مطمئنم که یک ایماندار موفق، اولویتهای خود را به این منوال تنظیم خواهد نمود. ۱- رابطه‌ام با خدا ۲- رابطه‌ام با خانواده ۳- کار و خدمتم

بسیاری از مردم با داشتن ترجیحات نادرست با شکست مواجه می‌گردند. دوره‌های زندگی ما تغییر می‌کند اما هدف زندگی ما باید ثابت باشد و اولویتهای زندگیمان باید همیشه بر مبنای هدف جاودانی که خدا برای هر کدام از ما تعیین کرده است بنا شود. اولویتهایمان، بیانگر این هستند که در زندگی چه چیزهایی واقعاً برای ما مهم می‌باشند. شاید بگوییم ما خدا را با تمام دل دوست داریم اما حقیقت این امر از طریق اولویتهایی که در زندگی بنا کرده و در دوره‌های مختلف زندگی تغییر می‌دهیم ثابت می‌گردد.

اولویتهای ما از طریق صرف کردن وقت خود را نشان می‌دهند. ما باید وقت خود را بر چیزهایی صرف کنیم که برای ما مهم هستند. بعضی‌ها می‌خواهند این کار را انجام دهند اما شهامت آنها ندارند که آنچه را که مهم است انجام دهند. پایه ریزی اولویتهای در زندگی و زیستن بر طبق آنها عملی دلیرانه است ولی چنین دلیری است که ما را در زندگی روزانه خود پیروز می‌سازد. امروز این قدم مثبت را بردارید و اولویتهای الهی را در زندگی‌تان مشخص نمایید. از فواید این کار برای سالهای متمادی بهره‌مند خواهید شد.

در آن عصر یکشنبه وقتی وارد کلیسا شدم در جستجوی خدا نبودم ولی یقیناً روح او در جستجوی من بود. آن روز تنها انگیزه من برای رفتن به کلیسا این بود که با دوست دخترم باشم. پدرش گفته بود که اگر به کلیسا نروم نمی‌توانم دخترش را ببینم. تصمیم ساده‌ای بود. من به کلیسا رفتم. با کمال تعجب احساس کردم وجودم بر انگیزه شده. در برابر خدای قدوس به گناهان و خطاهای خود پی بردم و بطور عجیبی چیزی مرا بسوی توبه و طلبیدن بخشش و مغفرت از مسیح هدایت کرد.

بعد از اینکه به مسیح ایمان آوردم و فیض او بر من قرار گرفت، اشتیاق شدیدی در دلم ایجاد شد تا او را بیشتر بشناسم. از آن پس در پی مسیح بودم. این واقعیت که من طالب شناخت بیشتر او بودم در نتیجه جستجوی اولیه او از من بود. در این امر حقیقت بزرگی نهفته است. ما در پی خدا هستیم زیرا در ابتدا او در پی ما بود. هرگز نباید فراموش کرد که تنها دلیلی که ما مشتاق شناخت او هستیم این است که در ابتدا او ما را محبت نمود و خود را برای ما فدا کرد. ما در جستجوی او می‌باشیم زیرا او در جستجوی ما بود.

کامیابی ما از پیروزی او در دل‌های ما حاصل می‌گردد. برای نگهداری این پیروزی باید صادقانه بدنبال خدا باشیم. عیسی می‌گوید، "سؤال کنید که بشما داده خواهد شد، بطلبید که خواهید یافت بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد" (متی ۷:۷). در زبان یونانی زمان این افعال نشانگر سؤال کردن و طلبیدن پیوسته است. به عبارتی دیگر، ما باید در پی خدا بوده، اشتیاق شدیدی برای شناخت عمیق او داشته باشیم.

به دو طریق می‌توان خدا را جستجو کرد. اول اینکه، ما باید از طریق دعا او را طلب نماییم. در لحظاتی که بطور خصوصی و در سکوت با خدا می‌گذرانیم باید "سؤال کنیم، بطلبیم، و بگوییم". متی باب ۷ متن یک دعا است. هر گاه در دعا به حضور او می‌آییم سؤال می‌کنیم، می‌طلبیم و می‌گوییم. بسیاری از مسیحیان فقط طالب اعانت‌های خدا هستند. آنها روی خدا را نمی‌طلبند، بلکه طالب دست‌های خدا هستند تا چیزی دریافت کنند. دست‌های خدا شگفت‌انگیز است اما هیچ چیز با روی خدا قابل مقایسه نیست.

وقتی در طلب دست‌های خدا می‌باشیم، از او می‌خواهیم تا برای ما کاری انجام دهد. وقتی در طلب روی خدا می‌باشیم، مشتاقیم که او را بشناسیم و این اشتیاق برای شناخت عمیق اوست که جستجوی حقیقی خدا محسوب می‌گردد. آرزوی قلبی و اولین اولویت ما در دعا باید مشارکت با خدا باشد. متأسفانه، تعداد کمی از مسیحیان به این صورت به دعا می‌نگرند.

یکی از آیات چشمگیری که در کتاب مقدس توسط پولس رسول نوشته شده است می‌گوید، "تا او را و قوت قیامت وی را و شراکت در رنجهای وی را بشناسم و با موت او مشابه گردم". پولس در آن زمان مسیح را شناخته بود. در راه دمشق، عیسی خود را بر او ظاهر کرد. توبه پولس خارق‌العاده بود. در اینکه پولس مسیح را بخوبی می‌شناخت شکی وجود نداشت. پس چرا او پس از آن باز می‌گوید که می‌خواهد عیسی را بشناسد؟

اشتیاق پولس برای شناخت عیسی از جهات خاصی قابل مقایسه با رابطه من با همسر من است. برای مثال، وقتی من با همسر من آشنا شدم، "عاشق" او شدم، و پس از آن با هم ازدواج کردیم. پس از ازدواج، می‌توانستم اعتراف کنم که از هر لحاظ همسر من را "می‌شناختم" ولی حال پس از گذشت سی سال شناخت من نسبت به او بسیار عمیقتر است. سی سال پیش او را می‌شناختم ولی حال او را واقعاً می‌شناسم و می‌خواهم او را بیشتر بشناسم. هر چه شناخت من از او بیشتر می‌شود، عشق و محبت من نسبت به او افزایش می‌یابد. پولس نیز همین مطلب را در مورد رابطه‌اش با عیسی مطرح می‌کند. او عیسی را می‌شناخت و او را دوست داشت ولی خواست او این بود که او را بیشتر شناخته و بیشتر محبت نماید.

پولس می‌خواست عیسی را از سه طریق بشناسد. ما نیز باید در صدد این باشیم که او را از این طرق بشناسیم. ابتدا او می‌خواست عیسی را از طریق قوت قیامتش بشناسد. همان قوتی که عیسی را از مردگان قیام داد در دسترس هر ایماندار قرار دارد. هیچ ایمانداری نباید مغلوب گردد. کتاب مقدس می‌گوید ما با عیسی قیام کرده و در جایهای آسمانی ساکن می‌باشیم. بدلیل قیام مسیح است که پیروزمند هستیم. او تمام دشمنان بشر یعنی گناه، مرگ، جهنم و شیطان را شکست داده است. به همین دلیل "از حد زیاده نصرت یافته‌ایم". پولس می‌خواست بطور عملی مسیح را در این قوت بشناسد. ما نیز باید قلباً مشتاق شناخت او در قوت قیامتش باشیم.

ولی پولس می‌خواست مسیح را از طریق شراکت در رنجهایش نیز بشناسد. بسیاری از مسیحیان می‌خواهند قوت خدا را درک کنند اما کمتر کسانی بدنبال درک رنجهای مسیح هستند. من به این نکته پی برده‌ام که عمق محبت خدا را تنها در مواقع درد و رنج می‌توان درک کرد. اغلب درد و ناراحتی است که ما را به آغوش منجی سوق می‌دهد. ما نباید برای شناخت مسیح از طریق شراکت در رنجهایش هراسان باشیم بلکه باید از آن استقبال کنیم و بجای اینکه فقط متحمل رنج و ناراحتی گردیم از آن موقعیت استفاده کرده، شناخت خود را نسبت به خدا عمیقتر سازیم.

طریق نهایی پولس برای شناخت مسیح این بود که مردن با او را درک کند. تمامیت زندگی مسیحی عبارت است از "کنار گذاشتن زندگی گذشته و پوشیدن انسانیت تازه". ما برای انجام این کار باید در برابر نفس بمیریم. پولس می‌دانست که شناخت خدا و روح تکبر نمی‌تواند با هم در یک دل ساکن شوند. هر چه خدا را بهتر بشناسیم، بیشتر در برابر نفس خود خواهیم مرد. بهمین دلیل یحیای تعمیر دهنده می‌گوید "او باید روز بروز بزرگتر شود و من کوچکتر (یوحنا ۳:۳۰). شناخت خدا به معنی مردن در برابر خواهشها، امیال و انگیزه‌های خود خواهانه است.

زندگی پیروزمندانه مسیحی با شناخت مسیح بدست می‌آید. شناخت او محبت کردن او است!

اگر از من می‌پرسیدند که کدام صفت خدا در زندگی ایمانداران پیروزی را به ارمغان می‌آورد، می‌گفتم محبت خدا. کتابمقدس می‌گوید، "خدا محبت است". پولس رسول ایمانداران افسس را تشویق می‌کند که در شناخت خدا رشد کنند، "تا مسیح بوساطت ایمان در دل‌های شما ساکن شود. و در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده استطاعت یابد که با تمامی مقدسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست. و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا" (افسیسیان ۳: ۱۷-۱۹).

اگر می‌خواهیم ایماندارانی کامیاب و سرزنده باشیم، شناخت محبت خدا برای ما امری ضروری محسوب می‌گردد. سرودی قدیمی اینگونه می‌گوید، "متحیرم، متحیرم که کتاب عشق را چه کسی نگاشته است." در واقع جواب این سؤال دو هزار سال پیش داده شده است. خدا این کتاب را نوشته است و اسم آن کتابمقدس می‌باشد. این کتاب نامه عاشقانه خدا به فرزندانش است و شخصیت اصلی آن، خالق و بانی محبت کامل و شگفت انگیز است. او کسانی را محبت می‌نمود که دیگران آنها را طرد کرده بودند. محبت او فوق از ادراک بود. او حتی کسانی را که از او متنفر بودند محبت می‌نمود و افراد تنها، مریض، فقیر، محتاج و طرد شده را دوست داشت. او اشخاصی را که پر از خطا، خشم، تلخی، گناه و نفرت بودند محبت می‌نمود. دهها هزار کتاب در مورد محبت عظیمش نوشته شده است و مقالات بیشماری برای توصیف این محبت عظیم به چاپ رسیده است.

محبت خدا که در مسیح مکشوف گشته است آنقدر عظیم است که پولس می‌خواست ایمانداران افسس به عرض، طول، عمق و بلندی آن پی برند و شخصاً به عظمت محبت مسیح واقف گردند. پولس می‌دانست که رشد آنان در مسیح، به شناخت آنها از این محبت الهی بستگی دارد. ما نیز باید به این حقیقت واقف باشیم که پیروزی در زندگی ایمانی به مقدار زیاد به شناخت شخصی ما از محبت خدا بستگی دارد.

وقتی به مسیح ایمان آوردم محبت او مرا فرا گرفت. این حقیقت که خالق و حافظ جهان مرا دوست دارد مرا شگفت زده کرده بود و مخصوصاً اینکه محبتش نسبت به من بسیار عظیم بود. او آنقدر مرا محبت نمود تا اجازه داد پسر یگانه‌اش، عیسی مجازات گناهان مرا بدوش گیرد. هیچکس مرا آنگونه محبت نکرده بود. محبت او باعث شد که من خبر خوش انجیل را به هر کس که حاضر به شنیدن آن بود برسانم. در هر حال وقتی که در ایمان و شناخت خدا رشد کردم، پی بردم که قدر محبت او را ندانسته‌ام. با بدیهی فرض کردن محبت خدا، خود را از لحاظ روحانی خالی و شکست خورده یافتیم. من به یک بیداری روحانی نیاز داشتم.

بهمین دلیل است که هر روز باید از چشمه محبت خدا بیاشامم. چشمه‌ای که ابدی است و ابتدا و انتهای ندارد. هر چه بیشتر از این چشمه می‌آشامم، جریان آن شدیدتر می‌گردد. هرچه بیشتر سعود می‌کنم محبت خدا مهیج‌تر می‌گردد. هر چه سختیها و مشکلات بیشتر قدالم می‌کنند، شیرینی محبت او بیشتر نمایان می‌گردد. هر چه شناخت و آشنایی من نسبت به خدا وسیعتر می‌گردد، گرمی آغوش او را بیشتر احساس می‌کنم. هر چه بیشتر با او راه می‌روم، محبت او را بیشتر می‌بینم. محبت او نشاط آور است. جان مرا تازه کرده شادی مرا تجدید کرده، و روز مرا درخشانتر می‌کند. شاید به همین دلیل مبشر قرن نوزدهم، دی ال مودی در یکی از ساختمانهای معروف شیکاگو نوشته است، "خدا محبت است". او می‌خواست هر کس که از شیکاگو دیدار می‌کند و حتی تمام مردم دنیا بدانند که خدایی هست که ذات و طبیعتش محبت می‌باشد.

هفته گذشته را با یکی از همکارانم در شهر لوس آنجلس کالیفرنیا گذراندم. شنبه شب، ما با شبانی که اصلیت او از یکی از کشورهای خاورمیانه بود ملاقات کردیم. بعد از تبادل نظر و ارائه طرحهایی برای رساندن پیغام انجیل به آن ملت، آن شبان گفت "من فکر می‌کنم که ما باید حتماً برای سمی دعا کنیم زیرا اگر خدا قصد دارد سمی را در پیشبرد ملکوتش در ملت ما بکار برد، بدون شک شیطان بر او حمله خواهد کرد." سپس گروه کوچک ایمانداران بدور من جمع شده و دعا کردند.

من و دوستم خانه آن شبان را در حدود ساعت ده شب به مقصد هتل‌مان ترک کردیم. در حین رانندگی صدایی شبیه شلیک پنج یا شش گلوله را شنیدیم. ناگهان یک وانت در جلوی اتومبیل‌مان توقف کرد و ما پشت سر آن ایستادیم. ما نمی‌دانستیم که اوضاع از چه قرار است. پس در ماشین ماندیم. یکدفعه وانت مسیرش را در وسط جاده تغییر داد و با سرعت دور شد. ما در همان وضعیت بودیم و چند اتومبیل دیگر نیز پشت سر ما کنار جاده توقف کرده بودند. اتومبیلی از کنار ما عبور کرد و حدود پنجاه متر از ما دور نشده بود که چند گانگستر با اسلحه به خیابان ریختند. آخرین چیزی که دیدم این بود که کسی داشت در ماشینی را باز می‌کرد. ما بلافاصله دور زدیم و از آنجا دور شدیم. در مسیر برگشت به هتل، تنها چیزی که می‌توانستم فکر کنم این بود که واقعاً خطر از بغل گوشمان رد شد. ما فقط با اختلاف ده، پانزده ثانیه به محل درگیری گانگسترها رسیدیم. ناگهان گفته آن شبان در ذهنم نقش بست که تنها چند دقیقه قبل از حادثه می‌گفت، "من فکر می‌کنم که ما باید حتماً برای سمی دعا کنیم زیرا اگر خدا قصد دارد سمی را در پیشبرد ملکوتش در ملت ما بکار برد، بدون شک شیطان بر او حمله خواهد کرد."

خدا بار مخصوصی در قلبم گذاشته است تا به نقاط سخت دنیا سفر کنم. من آن مناطق را به این دلیل سخت می‌خوانم چون اشخاصی که می‌خواهند پیغام انجیل را به آن جوامع و ملل برسانند با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شوند. ولی با سپری کردن سالهای متمادی در این خدمت، به خوبی می‌دانم که خداوند حافظ ماست. در این نبرد وی از هر جانب پشتیبان ماست. لازم نیست که هراسان باشیم. شیطان همچون شیر غرنده است ولی در مقابل ما هیچ قوتی ندارد. مزمور ۹۱ یکی از متون مورد علاقه من در کلام خداست زیرا پیروزی‌مان بر دشمن را به زیبایی به تصویر می‌کشد.

سراینده مزامیر می‌نویسد "آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود. درباره خداوند می‌گویم که او ملجا و قلعه من است و خدای من که بر او توکل دارم. زیرا که او ترا از دام صیاد خواهد رهانید و از وبای خبیث. به پرهای خود ترا خواهد پوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت راستی او ترا مجن و سپر خواهد بود. از خوفی در شب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روز میبرد و نه از وبائیکه در تاریکی می‌خرامد و نه از طاعونیکه وقت ظهر فساد می‌کند. هزار نفر بجانب تو خواهند افتاد و ده هزار بدست راست تو لیکن نزد تو نخواهد رسید. فقط بچشمان خود خواهی نگریست و پاداش شیرانرا خواهی دید. زیرا گفتم تو ای خداوند ملجای من هستی و حضرت اعلی را مأوای خویش گردانیده‌ای. هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلائی نزد خیمه تو نخواهد رسید. زیرا که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راههایت ترا حفظ نمایند. ترا بر دستهای خود بر خواهند داشت مبادا پای خود را بسنگ بزنی. بر شیر و افعی پای خواهی نهاد. شیر بچه و اژدها را پایمال خواهی کرد. چونکه بمن رغبت دارد او را خواهم رهانید و چونکه باسم من عارف است او را سرافراز خواهم ساخت. چون مرا خواند او را اجابت خواهم کرد. من در تنگی با او خواهم بود و او را نجات داده معزز خواهم ساخت. بطول ایام او را سیر می‌گردانم و نجات خویش را بدو نشان خواهم داد" (مزمور ۹۱).

من در حین رساندن پیغام انجیل شاهد انجام این وعده خدا در کشورهای بیشماری در سراسر جهان بوده‌ام حتی کشورهایی که درگیر انقلاب، کشمکشهای قومی و بحران جنگ بوده‌اند. بخاطر موعظه انجیل، در برخی از این نقاط به

سوی من تیراندازی کرده‌اند، مورد تهدید قرار گرفته‌ام و مرا از شهر بیرون رانده‌اند. در کشورهای که نسبت به مسیحیت بسیار سختگیر بوده‌اند سه بار بازداشت شده‌ام ولی در همه این امور خداوند در انجام وعده‌اش امین بوده است. واقعاً که وفاداریش چقدر عظیم است!

قلب او از محبت مسیح شعله ور بود. او مشتاق بود تا پیغام انجیل را با همهٔ دوستانش در میان بگذارد. او بسیار با استعداد بود. حتی بعضی می‌گفتند وی شخصی است با "مسح الهی". بعنوان مبشر جوان، بسیاری از جوانان به سوی او جذب شده می‌خواستند به موعظه‌های او گوش فرا دهند و پیغامهای او تأثیر عمیقی بر بسیاری از آنها داشت. به نظر می‌رسید که وی آینده‌ای درخشان داشت و دست خداوند، با قوت همراه این واعظ جوان بود. سی و سه سال از آن موقع می‌گذرد و آن واعظ بارها با افراد مختلف ازدواج کرده و از روابط متعددش فرزندان دارد. او دیگر در کار خدمت نیست. هیچکدام از روابطش پایدار و عمیق نبوده‌اند. اهدافی که در دوران جوانی برای زندگی داشت زایل شدند. اکنون زندگی‌اش که می‌توانست شهادت عظیمی از پیروزی و فیض خدا باشد داستان غم‌انگیزی از شکست و ناکامی است.

سرگذشت دوستم زیاد هم غیرمعمول نیست. زنان و مردان جوان بسیاری را دیده‌ام که خدمت خود را با حضور آتش الهی آغاز کرده ولی با سرخوردگی و شکست به پایان رسانده‌اند. در حالیکه خدمتشان می‌توانست همراه با پیروزی و کامیابی باشد. پس علت این ناکامی‌ها چیست؟ چرا بعضی از مردان باذوق و بااستعداد خداوند با چنین وضعی با شکست مواجه می‌گردند؟ راستی چرا بعضی از ایمانداران که مملو از غیرت الهی برای کار خدا هستند در آبهای عمیق گناه و شهوات جسم غرق می‌شوند.

مطمئناً برای چنین سوالاتی، جوابهای معقول و منطقی بسیاری وجود دارد ولی شاید پاسخ اولیه این باشد که هر مسیحی در زندگی روزانه با انتخابهای مختلفی مواجه است. در واقع برخی از این انتخابها و گزینشها وسوسه‌هایی بیش نیستند. ما باید به حیل‌های شیطان پاسخ منفی داده و به خدا لبیک گوئیم. در غیر این صورت خود را در راههای لغزنده‌ای خواهیم یافت که ما را بسوی مرگ روحانی و شکست سوق می‌دهند.

انتخابهای غلط در زندگی ممکن است با یک نگاه حیل‌آمیز، یا لبخند و چشمک عشوه‌گر آغاز شوند. سپس ما گزینشهای بیشتری در رابطه با ارضای شهوات قلبمان می‌کنیم و به این ترتیب حول و حوش چیزهایی می‌گردیم که ما را از خدا رانده و بسوی شکست سوق می‌دهد. کلام خدا می‌گوید "زیرا که آنچه در دنیاست از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است" (اول یوحنا ۲:۱۶).

تا وقتیکه در این کرهٔ خاکی زندگی می‌کنیم بی‌گمان باید در سه حیطهٔ مختلف زندگی گزینش کنیم. این سه حیطه عبارتند از: (۱) شهوت جسم (۲) خواهش چشم (۳) غرور زندگانی. گناه نسبت به اشخاص هیچ احترامی قایل نیست. با انتخاب هر کدام از این سه حیطه نابودی ما حتمی است. پس ما چگونه باید بر چنین وسوسه‌ها غالب شویم. چگونه راه صحیح را در زندگی اختیار کنیم و به چه طریق باید بجای غوطه ور شدن در منجلاب گناه وارد شاهراه قدوسیت گردیم؟

قلبهای ما باید به خدا اختصاص داده شوند. ما باید با غیرت و شوق فراوان خواهان شناخت و محبت کردن خداوند باشیم نه طالب لذتهای زودگذر گناه. ما باید تشنه و گرسنهٔ عدالت او باشیم. زمانی که قلبهای ما مملو از عشق به خداوند باشند قادر خواهیم بود تا با غلبه بر گناه، مسیح را در آغوش بگیریم. مسیح می‌گوید "هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد..." (متی ۲۴:۶). هر صبح که از خواب برمی‌خیزید تصمیم بگیرید و این گزینش را اختیار کنید تا عیسی را دوست داشته و او را خدمت کنید. قبل از انجام هر کاری ابتدا این را سرلوحهٔ زندگی خود سازید که با غیرت در پی اثر قدمهای مسیح باشید. گزینش صحیح را قبل از آنکه با وسوسه‌ها روبرو گردید اختیار کنید. انتخابهای صحیح منجر به یک زندگی پیروزمندانه و همیشه بهار خواهند شد. مسیح را برگزینید. او پیروزی ما است.

مدت هجده سال بدون اینکه معنی واقعی کریسمس را درک کرده باشم این عید را جشن گرفتم. به هر حال در تابستان سال ۱۹۶۵ از طریق عیسی خدا را شناختم. زندگی کاملاً دگرگون شد و مقصود و هدف یافتم. احساس شادی و خوشی تمام زندگی را فرا گرفت. گناهانم بخشیده شد و احساس گناه از من برداشته شد. زندگی ایمانی برایم تازگی داشت و همچون یک نوع ماجراجویی بود.

حتی قبل از اینکه به مسیح ایمان آورم، کریسمس همیشه دوران خوشگذرانی بود و زمانی برای پارتیها، هدایا و عشق و عاشقی بود ولی یک احساس خلاء خاصی در همه این پارتیها و خوشگذرانیها وجود داشت. به یاد دارم که در یک کریسمس آنقدر مست کرده بودم که هنگام رانندگی، ماشینم را داغون کردم. در وسط این زرق و برق و موسیقی، احساس ناامیدی و پریشانی حکمفرما بود. در ته قلبم، من تنها و پریشان بودم.

سپس اولین کریسمس واقعی بسرانجام آمد. برای اولین بار به معنای واقعی کریسمس پی بردم. پس از آن وقتی به یک پارتی رفتم دیگر با دید تازه‌ای به همه چیز نگاه می‌کردم. مست کردن مردم بنظرم برای آنها تنها یک راه فراری از دردهای زندگیشان بود. چند تن از دوستانم از من خواستند تا با آنها مشروب بخورم ولی برای من الکل دیگر مانند گذشته نبود. من از درون شاد بودم. دیگر احتیاج نداشتم تا از بیرون در خود بطور مصنوعی شادی ایجاد کنم.

هرگز اولین شب کریسمس را از یاد نخواهم برد. خانواده من همیشه در شب کریسمس بهمدیگر هدیه می‌دادند. برای اولین بار در زندگی، پدرم بمن یک کتابمقدس هدیه داد. این هدیه برای من ارزش بسزایی داشت. پس از دادن هدایا به یکدیگر، دوستم بمن تلفن کرده گفت، "بیا با هم برویم و بمناسبت تولد عیسی به خدا هدیه‌ای بدهیم." پیشنهاد جالبی بود.

ما چهار نفر دیر وقت شب با هم ملحق شده، دنبال کلیسایی گشتیم تا بتوانیم در آن دعا نماییم. تمام کلیساهای شهر بسته بودند. بالاخره ما به خارج از شهر رفته و کلیسای کوچکی را یافتیم که تازه تأسیس شده بود و درش باز بود. بداخل کلیسا رفته و بمدت دو ساعت دعا کردیم. در دعا، آرزوی قلبی تک تک ما این بود که هدیه‌ای به خدا تقدیم کنیم ولی چه چیزی را می‌توانستیم به مالک همه هستی هدیه دهیم؟ در دعا یکی از دوستانم گفت، "خدایا، من می‌خواهم در این کریسمس برای تو جان گمشده‌ای را صید کنم." ما همگی با این دعای او متحد شده گفتیم، "بله خداوندا، می‌خواهیم در طول این تعطیلات یک نفر را برای تو صید کنیم."

از آن به بعد آموختم که می‌توان برای خدا زمان معینی تعیین کرد. نمی‌توان تصمیم گرفت که در مدتی مشخص شخصی را بسوی مسیح آورد و تصور کرد که خود بخود این اتفاق خواهد افتاد. این روح خداست که باید مردم را بسوی مسیح بکشاند ولی ما در زندگی ایمانی جدید و تازه بودیم بنابراین به این صورت دعا کردیم. در شب سال نو به ساختمان مرکزی شهر رفته و جلسه دعای دیگری تشکیل دادیم. این ساختمان در بتان روژ، لویزیانا چراغهایی داشت که وقتی روشن می‌شد علامت صلیب را تشکیل می‌داد.

ما در یک سوی تپه خدا را پرستش می‌کردیم که همزمان چهار نفر دیگر در حال سرود خواندن و هیاهو به بالای تپه آمدند. ما در مورد مسیح و آنها در مورد شیطان سرود می‌خواندند. هر کدام از آنان یک شیشه و تکا در دست داشتند. آنها در یک سوی تپه و ما در سوی دیگر آن نشستیم. بالاخره یکی از دوستانم گفت، "بچه‌ها، خدا این افراد را پیش ما آورده است. بیاید در مورد عیسی با آنها صحبت کنیم."

پس ما خبر خوش مسیح را به آنها دادیم. حدود سه ساعت بعد آن چهار مرد جوان دعا کرده مسیح را در قلب خود پذیرفتند. پس از آن ما آنها را مرتباً ملاقات کرده، به آنها کمک کردیم تا در مسیح رشد نمایند. وقتی به گذشته می‌نگرم درمی‌یابم که اولین کریسمس واقعی من بهترین کریسمسی بوده است که تا حال گذرانده‌ام. چه عالی می‌شود اگر در این کریسمس هنگام دادن هدایا به دیگران، از خدا بخواهید به شما نشان دهد که چه هدیه‌ای از شما می‌خواهد. کریسمس مبارک!

این کلمات در گوشه‌های خادم مسن تر و قتیکه پسرش وی را تشویق و تمجید نمود طنین افکن شدند. اگر به این اندرز اعتنا نماییم کار بسیار شایسته‌ای انجام می‌دهیم. زندگی مسیحی بیشتر شبیه به یک مسابقه دو ماراتون است تا مسابقه دو سرعت. خواسته خداوند این است که این مسابقه را بخوبی به پایان برسانیم. بسیاری زندگی مسیحی را با شوقی عظیم آغاز می‌کنند ولی لنگان لنگان آن را به پایان می‌رسانند و حتی برخی سینه خیز از خط پایان عبور می‌نمایند. آرزوی خدا این است که ما با قدرت و با صبر آنرا به کمال رسانیم.

نویسنده عبرانیان، کلید و رمز موفقیت در به کمال رساندن دوره زندگیمان را چنین توصیف می‌کند، "بنابراین چونکه ما نیز چنین ابر شاهدان را گرداگرد خود داریم هر بار گران و گناهی را که ما را سخت می‌پیچد دور بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم و بسوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود بی‌حرمتی را ناچیز شمرده متحمل صلیب گردید و بدست راست تخت خدا نشسته است" (عبرانیان ۱۲: ۱ و ۲).

زندگی مسیحی با نگاه کردن به خدا آغاز می‌شود و با تمرکز بر او ادامه می‌یابد. تنها وقتی با پیروزی آنرا به پایان می‌رسانیم که همچنان بسوی او نگران باشیم. هر قدم این راه را باید با ایمان برداریم. مردان و زنان اعصار گذشته پیروز و کامیاب بودند زیرا یقین کامل داشتند که مسیح پیروزی آنهاست. آنها برای پیروزیشان فرمول مخصوصی نداشتند. پیروزی آنها از نگاه کردن به مسیح بعنوان منبع قوتشان منشاء می‌گرفت. پولس با گناه در کشاکش بود. ابراهیم تسلیم ترس شد. داود در تارهای شهوت گرفتار شد. پطرس خداوند را انکار کرد. همه آنها سقوط کردند ولی همه مجدداً به پا خاسته و با ایمان قدم به جلو گذاشتند. آنها دوره خود را به کمال رسانند و از خط پایان گذشتند.

در آغاز این مسابقه روحانی ما باید توجه‌مان را به مسیح معطوف داریم. در واقع بدون نگاه کردن به مسیح نمی‌توان این مسابقه را آغاز نمود. این نقطه شروع زندگی مسیحی است و تداوم آن زمانی میسر می‌گردد که همچنان به عیسی نگران بوده بر او توکل کنیم. برای کسب پیروزی، هر روزه باید بر عیسی توکل کنیم همچنانکه در ابتدای ایمانمان رفتار نمودیم و این راز زندگی پیروزمندان مسیحی است.

ما باید مصمم باشیم که نه تنها به عیسی بعنوان پیشوا و حافظ ایمان بلکه بعنوان کامل کننده آن نیز بنگریم. ما باید مشتاق شنیدن این گفته او باشیم "آفرین بر تو ای غلام نیک متدین". عیسی تا به آخر امین بود. ما نیز می‌بایست "تا به آخر" نسبت به او متعهد بمانیم. زندگی مسیحی بسیار برتر از کسب صرفاً تجربه‌ای است. زندگی مسیحی حیاتی پویا است. ایمانداران اولیه را پیروان "آن طریق" می‌نامیدند. زمانیکه آنها به مسیح ایمان آوردند، طریق کاملاً تازه‌ای را برای زندگی خود اتخاذ کردند. اغلب این طریق با خود مشکلات و مشقتهایی را به همراه داشت. با وجود این آنها مصمم بودند تا به مقصود خود برسند. بعضی‌ها جلوی شیران افکنده شدند. عده‌ای دیگر زنده زنده سوزانده شدند ولی آنها به مسیح نگاه کردند و بخوبی دوره خود را به کمال رسانند.

در حالیکه چیزی به اتمام امسال باقی نمانده است، بیایید توجه خود را بر عیسی معطوف داریم. به او نگاه کنیم. اگر در زندگیتان چیزی هست که به شباهت مسیح نیست آنرا اعتراف کرده و از خدا بخواهید تا شما را از آن ظاهر سازد. به عیسی بنگرید. از خدا بخواهید تا در شما به قوت عمل کند تا به قامت و شباهت مسیح در آید. سال آینده را مسیح گونه آغاز کنید. تمامی توجه خود را بر او معطوف دارید و با این نیت مسلح شوید که این مسابقه روحانی را با نگاه کردن به مسیح به پایان ببرید. با پشت سر گذاشتن امسال، در حالیکه بر عیسی نگرانیم به استقبال سال جدید برویم.

دعای پیروزمندانۀ مسیحی

صفحه	عنوان
(۷۵)	رویای شما چیست؟
(۷۶)	دعای پیروزمند مسیحی چیست؟
(۷۷)	دعای پیروزمند مسیحی، دعای معمول مسیحی است
(۷۸)	بیداری و دعای پیروزمندانۀ
(۷۹)	بیداری با بالهای دعا فرود میآید
(۸۰)	دعا کردن - الگوی کلیسای بیدار
(۸۱)	دعا، بیداری و تاریخ
(۸۲)	ارتباط بین دعا، بیداری و بشارت
(۸۳)	دعا نسل بیایمان را آماده میسازد
(۸۴)	شفاعت کنندگان - قهرمانان پنهان آسمان
(۸۵)	دعا ایمانداران را شهامت میبخشد
(۸۶)	اشکهایی که قلب خدا را لمس میکنند
(۸۷)	دعا و زندگی تسلیم شده
(۸۸)	تسلیم شدن از طریق دعا
(۸۹)	پافشاری در دعا
(۹۰)	مشغولیت، دزد دعا
(۹۱)	دعا، غرور و فروتنی
(۹۲)	گناه در زندگی ایماندار مانعی برای دعا
(۹۳)	روابط گسسته یکی از موانع دعا
(۹۴)	دعایی که بر خدا متمرکز است
(۹۵)	عبادت و پرستش - ورود به حضور خدا
(۹۶)	دعا مطابق قلب خدا
(۹۷)	ملاقات یهوه پری در دعا
(۹۸)	دعا و ایمان
(۹۹)	در ابتدا او را بطلید
(۱۰۰)	دعا در پاسخ به قدوسیت خدا
(۱۰۱)	تعاقب قدوسیت در دعا

بخشش پاسخی به فیض خداست	(۱۰۲)
بخشش سبب آزادی عمل حضور خدا در زندگی می‌گردد	(۱۰۳)
دعا و هدایت شدن از جانب روح‌القدس	(۱۰۴)
هدایت خدا در دعا	(۱۰۵)
دعا و پیروزی بر شریر	(۱۰۶)
دعا و اسلحه نیرومند خدا	(۱۰۷)
دعا ما را برای جنگ روحانی تجهیز می‌کند	(۱۰۸)
اسلحه جنگ ما	(۱۰۹)
قدرت دعا	(۱۱۰)
امتیاز دعا	(۱۱۱)
اولویت دعا	(۱۱۲)
هدف دعا	(۱۱۳)
حالت ما در دعا	(۱۱۴)
دعایی که نسلهای آینده را تحت تأثیر قرار میدهد	(۱۱۵)
دعایی که بر ملتها تأثیر می‌گذارد	(۱۱۶)
دعایی که بر خانواده‌ها تأثیر می‌گذارد	(۱۱۷)
دعایی که آینده ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد	(۱۱۸)
دعا و جبران کردن	(۱۱۹)
دعای متحد جلال خدا را ظاهر می‌کند	(۱۲۰)
جلال خدا- انگیزه برای دعای ما	(۱۲۱)
دعا با قلبی تشنه و مشتاق	(۱۲۲)
دعا با قلبی مطیع	(۱۲۳)
دعا با یک قلب راست	(۱۲۴)
دعا در ایام کریسمس	(۱۲۵)
دعا با قلبی شکرگزار	(۱۲۶)

هم اکنون ما به دوران جدیدی قدم نهاده‌ایم، در تاریخ بشر تنها گروه معدودی از افراد فرصت داشته‌اند که چنین چیزی را تجربه کنند. ما از دیوارهٔ زمانی هزارهٔ دوم عبور کرده‌ایم، و این نخستین فرصت مناسبی است که شخص می‌تواند تمام روز را صرف تماشای مردمی نماید که در هر نقطه از جهان مشغول بزرگداشت ایام ورود به هزارهٔ جدید هستند. اما در این هزاره، قرن، دهه و سال جدید یک سؤال بسیار بزرگ پیش روی هر یک از ما قرار دارد، سؤال مزبور این است که رویای شما چیست؟ شما برای تدابیر زندگی خود، خانوادهٔ خود، جامعهٔ خود، ملت خود و دنیای خود چه رویایی دارید؟ کتابمقدس می‌گوید: «بدون رویا مردم می‌افتند.» در واقع کلیساها، خادمین و سازمانها نیز بدون برخوردارگی از رویا تلف می‌شوند. با این حال برخوردارگی از رویا به تنهایی کافی نمی‌باشد، زیرا ما نیاز داریم که از رویای خدا برخوردار شویم. ما نیازمند رویای کتابمقدسی هستیم، رویایی که به وسیلهٔ خدا در قلب ما شکل می‌گیرد. اشعای نبی در زندگی خود رویا داشت. کتابمقدس رویای این مرد را در باب ششم کتاب اشعیا به روشنی توصیف می‌کند. اشعیا رویایی سه گانه داشت. رویای او رویایی رو به بالا، رویایی درونی و همچنین رویایی رو به بیرون بود. من اعتقاد دارم که ما در آغاز هزارهٔ جدید به شدت نیازمند برخوردار شدن از رویایی همچون رویای اشعای نبی هستیم. کتابمقدس می‌گوید: «در سالی که عزیا پادشاه مرد، خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود و هیکل از دامن‌های وی پر بود» (اشعیا ۶: ۱). اشعیا در رویای رو به بالا «خداوند را میدید.» این بزرگترین رویایی است که ما در این دوران خاص از تاریخ به آن نیاز داریم. ما به مکاشفه‌های جدیدی از خداوند نیاز داریم. ما محتاج هستیم که مکاشفه‌ای از شخصیت و صفات او داشته باشیم. ما بیش از نیاز به بناهای بزرگتر و طرحهای حساب شده، به یافتن دید تازه‌ای از خداوند محتاجیم. احساسات ما می‌باید با او آشنا شوند، با او راه رویم و به او در جلالش بنگریم. اشعیا با مشاهدهٔ خداوند جلوس نموده بر تخت، او را در اقتدار و قدرتش مشاهده می‌کند. تخت خداوند نشان دهندهٔ مکانی است که اوج قدرت و اقتدار جهان در آن یافت می‌شود. ما به شدت نیازمند درک این واقعیت هستیم که خداوند هنوز بر تخت خود قرار دارد. او تخت خویش را ترک نکرده است. خداوند تمامی قدرت و اقتدار را در دست دارد. اما اشعیا علاوه بر قدرت و اقتدار خدا، او را در قدوسیتش نیز مشاهده می‌کند. کتابمقدس می‌گوید که فرشتگان مقرب، او را این گونه خطاب نموده می‌گفتند: «قدوس، قدوس، قدوس صباوت، تمامی زمین از جلال او مملو است» (اشعیا ۶: ۳). هر یک از زنان و مردان بزرگ خدا در طول تاریخ به نحوی خدا را در قدوسیتش شناخته‌اند. این واقعیت در مورد اشعیا صدق می‌نمود، و در مورد من و شما نیز صادق است. وقتی که اشعیا خدا را در پاکی مطلقش مشاهده کرد، خود را نیز در نور قدوسیت خدا مشاهده نمود و در حضور او شکسته شد. هر قدر که ما خداوند را بیشتر مشاهده کنیم، بیشتر متوجه می‌شویم که در واقع شباهتی به او نداریم. این نوع رویا شکستگی و اعترافهای صادقانه و عمیقی را به دنبال دارد. اما خداوند قلب شکسته و روح نادم را هرگز خوار نمی‌شمارد. در واقع او به دنبال یافتن چنین قلبی می‌باشد. قسمت نهایی رویای اشعیا دنیای اطراف او بود. اشعیا در ابتدا خداوند و نیز خود را مشاهده نمود و سپس به دنیای نیازمند و دردمند نگریست. قلب او شکست. او صدایی از جانب خدا شنید: «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» (آیه ۸). و اشعیا گفت: «لیک مرا بفرست!» (آیه ۸).

دعای پیروزمند مسیحی چیست؟

۱۳ / ژانویه / ۲۰۰۳

تعداد کثیری از مسیحیان مشتاق داشتن دعاهای پویا، نیرومند و ثمردار در زندگی خود هستند. با این حال بسیاری از ایشان خود را در این امر ناکام می‌یابند. اگر از یک عضو متوسط کلیسا سؤال شود که چه مدت زمانی را به دعا کردن اختصاص می‌دهند، به احتمال قوی از پاسخ دادن به این سؤال شرم خواهد داشت. این یک انتقاد نیست بلکه فقط بیان واقعیت است. با این حال دعا کلید رشد صمیمیت ما با خدا، و داشتن رابطه منطقی در سلوک نمودن با او را در دست دارد. دعای پیروزمندانه مسیحی چیست و ما چگونه می‌توانیم به مردان دعا و شفاعت‌کننده تبدیل شویم؟ این سؤال در واقع سه سؤال را در خود جای داده است: دعا چیست؟ دعای مسیحی چیست؟ و دعای پیروزمندانه چیست؟ برای برخورداری از موفقیت در دعا، ما می‌باید بدانیم که چه چیزی دعاست و چه چیزی دعا نیست. دعا یک وظیفه مذهبی نیست. دعا یک آیین و تشریفات رسمی مذهبی نیز نمی‌باشد. دعا جستجوی خدایی همچون بابائوئل در آسمان هم نیست. در تعریف ناب از دعا باید گفت که دعا به طور ساده رابطه صمیمی با خداست. دعا رابطه آن گروه از افراد با خداست که او را شناخته‌اند، و در پی شناخت بیشتر او هستند. دعا یک رابطه محبت و شنیدن با خدایی است که ما را آفرید و نجات بخشید. درک مفهوم واقعی دعا دیدگاه فرد نسبت به آن را دگرگون ساخته، او را قادر به انجام دعای پیروزمندانه مسیحی می‌سازد. بدون داشتن و درک این تعریف درست، دعا به جای یک عمل ماجراجویانه و پیروزمندانه به یک کار شاق، رنج آور و وظیفه صرف، مبدل خواهد شد. بدون شک خداوند اشتیاق دارد که ما از نوع نخست آن برخوردار شویم. من به میان انقلابها، جوامعی که نسل کشی در میان آنها حادث شده، و همچنین ملتی که به وسیله جنگها دریده گردیده‌اند، قدم گذاشته‌ام. با اعضاء مجلس، قضات بلند پایه و ارشد، اعضاء هیئت دولت، و یک نخست وزیر ملاقات داشته‌ام. با این حال باید صادقانه اعتراف کنم که هیچیک از آن تجربه‌ها، با شور و شعف تمام عیار و هیجانی که به هنگام ورود به حضور شاه شاهان و رب‌الارباب دارم، قابل قیاس نیستند. شادی بالاتر از این وجود ندارد که شخص با خالق این عالم رابطه‌ای صمیمی داشته با او گفتگویی معنی‌دار برقرار سازد. فکر کنید، خدایی که دنیا را در فضا آویخته است و ستارگان را در کیهان قرار داده، مشتاق است که با ما رابطه‌ای قلبی داشته باشد. آه! هیچ چیز نمی‌تواند با آن برابری کند.

دعای پیروزمند مسیحی دعای معمول مسیحی است / ژانویه ۲۰۰۳

ایمانداران، اغلب گلابه کرده می‌گویند: «من با اوقات دعای خود مشکل دارم و در کشمکش هستم.» بسیاری به من گفته‌اند، «دعا در زندگی من به یک عمل تشریفاتی بدل شده است.» یا «من به سختی دعای مستمر را در زندگی حفظ میکنم.» متوسط مسیحیان در روز سه تا چهار دقیقه دعا میکنند، و معمولاً این کار را بر سر سفره انجام می‌دهند. اما دعای معمول مسیحی، و دعای سنتی مسیحی دو چیز کاملاً متفاوت هستند. من دریافته‌ام که اغلب مسیحیان مشتاق هستند که به مردان دعا بدل شوند، لیکن آنها نمی‌دانند این کار را از کجا آغاز کنند. اما دعای پیروزمند مسیحی در واقع همان دعای معمول و عادی مسیحی است. در واقع این دعا هیچ چیز عجیب و غیر دستیافتنی در بر ندارد. شما باید بدانید که برای مبدل شدن به یک شفاعت کننده بزرگ، نیازی نیست که یک الهی دان بزرگ یا سخنران ماهر باشید، زیرا دعا ارتباط و مشارکت عقل و خرد نیست، بلکه ارتباط و شراکت میان دو قلب است، قلب خدا و قلب انسان. خداوند به دنبال هنرهای خطابت نیست، بلکه او در جستجوی قلوب فروتن می‌باشد. در واقع هر فردی که قلبی مشتاق محبت نمودن و شناخت خدا داشته باشد، واجد شرایط قرار گرفتن در صفوف سپاه شفاعت کنندگان اوست. برای اینکه بتوانیم دعاها را پیروزمندی در زندگی خود داشته باشیم، باید ماهیت دعا را درک نماییم. قدم اول در دعای پیروزمند مسیحی درک این واقعیت است که دعا دعوت فیض‌آمیز خدا برای هر یک از ما جهت ورود به حضور اوست. کتاب مقدس تخت خدا را «تخت فیض» توصیف می‌کند (عبرانیان ۴:۱۶). تنها راه ممکن جهت دسترسی به خدای مطلقاً قدوس از طریق فیض اوست. زمانی که ما این حقیقت بزرگ را دریابیم، دعاها را ما شکلی پویا خواهند یافت و سلامتی و شادی در اوقات دعای ما به وفور یافت خواهند شد. هر روز صبح من با شگفتی به حضور خدا می‌روم. با وجود اینکه رفتن من به حضورش فقط برای گرفتن چیزی از او نیست، خداوند من به من بیش از آنچه که بخواهم یا فکر کنم عطا می‌کند. من به جای وادار کردن و تحت فشار قرار دادن خدا برای انجام کاری، قلبم را تسلیم او می‌سازم. هدف از آمدن به حضور خدا یافتن شناخت عمیق از اوست. دعا تجربه نمودن حضور خداست. دعا روش عملی بسط رابطه محبت ما با «پدرمان، خدای قادر مطلق، سرور سلامتی و کسی است که بر تخت پادشاهی تمامی جهان تکیه زده است.» در دعای پیروزمند مسیحی چیزی خسته کننده یا تشریفاتی وجود ندارد. دعا، عملی پر شکوه و تهورآمیز است. دعا رابطه‌ای برای شناخت آن کسی است، که همه چیز را در مورد هر کسی و هر چیزی می‌داند. زمانی که ما شروع به بسط این دیدگاه در دعاهایمان می‌کنیم، از آن پس دعا به جای وظیفه به شادی، به جای مذهب به رابطه نزدیک، و به جای شکست به پیروزی مبدل می‌گردد. در آن هنگام شکرگزاری و پرستش جای احساس محکومیت و غرغر را می‌گیرد و در زندگی ما به امری معمول بدل می‌شود. بزرگترین مشخصه یک شفاعت کننده پیروزمند، محبت است. زیرا دعا به وسیله محبت جاری می‌شود و شفاعت کننده از محبت خدا تقویت یافته دلگرم می‌گردد. او محبت خدا را تجربه می‌کند، و این تجربه به محبت نسبت به خدا بدل می‌شود. فراتر از تمامی نکات ذکر شده، دعا مفهوم مشارکت و مراوده را نیز در بردارد. خدا محبت خویش را با ما به مشارکت می‌گذارد و ما نیز محبت خود را به او ادا می‌کنیم. دعا ارتباط و مشارکت دو قلب است. یعنی قلب خدا و قلب انسان. قلب خدا به طور مطلق پاک و قدوس است. قلب او توانای مطلق و ابدی است، اما قلب ما قلبی بسیار کوچک، ناپاک و از هر چیز فریبنده‌تر است. با این حال به وسیله خون مسیح این فرصت به ما عطا شده که به حضور او داخل شویم. آه! این دعای پیروزمندانه است. پس همین حالا این دعا را جهت شناخت خدا از طریق فیض او آغاز کنیم.

بیش از ۱۴۰ سال پیش چارلز هادون اسپرجن کشیش بزرگ بریتانیایی گفت: «سرانجام ایام طراوت و احیا از جانب خداوند بر سرزمین ما ریخته شده است. همه جا نشانه‌های فعالیت‌های بیداری و صداقت و صمیمیت فزاینده وجود دارد. روح دعا کلیساهای ما را ملاقات نموده است ... نخستین باد قدرتمند قبلاً به هنگام قرار گرفتن زبانه‌های آتش بر سر مبشران به وضوح تمیز داده شد.» روح دعایی که آقای اسپرجن آن را توصیه می‌کند، همواره ریشه‌ی تمامی بیداری‌های بزرگ کلیسای مسیح بوده است. شما به هر شکلی که عهد جدید را کاوش کنید یا به دالان تاریخ نظر بیافکنید متوجه خواهید شد که بیداری همواره دعا را پیش رو داشته است. در باب نخست کتاب اعمال رسولان کلیسا در یک جلسه دعا متولد گردید. در باب بعدی ۳۰۰۰ نفر به مسیح ایمان آوردند. در کتاب اعمال رسولان کلیسا دعا می‌کرد و دست خداوند حرکت می‌نمود. در کتاب مذکور مشاهده می‌کنیم که نخستین جنبش بشارتی نیز در یک جلسه دعا مولود می‌گردد. در این کتاب چندین مرتبه کلیسا قدم‌های رو به جلو و بزرگی بر میدارد، زیرا فرد یا گروه کوچکی از افراد مشغول دعا بوده‌اند. دعای پیروزمندانه بستر و زیربنای بیداری را پایه‌ریزی می‌کند. در سالهای اخیر من تحقیقات زیادی پیرامون بیداری‌های کتابمقدسی داشته‌ام. در طول این کاوشها دعا را همواره در قلب تمامی آنها کشف کرده‌ام. در ایام این بیداریها همواره عده‌ای بار روحانی یافته، دعا کردن را آغاز می‌کنند. آنها برای خدا و ایام تفقد او انتظار می‌کشند و خداوند ایشان را اجابت می‌کند. آنها با خدا ملاقات می‌کنند، و خداوند خود را بر ایشان مکشوف می‌سازد. اولین باری که من یک بیداری روحانی را از نزدیک تجربه نمودم، شاهد بودم که روح دعا در کلیسا و جلسه‌های بشارتی نفوذ کرده است. آن بیداری از یک کشیش آغاز شد. او از دعا کردن دست نکشید و تسلیم نشد. او علیرغم اوضاع ناخوشایند و دشوار حاکم، به دعا کردن ادامه داد. آنگاه یک روز حضور خداوند آمد. وقتی حضور خداوند آمد، همه چیز دچار دگرگونی گردید. جلسه‌های بشارتی که بر طبق برنامه می‌باید روز یکشنبه ترتیب داده می‌شدند به هفته بعد نیز کشانده شدند. ساختمان کلیسا گنجایش حضار را نداشت. رسانه‌های گروهی از «کارهای بزرگی که خدا انجام می‌داد» خبر دادند. معتادین از بدترین مراحل اعتیاد نجات می‌یافتند و از اسارت آزاد می‌شدند. دشمنان قدیمی و خونی در مسیح با یکدیگر برادر می‌شدند. زمانی که قوم خدا دعا کردند حضور او آمد. من سعی نخواهم کرد که شما را متقاعد سازم که بر تمامی علل و چگونگی تأثیر دعا واقفم. اما آن را به عنوان یک قانون روحانی شناخته‌ام. دعا یک واقعیت است. دعا و بیداری در تجلی جلال خداوند همواره با هم عمل می‌کنند. وقتی که حضور خداوند بیاید، جلال او نیز نمایان می‌گردد، و با نمایان شدن جلال خدا، رشد روحانی و کمی کلیسا تسریع می‌گردد. بیداری روحانی صید و حصاد بزرگ را به دنبال دارد و دعا نیز همواره مقدم بر بیداری‌های بزرگ کلیساست. دعا به مفهوم ساده صمیمیت با خداست. زمانی که ما با خدا رابطه‌ای صمیمی می‌یابیم در مسیر بیداری قرار گرفته‌ایم. انسان نمیتواند در صمیمیت با خدا باشد و نقاب مذهبی بودن را بر چهره بگذارد. دعای خالص توبه خالص را به دنبال دارد. توبه عمیق به روح خدا در زندگی ما آزادی عمل می‌بخشد. زمانی که این مهم تحقق یابد، ما قبلاً در مسیر بیداری قرار گرفته‌ایم. راجع به بیداری مطالب و سخنان زیادی می‌توان گفت. اما من به طور ساده یک چیز در مورد بیداری روحانی می‌دانم و نکته مزبور این است که بیداری همیشه با بالهای دعا فرود می‌آید. پس شما دعا کنید و سپس بایستید تا کار خدا را مشاهده کنید.

بیداری با بالهای دعا فرود می‌آید

۳ / فوریه / ۲۰۰۳

آن ایام یکی از پرباهت‌ترین دورانی هستند که من در زندگی مسیحی خود تجربه نموده‌ام. در آن روزها بود که من مفهوم واقعی روزه را در عمل آموختم، چیزی که قبلاً تنها به مفهوم عقلانی آن واقف بودم. در آن هنگام حتی اگر سعی می‌کردم هم قادر به خوردن چیزی نبودم. زمانی که صبحگاهان بیدار می‌شدم، مشتاق داشتن اوقات عبادت با نجات‌دهنده‌ام بودم. در آن هنگام حضور خدا آنچنان محسوس بود که شخص نمی‌تواند سپری شدن زمان را در حجره خلوت خود احساس کند. درست مثل اینکه زمان متوقف شده است. برای من آن روزها، روزهایی بودند که فردوس بر زمین مستقر شده بود. این اولین تجربه من از چیزی بود که بسیاری آن را «بیداری» می‌نامیدند. من در همان ایامی که بیداری روحانی در زندگی‌م پدید آمده بود، با تکس ازدواج کردم. در آن هنگام من از طرف یک کشیش که مرد خدا بود در مونرو لوئیزیانا دعوت شدم که هدایت یک گردهمایی بشارتی جوانان را بر عهده بگیرم. من سعی کردم ملاقاتهایی با گروه جوانان مورد بحث داشته باشم، اما با استقبال اندکی روبرو شدم. با این حال آن کشیش دوست داشتنی مرا تشویق نموده گفت: «من برایت دعا می‌کنم و خداوند کار شگفت‌انگیزی انجام خواهد داد.» ای کاش فقط من هم ایمان او را داشتم. گردهمایی بشارتی جوانان در عصر چهارشنبه در کلیسای کشیش یاد شده آغاز شد. اوایل سال ۱۹۷۰ بود و در آن ایام جوانان به یک باره از کلیسا غایب شدند. استفاده از داروهای روان‌درمانی در میان آنها شیوع داشت. جنگ ویتنام به شدت در جریان بود. بحرانهای نژادی در تزايد بودند و اشتیاق اندکی برای مسائل روحانی وجود داشت. اما کشیش مذکور به فرهنگ حاکم و یا موقعیتهای دشوار نگاه نمی‌کرد. او فقط به نجات دهنده خود چشم دوخته بود. او دعا کرد، دعا کرد و دعا کرد. او از تسلیم شدن امتناع ورزید. او همواره می‌گفت: «من دعا می‌کنم و خداوند کارهای شگفت‌انگیزی انجام خواهد داد.» اما در جلسه نخست عصر چهارشنبه هیچ اتفاق عجیبی رخ نداد. من آنچه در قلب داشتم را برای جماعت کوچک عصر چهارشنبه موعظه کردم. لیکن کسی به دعوت من پاسخ مثبت نداد. عصر پنجشنبه نیز با تمام قدرتم موعظه کردم، اما باز اتفاقی نیفتاد و هیچ کس به درخواستها و دعوتهای مکرر من پاسخ نداد. با این حال زمانی که جلسه به پایان خود نزدیک می‌شد یک مرد از میان جماعت برخاسته جلو آمد و با کشیش مشغول دعا شد. فرد مذکور سپس رو به جماعت ایستاد و از مردم و به طور خاص از جوانان حاضر در جلسه درخواست بخشش نمود. او اعتراف کرد که نمونه خوبی برای جوانان نبوده است. در همان لحظه که فرد مورد بحث در جای خود قرار گرفت، اتفاق خاصی به وقوع پیوست. من برای وصف رویداد مذکور نمی‌توانم جمله‌ای جز «خدا آن کلیسا را ملاقات کرد» به کار برم. قسمت مقابل منبر کلیسا مملو از مسیحیانی شد که نزد خدا فریاد برآورده، به گناهانشان اعتراف می‌کردند و از او طلب بخشش می‌نمودند. کلیسا در عصر جمعه از جمعیت پر شد. دست خداوند با قوت عمل نمود. عصر شنبه نیز همین وضع به وجود آمد. اما روز یکشنبه جمعیت بی‌سابقه‌ای در جلسه شرکت کردند. در آن هنگام آن مرد خدا بار دیگر به من نزدیک شده گفت: «سامی، این پایان بیداری نیست، بلکه فقط آغاز آن است. ما باید جلسات را یک هفته دیگر تمدید کنیم.» ما جلسات خود را ادامه دادیم. اما به علت کمبود فضا مجبور بودیم جلسات را در ساختمان دیگری برگزار کنیم. از این رو به محوطه دانشگاه نقل مکان کردیم. ساختمان نخست گنجایش استقبال کنندگان از جلسات را نداشت. از این رو ما به ساختمان دیگری منتقل شدیم. اما آن هم نمی‌توانست آن جمعیت را در خود جای دهد. به همین جهت ما به تدریج با چندین هزار نفر استقبال کننده به مرکز هنری شهر انتقال یافتیم. در آن جلسات یکی از بدنامترین دلالات مواد مخدر قلب خود را به مسیح سپرد. اکنون پس از سپری شدن سی سال هنوز آن خانم برای مسیح زندگی می‌کند. در آن جلسات بسیاری افراد از مشکلات نژادی آزاد شدند، و تعدادی از رهبران دو گروه نژادی رقیب به مسیح ایمان آوردند. تیر اول روزنامه محلی به صحبت از بیداری اختصاص یافت. اخبار ساعت شش از وقوع بیداری خبر داد و اکنون پس از گذشت سی سال من هنوز نامه‌ها و پیغامهایی از طریق پست الکترونیکی از افرادی که در آن جلسات نجات یافته‌اند، دریافت می‌کنم. آن جلسات با تعداد اندکی آغاز شدند و با هزاران نفر پایان یافتند. اما آن بیداری از یک کشیش فروتن، مقدس و اهل دعا آغاز شد. بیداری همواره از این طریق آغاز می‌شود. شما می‌توانید تاریخ بیداریهای بزرگ را بخوانید و با بررسی تاریخ مذکور درخواهید یافت که تمامی بیداریها بدون استثناء با بالهای دعای گروههای کوچک مردان و زنانی که به طور متحد دعا می‌کرده‌اند، فرود آمده‌اند. جلال خدا همیشه با بالهای دعا نازل می‌گردد.

دعا کردن - الگوی کلیسای بیدار

۱۰ / فوریه / ۲۰۰۳

کلیسای عهد جدید در یک جلسه دعا متولد گردید و با زنان و مردان دعا به راه خود ادامه داد. با وجود اینکه دعا در میان ایمانداران امروزی امری غیر متداول است، در میان ایمانداران قرن اول تجربه‌ای کاملاً عادی و جا افتاده بوده است. ما در باب نخست کتاب اعمال رسولان، کلیسا را در حال فریاد زدن در حضور خدا می‌بینیم. در باب سوم کتاب مذکور، رسولان در حالی با آن مرد لنگ مادرزاد روبرو می‌شوند که برای دعا کردن به سوی هیکل می‌رفتند. در باب چهارم کلیسا روی خدا را در دعا می‌طلبد. در تمامی قسمتهای کتاب اعمال رسولان، کلیسا در موقعیت اتکای مطلق بر خداوند دیده می‌شود. کلیسا در روزهای نخست تاریخ خود نه فقط دعا می‌کرد، بلکه رشد نیز می‌نمود. رشد کلیسا رشدی سریع بود. به طوری که کتاب مقدس بیان می‌کند که هزاران تن در یک روز به کلیسا اضافه می‌شدند. در واقع دعا همواره نیروی محرک و سوق دهنده‌ای در کلیسا بوده است. بیداریهای بزرگ روحانی همواره قهرمانان گمنامی داشته‌اند که در سکوت برای تحقق آن نهضتها دعا کرده‌اند. دعا همواره یک مخرج بی‌چون و چرا و عادی معادله کلیسای بیدار است. شور و علاقه تازه جهت بشارت به دنیای بی‌ایمان نیز در کلیسای بیدار متولد می‌گردد. در واقع کلیسا به طور معمول چنین طریقی را می‌پیماید. به طوری که ناگهان دچار رخوت گشته به خواب می‌رود. این شرایط همواره ناپاکی اخلاقی در زندگی و بی‌تفاوتی روحانی را به دنبال دارد. با این حال باید در نظر داشت با وجود اینکه احتمال خواب کلیسا همواره وجود دارد، روح‌القدس هرگز به خواب نمی‌رود. در این واقعه روح الهی شروع به برانگیختن بقیت وفادار می‌نماید، و این ایمانداران امین جهت بیداری و احیا نزد خدا فریاد برمی‌آورند، و خدا به فریادهای ایشان پاسخ داده مردان خدا را برمی‌انگیزد. آنها نیز به نوبه خویش با قدرتی احیا شده و اقتدار، کلام خدا را موعظه می‌کنند. در نتیجه کلیسای به خواب رفته شروع به حرکت نموده از خواب برمی‌خیزد. سپس گناهان اعتراف می‌شوند. قلوب ایمانداران پس از توبه قدرت می‌یابد. و محبت برای نجات دنیای گناهکار قلب آنانی که بخشش مسیح را تجربه نموده‌اند، لبریز می‌سازد. در نهایت افراد جدید بسیاری در ملکوت خدا متولد می‌گردند. طریق ذکر شده در بالا طریقی تاریخی است که بارها و بارها تکرار شده است. اما دعا همواره بنیاد تمام بیداریها بوده است. دعا بیان و سخن قلب فروتن است. دعا می‌گوید: «خداایا، من به تو محتاجم بدون تو من قادر به انجام کاری نیستم.» دعا اتکای مطلق بر خداست. از سوی دیگر بیداری تجلی فیض خدا بر قوم اوست. و این فیض همواره در قلوب فروتن آزاد گشته، عمل می‌کند. کتاب مقدس در این باره می‌گوید: «لیکن او فیض زیاده می‌بخشد. بنابراین می‌گوید: خدا متکبران را مخالفت می‌کند، اما فروتنان را فیض می‌بخشد» (یعقوب ۴: ۶). خدا از غرور نفرت دارد، لیکن با فروتنی با مهر و رحمت برخورد می‌کند، کلیسایی که دعا می‌کند پایه‌های کلیسای بیدار را بنیان می‌نهد. در سال ۱۹۷۸ من به شبانی یک کلیسای کوچک در آلمان انتصاب شدم. کلیسای مذکور، کلیسای باپتیست هان نام داشت. هان شکل کوتاه کلمه آلمانی «هانچن» به معنی جوجه است. در واقع من به شبانی کلیسای جوجه باپتیست در شهر جوجه نصب شده بودم! کلیسای مذکور یک جماعت کوچک کلیسایی بود که اغلب اعضای آن را خانواده‌های نظامیان آمریکایی تشکیل می‌دادند. در آن سال قلب من با مشاهده بی‌تفاوتی روحانی در کلیسای مورد بحث شکست. در آن هنگام من تصمیم گرفتم که گروهی را گردآورده، دعا را به ایشان تعلیم دهم. در همین راستا ملاقات هفتگی با ۱۵ تا ۲۰ نفر از ایشان را آغاز کردم. زمانی که این افراد فرصتی را به عبادت شخصی با خدا اختصاص دادند، او کار خود را به طرز عمیقی در قلب ایشان آغاز نمود. بدین ترتیب دعا به نقشه مقدماتی ما برای بشارت به جانهای گمشده مبدل گردید. وقتی که خدا به شکل عمیقی در زندگی افراد مذکور و خانواده‌های ایشان کار کرد، ما رشد انفجاری کلیسا را تجربه نمودیم. در واقع در عرض چند ماه، برای جا دادن افراد تازه وارد ما به اجبار منبر را از نمازخانه کلیسا خارج کردیم، تا آن را در جای وسیعتری قرار دهیم. چیزی نگذشت که ما مجبور به شروع جلسات عبادتی متعدد شدیم. و پس از مدتی مجدداً مجبور شدیم که جلسات عبادتی عصر یکشنبه را در سالن دبیرستان محلی برگزار کنیم. ما دعا کردیم و دست خدا به حرکت درآمد. وقتی که دست خدا به حرکت درآمد، ما نمی‌توانستیم پاسخگوی نیاز خیل افراد گرسنه و تشنه کلام او باشیم. به راستی چه اتفاقی افتاد؟ آری، ایمانداران چه زن و چه مرد دعا کردند، و روح خدا مجال کار کردن یافت. این همان چیزی است که در کلیسای اولیه نیز به وقوع پیوست. خدا تغییر نکرده است. شاید شیوه متفاوتی را به کار گیرد، اما اصول کار او همچنان پا بر جا هستند. کلیسایی که دعا می‌کند، کلیسای بیدار را به وجود خواهد آورد.

دعا نه تنها در دوران ثبت کتابمقدس سبب پدید آمدن بیداری گردیده، بلکه نکته آغازین هر بیداری بزرگ دیگر تاریخ کلیسا نیز بوده است. در آغاز قرن هیجدهم دست خداوند، با قدرت بر جان و سلی و جورج وایتفیلد قرار گرفته بود. خداوند این افراد را به کار برد تا ایشان گروههای کثیری از مردم را وارد ملکوتش سازند. آقای وایتفیلد به طور خاص از جانب خداوند به کار گرفته شد تا جرعه بیداری را در همان دوره آغازین تاریخ ایالات متحده روشن نماید. آرنولد دالیمور نویسنده زندگینامه وایتفیلد شرح ماجرا را چنین می‌نویسد. آقای وایتفیلد می‌گفت: «نه تنها صبح زود، ظهر، عصر و یا نصف شب، بلکه در تمامی روز عیسای مبارک قلب مرا ملاقات کرده و به آن تازگی و طراوت می‌بخشد. اگر آن درختان نزدیک استون هاوس می‌توانستند صحبت کنند، به شما می‌گفتند که من و همراهانم در آنجا چه لذاتی در حضور خدای مبارک داشتیم ... عظمت و قدرت بیکران خدا چنان بر من استیلا یافته بود که مرا وادار ساخت در حضورش بر زمین افتاده جانم را همچون کاغذ سفیدی به دستهایش تسلیم کنم، تا آنچه مد نظر دارد را بر آن بنگارد. پیامد چنین دعایی چه خواهد بود؟ وایتفیلد توضیح می‌دهد که خداوند به چه شکلی قلوب مردم را شیفته خود ساخته بود: «من تقریباً پنج بار در هفته موعظه می‌کردم، با این حال تعداد جمعیت در حال رشد بود و تا حد امکان بیشتر و بیشتر می‌شد. دیدن مردمی که به میله‌های جایگاه ارگ آویخته بودند، و برای شنیدن موعظه از نردهای کلیسا بالا می‌رفتند، چیز شگفت‌انگیزی بود. ازدحام این افراد باعث می‌شد که هوای کلیسا بسیار گرم شود و بخاری که از نفس آنها پدید می‌آمد از ستونها به شکل قطره‌های آب به پایین سرازیر می‌شد. اکثر اوقات در همان حال که عده‌ای به جهت نیافتن جای خالی از کلیسا خارج می‌شدند، گروهی دیگر در حال وارد شدن به کلیسا بودند.» سر بیداری عظیم ۱۷۰۰ در این واقعیت نهفته بود که خدا تعدادی مرد و زن اهل دعا، یافته بود. اما خداوند تغییر نیافته است، او امروز مشتاق انجام کارهای به مراتب شگفت‌انگیزتری از گذشته است. اما تنها سؤالی که باقی می‌ماند این است که آیا ما تغییر نیافته‌ایم؟ اینک در ایامی به سر می‌بریم که ما را متمایل به پذیرش تفکری خاص نموده است. این تفکر دستیابی به دنیای بهتر را به جای توکل به قدرت خدا، در به کارگیری استعداد و قوه نبوغ انسانی می‌داند. با این حال من دریافته‌ام که تمامی کلیساهایی که در قسمت‌های مختلف کره خاکی ما در حال رشد می‌باشند، کلیساهای دعا هستند. همین هفته گذشته من در کلیسای بزرگ پرزبیتری شهر قاهره، پایتخت کشور مصر بودم. کلیسای مذکور در حال تجربه یک رشد فوق‌العاده است. تقریباً هفت هزار نفر در طول هفته در جلسه‌های این کلیسا حضور می‌یابند. جلسه‌های متعددی در روزهای مختلف هفته در کلیسای مورد بحث برگزار می‌شوند. وقتی که من از یکی از رهبران ارشد کلیسا علت رشد سریع ایشان را جویا شدم، او نخستین دلیل رشد سریع را «مرد دعا» بودن نخستین کشیش کلیسای مزبور دانست. این واقعیت نه تنها در کشور مصر بلکه در هند نیز صادق است. هم اکنون تعداد اعضای کلیسای بزرگ باپتیست حیدرآباد هند به ۱۰۰۰۰ نفر بالغ شده است. این کلیسا در شهری واقع شده که اکثر جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، اما کشیشی که این کلیسا را تاسیس نمود، بنیاد آن را بر دعا نهاد. وقتی که شما وارد محوطه کلیسا می‌شوید متوجه برجهای دعا می‌گردید. شما در برجهای مذکور ایماندارانی را می‌یابید که شبانه روز در حال دعا و طلبیدن روی خدا هستند. خدا هنوز بر تخت خود نشسته است. او تغییر نکرده است. اگر امروز هم قوم خدا روی او را بطلبند، او ایشان را احیا خواهد نمود. این یک واقعیت اثبات شده تاریخی است و برای امروز هم صدق می‌کند. کتابمقدس می‌گوید: «و اگر قوم من که به اسم من نامیده شده‌اند متواضع شوند، و دعا کرده طالب حضور من باشند، و از راههای بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود و گناهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان را شفا خواهم داد» (۲ تواریح ۷: ۱۴). خداوند تغییری نکرده، او همانطور که در طول تاریخ عمل نموده امروز هم قوم خویش را احیا خواهد ساخت. اما تنها شرط موجود برای برخوردار شدن از عمل الهی این است که شما باید دعا کنید.

این نخستین تجربه من بود. اخباری راجع به حرکت دست قدرتمند خدا در رومانی شنیده بودم. اما زمانی که به آنجا قدم گذاشتم، یعنی مکانی که حضور خدا در میان قومش تجلی یافته بود، به شدت تحت تأثیر قرار گرفتم. من قبلاً راجع به بیداریهای بزرگ روحانی مطالبی خوانده بودم، و تصور می‌کنم که آنها می‌باید چیزی شبیه آنچه که من در اورادای رومانی دیدم، بوده باشند. در رومانی ساعتها قبل از آغاز جلسه عبادتی کلیسا، مردم دور هم جمع می‌شدند تا دعا نموده روی خدا را بطلبند. زمانی که جلسه در شب آغاز می‌شد کلیسا مملو از جمعیت بود، مردم در سه یا چهار ردیف پهلو به پهلو در راهروها سر پا ایستاده بودند. آنها دور تا دور منبر را پر کرده و حتی در خیابان نیز جمع شده بودند. سال ۱۹۸۰ بود، در آن هنگام ایمانداران رومانی تحت جفا بودند. برخی از مسیحیان شغل خود را به خاطر ایمان داشتن به مسیح از دست داده بودند. گروهی مورد ضرب و شتم قرار گرفته، عده‌ای دیگر نیز در زندان بودند. بسیاری از شاهدان امور اعتقاد داشتند که مسیحیان رومانی سختترین جفا را در میان کشورهای اروپای شرقی متحمل شده بودند. با این حال به نظر می‌رسید که حرکت و کار روح‌القدس در رومانی امری توقفت‌ناپذیر است. من هرگز موعظه‌ای را که در آن ایام در کلیسای بزرگ باپتیست عمانوئیل انجام دادم از یاد نخواهم برد. در آن جلسه عبادتی تعداد کثیری از مردم به مسیح ایمان آوردند. اما در پایان جلسه آن شب، یکی از رهبران کلیسا نزد من آمده پرسید: «برادر سامی آیا خداوند امشب کار کرد؟» من از سؤال او متعجب شده پرسیدم: «آیا تو ندیدی که کلیسا چگونه از قلوب تشنه مملو و احاطه شده بود؟ آیا تو ندیدی که آن گروه بزرگ به پیغام موعظه شده پاسخ مثبت داده، خود را تسلیم خداوند نمودند؟ چرا این سؤال را از من می‌پرسی؟» آن مرد خدا لبخندی زد و به سادگی گفت: «آه، در آن هنگام من در نمازخانه نبودم، زیرا زمانی که شما مشغول موعظه بودید من به اتفاق صد نفر دیگر از برادران ایمانداران در یکی از اتاقها مشغول دعا بودیم. در اتاقی دیگر نیز صد نفر از خواهران ایماندار به هنگام موعظه شما مشغول دعا بودند.» با شنیدن این حرف من ساکت و متحیر شدم. زیرا تا آن زمان من هرگز موعظه‌ای انجام نداده بودم که دویست نفر مرد و زن پشت سر آن، مشغول دعا بوده باشند. پس جای تعجبی باقی نمی‌ماند که چرا آن تعداد کثیر، قلب خود را تسلیم مسیح کردند. بیداری کلیسای رومانی سالها قبل زمانی که یکی از شبانان، ایمانداران کلیسای خود را به توبه و طلبیدن روی خدا ترغیب نمود، آغاز شد. او ایشان را تعلیم داد تا اسامی افرادی که نیاز به مسیح دارند را ثبت کرده برای نجاتشان دعا کنند. بدین ترتیب ایمانداران، دعا برای نجات بی‌ایمانان، جفا کنندگان، دوستان، اعضا خانواده و همکاران خود را آغاز کردند. بیداری در قلوب قوم خدا متولد گردید و بسیاری از غیر مسیحیان به مسیح ایمان آوردند. در نتیجه کلیسای مورد بحث به تدریج بزرگترین کلیسای بشارتی اروپا گردید. تولد و رشد این جنبش بشارتی در نتیجه بیداری روحانی حاصل گردید، و بیداری روحانی نیز پیامد و ثمر دعاهای قوم خدا بود. تمامی صیدهای بزرگ جانها در تاریخ کلیسا به همین رویه صورت پذیرفته‌اند. کلیسای اورشلیم نیز مطابق آنچه که در کتاب اعمال رسولان راجع به آن نوشته شد، به همین طریق و شکلی سریع و پویا رشد نمود. کتابمقدس در این باره می‌گوید: «و چون ایشان دعا کرده بودند مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح‌القدس پر شده کلام خدا را به دلیری می‌گفتند(اعمال ۴:۳۱). در این قسمت از کتابمقدس چهار رویداد قابل تأمل ثبت شده‌اند. نخست آنکه ایشان دعا کردند. دومین مورد این بود که خدا همه چیز را به لرزه در آورد. سومین نکته تمامی آن افراد از روح‌القدس پر گشتند، و سرانجام آنها قدرت تازه یافتند تا بتوانند کلام خدا را با شجاعت بیان کنند. در قسمت فوق آخرین پیامد دعا، بشارت دادن بود. زمانی که ما به خدا نزدیک می‌شویم، حضور او ما را پر می‌سازد. او محبت است و محبت کامل ترس را بیرون می‌کند. به همین دلیل شاگردان قادر گشتند که به دلیری کلام را اعلام نمایند. آنها در حضور خدایی بودند که به طور مطلق محبت است و ترس از حضور محبت الهی می‌گریزد. از همین رو کلیسایی که دعا می‌کند همواره به یک کلیسای بشارتی مبدل می‌گردد. بشارت و بیداری یک موضوع واحد و مشابه نیستند، اما زمانی که ما دعا می‌کنیم، قبلاً در مسیر بیداری قرار گرفته‌ایم. وقتی که بیداری روحانی حقیقی پدید آمده، حفظ می‌گردد، بشارت فوق طبیعی ثمره طبیعی آن است.

من امروز دوشنبه به مقصد اسکاتلند پرواز خواهم کرد تا در همایشی راجع به نیاز به بیداری روحانی موعظه کنم. در آخر هفته نیز به اتیوپی خواهم رفت، تا در یک جلسهٔ بشارتی بزرگ در یکی از شهرهای کشور مزبور که در نزدیکی مرز آن کشور با سودان واقع شده است، موعظه کنم. علت سفر مجدد من به اتیوپی اتفاقی است که سال قبل در آن کشور به وقوع پیوست. در آن سال خداوند به طرز شگفت‌آوری در آنجا کار کرد. در آن هنگام آنچه که در آن کشور دیدم و تجربه نمودم، مرا بسیار تحت‌تأثیر قرار داد. اتیوپی قبلاً به مدت ۱۹ سال تحت تسلط کمونیستها بوده است. اما زمانی که دوران آزادی عبادت و مذهب نیز فرا رسید مسیحیان انجیلی خود را گرفتار شقاق و دودستگی یافتند. در نتیجه به مدت ۲۶ سال هیچگونه جلسه بزرگ بشارتی در آدیسابابا برگزار نگردید. پس از این دوره طولانی یک کشیش رواندایی به نام ژوزف به اتیوپی رفت و با رهبران کلیسا در مورد خدمات مؤسسه ما صحبت نمود. کشیش مذکور خود مرد دعا بود و به کوله‌باری از تجربه و پاسخهای دعا تجهیز شده بود. او قبلاً در شرایط سخت کشورهای رواندا و بروندی باز شدن درها توسط خداوند را مشاهده کرده بود. ژوزف می‌دانست که هیچ چیز برای خدا مشکل نیست. بعد از اینکه با رهبران کلیسا در مورد رفتن من به اتیوپی صحبت شد، ایشان دعا کردند. و پس از دعا، اطمینان یافتند که سفر من به اتیوپی و تشکیل یک جلسه بزرگ بشارتی در اراده خداوند است. بدین ترتیب من به کشور مورد بحث رفتم و در آنجا عملکرد شگفت‌آور روح خدا را مشاهده کردم. در آن هنگام ایمانداران به شدت مشتاق و منتظر ریخته شدن روح‌القدس بودند. آنها دعا کردند. و سپس عملکرد دست قدرتمند خدا را نظاره نمودند. بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر در جلسات بشارتی چهار روزه ما شرکت کردند، و هزاران تن قلب خود را به مسیح سپردند. در طول جلسات، مسئله‌ای در جریان بود که علت کار شگفت‌انگیز خدا در آنجا به شمار میرفت. جلسه در زمین فوتبال برگزار می‌شد. اما من متوجه شدم در پشت سر ما مکانی وجود دارد که دویست نفر مرد را در خود جای داده است. هر ۴۵ دقیقه این دویست نفر مرد جای خود را به دویست نفر دیگر می‌دادند، و این کار چهار مرتبه دیگر تکرار شد. پس از اتمام جلسه من از یکی از کشیشان حاضر در مورد آن ۲۰۰ مرد که هر ۴۵ دقیقه جای خود را به ۲۰۰ مرد دیگر می‌دادند، سؤال کردم. او در پاسخ من گفت: «آنها مردان دعا هستند، در طبقه زیرین ورزشگاه مکانی وجود دارد که ۲۰۰ نفر را در خود جای میدهد. در آنجا ۲۰۰ نفر در حال دعا هستند و هر ۴۵ دقیقه یک گروه ۲۰۰ نفری دیگر جایگزین ایشان می‌شود.» پاسخ سوالم مرا بسیار تحت‌تأثیر قرار داد. این بدان معنی بود که هر بار که من موعظه می‌کردم ۸۰۰ نفر برای آن دعا می‌کردند. بنابراین جای تعجبی باقی نمی‌ماند که چرا خداوند به آن شکل و با آن دست قوی کار می‌کرد. بشارت دادن در دنیای گناهکار کاری در اراده خداوند است، و او به آن رغبت دارد. کتابمقدس به روشنی بیان می‌کند که خداوند دنیای گمشده و در حال زوال را دوست دارد. خداوند دنیا را دوست دارد، از این رو ایمانداران نیز می‌باید دنیای گناهکار را دوست داشته باشند. زمانی که این مهم تحقق یافت ما به جهت آنانی که به شناخت نجات‌دهنده نائل نشده‌اند، تضرع نموده اشک خواهیم ریخت. دعا سرّ توسعه بشارت است. دعا صمیمیت و نزدیکی با خداست. زمانی که ما با خدا رابطه‌ای صمیمی می‌یابیم، مشتاق و خواهان گسترش ملکوت خدا در قلوب و زندگی مردم دنیا می‌شویم. روش کار خدا همواره به کارگیری مردان و زنان فروتن، مقدس و اهل دعا در کار بشارت است. خداوند امروز نیز در جستجوی این قبیل افراد است، زیرا دعا قلب نسل بی‌ایمانان را آماده می‌سازد. عیسیای مسیح فرمود: «کسی نزد من نمی‌تواند آمد، مگر آنکه پدر من آن را بدو عطا کند» (یوحنا ۶: ۶۵). اگر ما موفق به صید جانها برای مسیح می‌شویم به این دلیل نیست که معامله‌گری توانا یا سخنوری ماهر هستیم. در واقع این روح‌القدس است که مردم را بسوی نجات‌دهنده جلب می‌کند. دعا سبب می‌شود که روح‌القدس دیوارها و موانع روحانی بنا شده در قلوب دنیای گمشده و در حال زوال را فرو ریزد. سبک و شیوه کار خدا هنوز عوض نشده است. او هنوز هم در جستجوی مردان و زنان فروتن، مقدس و اهل دعاست. زمانی که خداوند چنین فردی را می‌یابد، مراقب باشید زیرا تمامی خزائن آسمان باز می‌شوند و افرادی که گرفتار نابینایی روحانی هستند بینا خواهند شد، شکسته دلان التیام خواهند یافت.

لحظه‌ای تاریخی بود. هزاران نفر در بلتسی مولدوا در ورزشگاه فوتبال گردآمده بودند تا برای نخستین بار پیغام انجیل را بشنوند. در آن هنگام مولدوا هنوز قسمتی از شوروی سابق به شمار می‌رفت. در آنجا مسیحیان تحت جفا بودند. زندگی دشوار بود. مردم به وسیله الحاد حاکم شستشوی مغزی شده بودند. با این حال مسیحیان دعا می‌کردند که خداوند درها را بگشاید، و آن روز همان روزی بود که او این مهم را به انجام رساند. زمانی که برای اعلام پیغام انجیل برخاستم، بسیار هیجان زده و دلواپس بودم. سؤالهای متعددی به ذهنم هجوم آورده بودند. مردم چه فکر می‌کنند؟ آیا آنها به دعوت علنی برای پذیرش مسیح پاسخ خواهند داد؟ چندین سال قبل، من به علت اینکه با دانشجویان کشور شوروی سابق راجع به عیسی صحبت کرده بودم، از آن کشور اخراج گردیدم. حال در این لحظه‌های تاریخی من به جهت اعلام هدیه عظیم نجات خدا، در این مکان ایستاده بودم. در عصر آن روز پس از خاتمه پیغام، من از مردم دعوت کردم که خود را تسلیم مسیح نمایند. در ابتدا از ایشان درخواست کردم که در صورت داشتن تمایل به این کار، دست خود را بلند کنند تا برای ایشان دعا کنم. اما هیچ کس دست خود را بلند نکرد. با مشاهده اوضاع من دعا کرده گفتم: «ای خداوند حال چه باید بکنم؟» چنین به نظر رسید که روح القدس در قلب من زمزمه کرده گفت: «اصرار بکن. اصرار بکن.» پس از مردم دعوت کردم که در صورت داشتن تمایل به تسلیم زندگی خود به مسیح و پیروی او جلو منبر حاضر شوند. اما بار دیگر کسی به دعوت من پاسخ نداد. من مرتبه‌ای دیگر دعا کردم و بار دیگر چنین به نظر رسید که خداوند خاطر نشان نمود که بر اوضاع مسلط است. در این هنگام من زنی را دیدم که به تنهایی از جای خود برخاست. از ظاهر او معلوم بود که یک زن روستایی فقیر است. آن زن دسته گلی به همراه داشت. او تمام مسیر مملو از جمعیت ورزشگاه تا منبر را به تنهایی طی نمود. سپس دسته گل را به من داد و در مقابل منبر زانو زده، نزد خداوند فریاد برآورد. در همان حال که این زن دعا می‌کرد من متوجه گروههای ده، بیست، پنجاه و صد نفری شدم که از جا برخاستند، تا به دعوت تسلیم کردن زندگی به مسیح، پاسخ مثبت دهند. یک منظره شگفت‌انگیز و پرازش برای نگرستن خلق شده بود. قریب به ۲۵۰۰ نفر زندگی خود را در عصر آن روز تسلیم مسیح کردند. شجاعت آن زن روستایی تهی دست مرا به شدت تحت تأثیر قرار داده بود. از این رو در نشریه موسسه خودمان حکایت مزبور را به چاپ رساندم. در کنار مطلب مذکور ما عکسهایی نیز از وقایع آن روز ورزشگاه مولدوا چاپ کردیم. مدت زمان زیادی از توزیع روزنامه نگذشته بود که یک خانم که به اتفاق همسر من در یک گروه دعا شرکت دارند، به من زنگ زد. او به من گفت: «سامی آیا می‌توانم به دفتر شما بیایم؟ چیزی هست که باید آن را به شما نشان دهم.» فرد مذکور بلافاصله به دفتر من آمد. او دفتر ثبت دعاها را نیز به همراه داشت. آن زن در دفتر مذکور توضیح داده بود که خداوند به چه شکلی او را و او می‌داشت که هر روز دعا کند. او به مدت دو ماه برای جلسه بشارتی ما در مولدوا دعا کرده بود. در آن هنگام خدا در قلب او نهاده بود که برای یک زن فقیر روستایی دعا کند تا شجاعت انجام آن کاری را که خدا از او خواهد خواست را بیابد. بنابراین او این موضوع را در دعاها روزانه و مستمر خود به حضور خداوند می‌برده است. من متحیر شده بودم. یک زن در سن آنتونیوی نگزاس دعا می‌کند و خدا یک ملت را تکان می‌دهد. دعا قلب یک زن روستایی را آماده می‌کند و خداوند یک معجزه انجام می‌دهد. من اعتقاد دارم که ما در آسمان قهرمانانی حقیقی را کشف خواهیم کرد که الزاماً از شخصیت‌های بزرگ بالای منبر نخواهند بود. آنها الزاماً اشخاص معروفی نزد مردم نخواهند بود، اما بدون شک در نزد خدا اینگونه خواهند بود. آنها اشخاصی خواهند بود که در حجره نمانند خود در دعا کردن درنگ نموده‌اند.

اگر شما رویایی داشتید که حقیقتاً می‌توانست بر جهان تاثیر بگذارد، برای تحقق بخشیدن به آن چه می‌کردید؟ امروزه روشهای مدیریت و رهبری احتمالاً توصیه خواهند کرد که اولین قدم در این راه یافتن گروهی متشکل از افراد خلاق و شایسته است تا رویای خود را با آنها در میان بگذاریم. ما احتمالاً به دنبال باهوشترین و بهترین اشخاصی خواهیم بود. ممکن است برای پیدا کردن چنین افرادی به مؤسسات بزرگ آموزشی یا کادر تخصصی شرکت‌های موفق مراجعه کنیم. با این حال ما مشاهده می‌کنیم که عیسی هیچ کدام از این کارها را نکرد. او به کنار دریا رفت و ماهیگیران ساده و فقیر را دعوت نمود. یک ماهیگیر دربارهٔ عوض کردن دنیا چه می‌داند؟ یا یک باجگیر دربارهٔ ارتباط با یک دنیای سقوط کرده چه می‌داند؟ چرا عیسی افرادی عادی را برای چنین مأموریتی غیر عادی انتخاب فرمود؟ چرا او چنین کار فوق‌العاده‌ای را به مردان و زنان عامی سپرد؟ مسؤولیت تبشیر جهان مهمترین مسؤولیتی بود که می‌توانست به یک گروهی واگذار شود. ببینید که او چه کسانی را برگزید. یک شکاک، یک انکار کننده، مردان و زنانی که در آن لحظات بحرانی زندگی او، یعنی لحظاتی که او می‌باید برای گناه جهان می‌مرد، در آن نزدیکی یافت نشدند. چرا او آنها را برگزید و چرا آنها تا این حد موفق بودند؟ اگر این گروه نخست، آنچه را که عیسی به ایشان سپرد به انجام نمی‌رسانیدند، مسیحیت در همان ابتدای کار متوقف میشد. ولی حقیقت عکس این است. طریقه‌های خدا از طریقه‌های جهان متفاوتند. عیسی انقلابیترین نهضت شناخته شده در تاریخ بشر را بوجود آورد. میلیاردها انسان به سبب آنچه در قرن اول میلادی اتفاق افتاد، به او ایمان دارند و به نام او معترفند. او مردان ترسو را خواند و از آنها غولهایی شجاع ساخت. روش کار او از روش کاریهایی که توسط رهبران بسیاری از کلیساهای ما اتخاذ می‌گردند، متفاوت بود. نقشهٔ او انتظار کشیدن بود. انتظار کشیدن؟ بله. آنها می‌باید منتظر وعدهٔ پدر می‌ماندند تا از اعلیٰ به قوت او آراسته شوند. مسیح به شاگردانش فرمود: «لیکن چون روح القدس بر شما می‌آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان» (اعمال ۱:۸). زبان یونانی در توصیف قدرت داده شده به این دسته از مردان و زنان عامی بسیار روشن است. کلمه یونانی به کار رفته در این قسمت «دونامیس» می‌باشد، که ما کلمه «دینامیت» را از آن اخذ کرده‌ایم. آن قدرت، قدرتی انفجاری بود که به حواریون مسیح داده شد، و آنها را قادر ساخت امپراتوری رم را دگرگون سازند. ولی شاید مرموزترین کلمه‌ای که در این باب به کار رفته کلمه «مارتوس» است. این کلمه یونانی «شاهد» ترجمه شده است. کلمه مارتوس در «فرهنگ استرانگ» بطور تحت‌اللفظی و قضائی «شاهد» و بطور تمثیلی و تشبیهی «شهید» معنی گردیده است. این قدرت انفجاری روحانی به کسانی داده می‌شود که منتظر خداوند می‌باشند و به قدری نیرومند است که ترسوترین انسانها را تبدیل به دلیرترین افراد برای مسیح می‌سازد، که تا پای مرگ می‌ایستند. و بسیاری از کسانی که آن کلمات را شنیدند حاضر بودند برای انتشار انجیل جان خود را فدا کنند. به همین دلیل است که دعا اهمیت بسیار دارد. دعا صمیمیت با خداست و وقتی که ما در یک شراکت عمیق خدا را ملاقات می‌کنیم محبت کامل او هر نوع ترس را از وجود ما بیرون می‌راند. ترسی باقی نمی‌ماند که انسان به ما چه می‌تواند بکند، چون ما آن «دونامیس» را برای تبدیل شدن به یک «مارتوس» داریم. وقتی عیسی یک گروه از مردم را انتخاب کرد تا جهان را دگرگون سازد مردان و زنانی را یافت که ساده، فروتن، مقدس و اهل دعا بودند، و به وسیلهٔ آنها جهان را تکان داد. خدا با شخص ساده‌ای که دعا می‌کند بهتر از نوابغی که هیچ چیز از صمیمیت با خدا نمی‌دانند کار می‌کند. این فلسفه ممکن است در جلسات هیئت‌های عالی رتبه این دنیا موثر واقع نگردد، ولی قطعاً در بالاخانه اورشلیم موثر واقع گردید. منتظر بمانید! دعا کنید! و ببینید چه اتفاقی می‌افتد.

اشکهایی که قلب خدا را لمس می‌کند

۲۴ / مارس / ۲۰۰۳

اگر وقایع تاریخ کلیسا را بررسی کنید متوجه خواهید شد کسانی که در مقیاسی وسیع توسط خدا به کار برده شده‌اند مردان و زنان دعا بودند. آنها آموخته‌اند در خلوت دعای خود انتظار بکشند و بگذارند خدا قلب خود را با آنها سهیم گرداند. آنها اشخاصی بوده‌اند که قلبشان مشتاق همان چیزهایی است که خدا هم به آنها اشتیاق دارد. ژرژ مولر در سال ۱۸۹۹ در «بريستول» کار و خدمت در بین بچه‌های یتیم را آغاز نمود. او برای رفع تمامی نیازهای آنها بر خداوند توکل نمود. او هرگز از کسی تقاضای پول نکرد، با این حال برای هزاران کودک، سرپناه، لباس و غذا تهیه نمود. ژرژ مولر در اواخر عمر خود گفت که به غیر از دو تن، تمامی افرادی که برای نجاتشان دعا می‌کرده، اینک عیسای مسیح را به عنوان نجات دهنده خود پذیرفته‌اند. وقتی مولر فوت نمود آن دو نفر نیز شخصاً عیسای مسیح را تجربه کردند. دیوید برانیرد در سال ۱۷۰۰ در قسمتهای شمال شرقی ایالات متحده در بین قبایل سرخ پوست خدمت می‌کرد. درباره او نقل کرده‌اند که به قدری دعای خود را برای سرخ پوستان طول میداد که برفهای زیر پای او آب می‌شدند. او وسیله‌ای در دست خدا بود تا بسیاری را به معرفت نجات دهنده سوق دهد. وقتی ضربان قلب ما با قلب خدا یکی شود، او برای آن چیزهایی که ما دعا و شفاعت نموده‌ایم، فوق از تصورمان عمل خواهد کرد. قلب خدا برای دنیای گمراه و مرده می‌شکند. وقتی قلبهای ما نیز همین بار را احساس کنند، به او استغاثه خواهیم نمود و او شنیده پاسخ خواهد داد. نویسندهٔ مزمور می‌گوید: «آنانی که با اشکها می‌کارند، با ترنم درو خواهند نمود. آنکه با گریه بیرون می‌رود تخم برای زراعت می‌برد هر آینه با ترنم خواهد برگشت و بافه‌های خویش را خواهد آورد» (مزمور ۵۱: ۶). وقتی مادری برای پسر گمراهش گریه می‌کند، قلب خدا را لمس می‌کند. وقتی پدری برای فرزندان لغزش خوردهٔ خود نزد خدا فریاد برمی‌آورد، خداوند به سعی تمام برای او عمل خواهد کرد. وقتی جوانان برای نجات همکلاسی‌هایشان شکسته می‌شوند روح خدا از آسمان فرو می‌ریزد و آن مدرسه را برای مسیح تسخیر می‌کند. خدا برای اشکهای فرزندان خود ارزش قائل است. کتابمقدس می‌گوید: «تو آوراگیهای مرا تقریر کرده‌ای، اشکهایم را در مشک خود بگذار، آیا این در دفتر تو نیست؟» (مزمور ۵: ۸). خداوند ظرفی دارد که اشکهای ما را در آن جمع میکند، و کتابی که غم و دلسوزیهای ما در آن نگاه میدارد. وقتی برای کسانی که مسیح را ندارند گریه می‌کنیم نباید فراموش کنیم که خداوند هرگز آن را از یاد نخواهد برد. یک روز، در وقت کاملش آسمان را خواهد گشود و برکاتی فوق از تصور بر ما فرو خواهد ریخت. شبانی اخیراً به من گفت که وقتی کلیسایش تقاضای یک فرش برای اتاق دعا نمود، او از خداوند درخواست مخصوصی کرد. او گفت: «خدایا، دعا می‌کنم که این فرش بوسیلهٔ اشکهای ایمانداران وقف تو گردد.» مدتی نگذشت که دعاهایش پاسخ داده شد. کلیسا یک سری «جلسات بیداری» به همراه خدمات عملی برگزار نمود. خداوند در آن روزها کار کرد، و اتاق پر از مردمی شد که با توبه و قلبهای شکسته به جهت گناهانشان گریه می‌کردند. اشکها، قلب خدا را لمس می‌کنند. او آسیبها و زخمهای انسان را درک می‌کند، به همین خاطر پسر یگانهٔ خود را برای آنانی فرستاد که از گناهانشان آسیب دیده بودند. احتمالاً کوتاهترین و قویترین آیه در کتابمقدس، آیه‌ای است که به سادگی می‌گوید: «عیسی گریست.» اگر خدا در جسم بشری گریست، ما نیز به هنگام لمس قلب او خواهیم گریست. اگر شما برای نجات جان انسانها گریه می‌کنید، بیاد داشته باشید که خدا اشکهای شما را در یک ظرف مخصوص جمع می‌کند. روزی، در ظرف را باز خواهد کرد تا نهرهای آب زنده از آن جاری شوند.

چندین سال پیش برای موعظه انجیل به شهر «نوریلسک سیبری» مسافرت کردم، شهری که با رنج و عذاب زندانیان در بند رژیم استالین ساخته شده است. در آن زمان فقط تعداد انگشت شماری ایماندار در آن شهر قطبی وجود داشت. با این حال در آنجا یکی از باور نکردنی‌ترین گردهمایی‌های دوران خدمت‌م بر گزار گردید. با وجود شرایط بد هوا، تعداد حضار به قدری بود که بزرگترین اجتماع در تاریخ آن استادیوم محلی فوتبال به شمار می‌آمد. وقتی پیغام خود را به پایان بردم شگفت‌انگیزترین اتفاق ممکن رخ داد. زیرا وقتی که من از مردم دعوت کردم که قلبشان را به مسیح بسپارند، ۹۵ درصد آنها به این دعوت پاسخ مثبت دادند. آنچه را که می‌دیدم نمی‌توانستم باور کنم. در حالی که راه خود را به طرف منبر باز می‌کردند از آنها خواستم که بایستند. سپس یک بار دیگر معنی ایمان و پیروی مسیح را به آنان توضیح دادم. اما آنها همچنان به جلو می‌آمدند. بعد از پایان جلسه یک روزنامه‌نگار از من پرسید: «آقای تیبیت، آیا شما معتقدید که شهر ما زیر لعنت است؟ بسیاری از مردم اینجا معتقدند که این شهر زیر لعنت است، زیرا زندانیانی که در اردوگاه‌های اینجا مرده‌اند، شهر را ساخته‌اند. شما چه فکر می‌کنید؟» پاسخ من وی را متعجب ساخت. به او گفتم: «نه، من معتقد نیستم که شهر شما زیر لعنت است، معتقدم که تحت برکت است.» آن زن کاملاً متعجب شده بود، لذا گفت: «ولی این چطور امکان دارد؟» سپس من توضیح دادم: «بسیاری از آن کسانی که در زمان ساختن شهر مردند ایماندار بودند. من معتقدم وقتی آنها خیابانها را آسفالت می‌کردند، دعا نموده می‌گفتند: «آه خداوند به کسانی که بر روی خیابانهای این شهر راه می‌روند نجات خود را آشکار بساز.» معتقدم، حینی که آپارتمانها و ادارات را با آجر بنا می‌کردند این گونه دعا می‌کردند: «خدایا دعا می‌کنم خودت را بر کسانی که در این آپارتمانها می‌خوابند و در این ادارات کار می‌کنند آشکار سازی.» سپس مستقیماً به چشمان آن روزنامه‌نگار نگاه کردم و گفتم: «امروز روزی است که خدا دعای آن مردم عزیز را پاسخ داده است. پس این شهر تحت برکت است. برکات دعاهاى آن مردان و زنانی که زندگیشان به طور کامل تسلیم خدا بوده است. البته من به هیچ طریقی نمی‌توانستم آنچه را که به آن روزنامه‌نگار می‌گفتم ثابت کنم. با وجود این چند ماه بعد حقایق بسیاری جالبی با خبر شدم. یک گروه از جوانان اهل مولدوا قبل از ما به شهر رفته بودند تا برای آن جلسات بشارتی تدارک لازم را ببینند. آنچه که من دریافتم این بود که بسیاری از اجداد آن جوانان به خاطر ایمانشان به مسیح به زندان آن اردوگاه فرستاده شده بودند. آیا این جالب نبود! آن اشخاص خدا ترس هرگز پاسخ دعاهاى خود را به چشم خود ندیدند. ولی خدا نوادگان ایشان را برخیزاند، و آنها کسانی بودند که جلال خدا و جواب دعاهاى اجداد خویش را به چشم دیدند. خدا در جستجوی مردان و زنانی است که قلب خود را به طور کامل به او سپرده‌اند. وقتی او چنین اشخاصی را می‌یابد، برای پاسخ دادن به دعاهايشان هر کاری انجام می‌دهد. او مسیر تاریخ بشر را عوض می‌کند تا به آنانی که قلبشان را به طور کامل به او تسلیم نموده‌اند، پاسخ بدهد. ترکیب دعا و قلب تسلیم شده اسلحه‌ای نیرومند در دست مردان و زنان دعا می‌باشد. کلام خدا تغییر نیافته است. آن کلام می‌گوید: «زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد می‌کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد» (دوم تواریخ ۹:۱۶). او هنوز به دنبال قلبی است که به طور کامل تسلیم او شده باشند.

تسلیم شدن از طریق دعا

۷ / آوریل / ۲۰۰۳

در ایام سخت حاکمیت کمونیستها در اروپای شرقی اشخاصی را ملاقات کردم که بیش از تمامی افرادی که در طول خدمتم قبلاً شناخته بود، شبیه مسیح بودند. بسیاری از آنها به خاطر ایمانشان در عذاب بودند. بعضی‌ها به زندان رفته بودند. دیگران کار خود را از دست داده بودند. برای پیروان مسیح آن دوران سختترین و تاریکترین دوران محسوب می‌شد. با این حال من در بسیاری از کلیساهای رومانی روح بیداری را مشاهده کردم. در آن زمان، من در جلسات بشارتی در شهر گالاتی که در جنوب شرقی کشور واقع است، یک سری موعظه انجام دادم. آن کلیسای کوچک هر شب از مردم پر می‌شد، در آن هنگام قدر مسلم این بود که مسیحیان نباید در سالن اصلی می‌نشستند. آنها فقط می‌توانستند در بالکن بنشینند تا غیر مسیحیان سالن اصلی را پر سازند. ایماندارانی که در بالکن جایی برای نشستن پیدا نمی‌کردند، بیرون در هوای زیر صفر سر پا می‌ایستادند. خدا هر شب کار می‌کرد و بسیاری به مسیح گرویدند. یک دوست عزیز رومانیایی به نام دکتر «تیطس کولیتا» هر شب حرفهای مرا ترجمه می‌کرد. ما هر شب بعد از پایان جلسه با هم به کنار رودخانه می‌رفتیم و وقتی را به دعا اختصاص می‌دادیم. هوا به قدری سرد بود که زمین کاملاً یخ بسته بود. ولی دعای تیطس را در آن شب هرگز فراموش نمی‌کنم. او در حالی که بر روی زمین منجمد زانو زده بود این گونه دعا می‌کرد: «آه ای خداوند اگر لازم است که خون شهیدان ریخته شود تا ملت من به مسیح ایمان آورد، می‌خواهم اولین کسی باشم که خونس را به تو تقدیم می‌دارد.» من و دو نفر از دوستان آمریکاییم از دعای او متحیر شدیم. من هرگز نشنیده بودم کسی با این اشتیاق برای هم‌میهنان خود دعا کند. اگر چه دیگر لازم نبود تیطس خونس ریخته شود تا هم‌میهنان او به مسیح ایمان آورند، ولی دیگران قبلاً این کار را کرده بودند. خدا در آن قوم به قوت عمل کرد و یک بیداری روحانی عظیم فرستاد. آنچه که در رومانی اتفاق افتاد یکی از معجزات بزرگ این قرن بود. من معتقدم که بیداری کشور مورد بحث به سبب وجود مردمی که از طریق دعا خود را به مسیح تسلیم کرده بودند، پدید آمد. دعا به نحوی حیاتی در راه رفتن با خدا اهمیت دارد، چون ما با این عمل نشان می‌دهیم که تسلیم مسیح هستیم. پولس به ایمانداران شهر روم می‌نویسد: «لهمذا ای برادران، شما را به رحمتهای خدا استدعا می‌کنم که بدنهای خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شما است» (رومیان ۱۲: ۱). این «قربانی بدنهای ما» عبادتی است که در خلوت دعاهای ما اتفاق می‌افتد. ما زمانی مسیح را می‌شناسیم که «نام او را می‌خوانیم» (رومیان ۱۰: ۱۳)، و در حالی که هر روز در دعا خود را به او تقدیم می‌کنیم به رشد خود ادامه می‌دهیم. دعا راه اصلی زندگی ایمانداران مسیحی است. دعا طریقی است که ما با استفاده از آن برای عبادت خدا به حضورش داخل می‌شویم. دعا طریقی است که خدا آن را برای رشد دادن ما در ایمان به کار می‌گیرد. تسلیم مسیح شدن بوسیله دعا، پاسخی است به رحمتهای خداوند. دعا ارتباط بین دو قلب است. قلب خدا و قلب انسان. ما فقط به خاطر فیض و رحمت اوست که می‌توانیم به حضورش داخل شویم. او کاملاً مقدس است. بدون برخوردارگی از رحمتهای خداوند داشتن یک ارتباط صمیمی با او غیر ممکن می‌بود. بنابراین اولین صفتی را که از خدا یاد می‌گیریم رحمت اوست. رحمت اوست که ما را به سوی داشتن یک زندگی کاملاً وقف شده به مسیح سوق میدهد. دعا و زندگی تسلیم شده غیر قابل تفکیک می‌باشند. دعا ما را به زندگی تسلیم شده سوق می‌دهد و زندگی تسلیم شده آن چیزی است که خدا برای جلال خود به کار می‌گیرد. دعا کنید. تسلیم بشوید. این نوع زندگی اسلحه‌ای مهیب برای روح القدس می‌باشد.

آیا برای شما عجیب نیست که چرا بعضی از دعاها فوراً پاسخ داده می‌شوند، و بعضی دیگر به نظر می‌رسد که پاسخشان سالها تاخیر می‌کند؟ من اغلب در این راستا در مورد خانواده خودم فکر کرده‌ام. اغلب وقتی که برای مردم دعا کرده‌ام که به مسیح ایمان بیاورند فکر میکنم فقط چند روز یا چند هفته بعد به طرف مسیح آمده‌اند. ولی در مورد خانواده خودم موضوع متفاوت است. وقتی من مسیح را شناختم می‌خواستم دوستان و خانواده‌ام نیز نجات دهنده‌ای را که من یافته بودم بیابند. من از محبت مسیح به هیجان آمده بودم و می‌خواستم این محبت را با آنانی که دوستشان داشتم، تقسیم کنم. وقتی آنچه را که در زندگیم اتفاق افتاده بود، با مادرم در میان گذاشتم، او در جواب گفت: «من یک مسیحی نیستم، و هرگز هم نخواهم شد. دیگر هرگز درباره مسیح با من صحبت نکن.» وقتی نتوانید در مورد خدا با مادران صحبت کنید چکار خواهید کرد؟ به شما می‌گویم که من چکار کردم. در مورد مادرم با خدا صحبت کردم. ولی به نظر می‌رسید هر چه بیشتر دعا می‌کردم، وضع دشوارتر می‌شد. من او را دوست داشتم و می‌خواستم نجاتی را که من به فیض مسیح شناخته بودم، او نیز بشناسد. ولی تنها کاری که می‌توانستم بکنم دعا کردن بود. اول، به مدت یک سال کامل و سپس برای پنج سال دعا کردم. بیشتر از ده سال به دعا ادامه دادم. به نظر می‌رسید که این کار کمکی نمی‌کند. بیست سال دعا کردم و تقریباً داشتم احساس می‌کردم که تحقق این امر چیز غیرممکنی است. درست زمانی که می‌خواستم از دعا کردن دست بکشم، مادرم به من زنگ زد و گفت: «سامی، من زن مغروری بودم، زن تلخی بودم. من احتیاج به خدا دارم. من احتیاج به عیسی دارم. من احتیاج به کلیسا دارم.» آنچه را که می‌شنیدم نمی‌توانستم باور کنم! خدا جواب دعاها را داده بود. بیش از بیست سال دعا کردم. خدا امین بود و مادرم مسیح را شناخت. تلفنی با هم دعا کردیم و او مسیح را در قلب خود پذیرفت. و آنچه که در طول ده سال آخر عمرش به آن شدیداً علاقه داشت، شرکت در جلسات دعا بود. وقتی میدیدم مادرم در مسیح رشد می‌کند، لذت می‌بردم. در این راستا، خدا در طول آن بیست سال در زندگی من کارهای عجیبی کرد. او مرا به خودش متکی ساخت. من تمام دلایلی را که چرا ایمان آوردن مادرم به مسیح آنقدر طول کشید، نمی‌فهمم. ولی میدانم که نیامدن پاسخ، سبب شد که همچنان در پیشگاه تخت خدا زانو بزنم، سبب شد که پیوسته روی خدا را بطلبم. عیسی در مورد پافشاری در دعا برای شاگردانش مثلی تعریف کرد. خلاصه حکایت از این قرار است: «برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه می‌باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید» (لوقا ۱۸: ۱) دست کشیدن، ناامید شدن و کنار گذاشتن دعا بسیار آسان است، ولی خدا ما را دعوت می‌کند که نزد او بیاییم. او می‌خواهد ما در دعا پافشاری کنیم. پافشاری در دعا به این معنی نیست که خدا را وادار کنیم کاری را که نمی‌خواهد انجام دهد. بلکه تلاشی است در جهت شناخت او و پی بردن به چیزی که در قلب اوست. هر چقدر درباره موضوعی بیشتر به حضور او می‌آییم بیشتر از نزدیک او را می‌شناسیم، و می‌فهمیم که در قلب او چیست. در نهایت، نه تنها پاسخهایمان را می‌یابیم، بلکه تجربیات بیشتری نیز کسب می‌کنیم تا او را بشناسیم. برگشت مادرم به سوی مسیح جواب دعای بزرگی برای من بود. ولی شاید بهترین دستاورد آن سالهای انتظار، این بود که بیجوابی در دعا، سبب شد خدا را دائم بطلبم. اصرار کنید و خدا را بشناسید.

در حالی که برای اعلام انجیل به نقاط مختلف دنیا سفر می‌کنم، دزد بزرگی را در میان مسیحیان کشف کرده‌ام که در کنار قلوب مؤمنین به آرامی در کمین نشسته است. این دزد، قدرتمندترین اسلحه شناخته شده پیروان مسیح را دزدیده است، آن اسلحه قدرتمند دعای مؤمنین است. احتمالاً این دزد، بیشتر از هر دشمن شناخته شده کلیسا به بدن مسیح آسیب رسانده است. اجازه بدهید این دزد را به شما بشناسانم. ما شخصی داریم که او را «شاگرد» می‌خوانیم. او تمام وسایل لازم برای یک زندگی پیرومند را در اختیار دارد. او هم از اسلحه جنگ روحانی، و هم از تمامی قدرت و قوت آسمان نفع می‌برد تا هر دشمن شناخته شده‌ای را شکست دهد. او اسلحه تام خدا را در اختیار دارد. سلاحهای او عبارتند از راستی، عدالت، ایمان، نجات و سلامتی. او حتی شمشیر قدرتمند روح را که کلام خداست در اختیار دارد. هیچ اسلحه‌ای آنقدر بزرگ نیست که بر «شاگرد» غلبه یابد. ولی او یک مسؤولیت دیگر هم دارد، و آن این است که هر روز صبح باید اسلحه کامل خدا را به تن کند. در سوی دیگر دشمن خطرناکی وجود دارد که او را «دشمن» می‌نامیم. او می‌داند که هیچ کس حریف «شاگرد» نمی‌شود. او نمی‌تواند در زرهی که شاگرد به تن کرده نفوذ کند. دشمن باید برای شکست دادن «شاگرد» نقشه‌ای طرح کند. بنابراین حریصترین فرمانده خود را بر این کار می‌گمارد تا برای غلبه بر «شاگرد» راهی پیدا کند. نام این فرمانده «مشغولیت» است. روزی «مشغولیت» پیش «شاگرد» می‌رود و می‌گوید «آهای، من نمی‌خواهم تو را وادار کنم که کار بدی بکنی، نمی‌خواهم زنا بکنی، نمی‌خواهم کسی را بکشی، در واقع دوست دارم کارهای خوبی بکنی. پس بیا با کلی چیزهای خوب، زندگی خودت را پر کن، مشغول کار باش، مشغول مدرسه شو، در کلیسا مشغول باش و با تفریحات، خودت را سرگرم بساز. بیا خودمان را مشغول سازیم. «شاگرد» فقط می‌خواهد خدا را خشنود سازد، و هرگز قصد ندارد به همسرش خیانت کند یا کسی را بکشد. بنابراین، این پیشنهادها به نظرش معقول می‌باشند. او با کارهای نیکوی زیادی خود را مشغول می‌کند. در کلیسا مشغول می‌شود. به سختی کار می‌کند تا بهترین چیزها را برای خانواده‌اش مهیا سازد. فوتبال بازی می‌کند، به تئاتر میرود و در هر جایی که به او خوش می‌گذرد، حضور دارد. سرانجام یک روز «دشمن» از پشت به او حمله می‌کند. شاگرد مغلوب می‌شود، چون وقت نکرده اسلحه کامل خدا را بپوشد. آنقدر مشغول بوده که در برنامه روزانه‌اش وقتی برای دعا نمانده است. آنقدر فعالیت کرده و کارهای خوب انجام داده که فرصتی نیافته تا زره محافظ خدا را به تن کند. لذا او در برابر مکرهای «دشمن» کاملاً آسیب پذیر شده است. یک روز صبح از خواب بیدار می‌شود و خود را در حال انجام دادن کارهایی می‌یابد که هرگز تصورشان را نمی‌کرد. او کاملاً شکست خورده است. این فقط یک مثل است. با این حال امروزه موقعیت بسیاری از ایمانداران این چنین است. مشخصه مسیحیان شکست خورده این نیست که آنها مرتکب یک سری گناه می‌شوند. بلکه این است که خدا را بیرون از برنامه روزانه خود قرار می‌دهند. نتیجه کار این می‌شود که نیمکتهای کلیسا پر از اشخاصی می‌گردند که فاقد قوت روحانی هستند. آنها توسط دشمنی به ظاهر بیضرر شکست خورده‌اند، و تمام قوت و اقتدارشان را غارت کرده است. این دشمن به شکلی مودبانه و مکارانه، زره محافظ خدا را از تن پیروان مسیح بیرون می‌کند، و آنها خود را مغلوب و شکست خورده می‌یابند. هر مسیحی آنچه را که برای پیروزی در مسیح نیاز دارد یافته است. او باید به سادگی اسلحه تام خدا را بپوشد. بطور خلاصه به این معنی است که در دعا با خدا وقت صرف کند. دعا طریقی است که ما بوسیله آن اسلحه تام خدا را می‌پوشیم. چرا امروز به تنهایی با خدای خود وقت نمی‌گذرانید. کتابمقدس خود را باز کنید. کلام خدا را بخوانید و دعا کنید. از خدا بخواهید که شما را ملاقات کند، خود را با راستی، عدالت، ایمان، سلامتی و نجات بپوشانید. اجازه ندهید «مشغولیت» شما را به مسیر شکست، هدایت کند. باز ایستید، و بدانید که او خداست.

به هنگام سفر به نقاط مختلف دنیا از من سؤال می‌شود که: «چگونه به طور مؤثر دعا می‌کنید؟» روزی شاگردان سؤال مشابهی را از مسیح پرسیده گفتند: «خداوندا دعا کردن را به ما یاد ده.» احتمالاً این یکی از بزرگترین سؤالات دوران ما می‌باشد. چگونه می‌توانم با خدایی که جهان هستی را آفریده ارتباط واقعی داشته باشم؟ پاسخ به این سؤال، نهایتاً جواب اغلب سؤالات دشوار زندگی خواهد بود. عیسی چیزهای زیادی به شاگردان خود آموخت، ولی در رأس آنها «چگونه دعا کردن بود.» او در باب ششم متی به شاگردان خود اصول دعا کردن را یاد داد. در باب ۷، استحکام دعا را به آنها آموخت، عیسی در باب ۱۸ انجیل لوقا، مثلی در مورد پافشاری در دعا بیان نمود. در باب ۱۷ انجیل یوحنا، به آنها یک نمونه دعا داد. یک رشته مشخص که به نظر می‌رسد در تمامی تعالیم او وجود دارد، این است که دعا تجلی یک قلب فروتن است. دعای حقیقی از یک قلب حلیم و فروتن بیرون می‌آید، نه از یک قلب مغرور. تفاوت بزرگ میان دعای مذهبی و دعای حقیقی این است که دعا اشتیاقی قلبی است که می‌گوید: «آه ای خداوند، من شدیداً به تو محتاجم. بدون تو هیچ کاری نمی‌توانم، بکنم.» در واقع، کتابمقدس می‌گوید: «این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می‌داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می‌شمردند...» (لوقا ۱۸: ۹). مثل درباره دو مرد بود که برای عبادت به هیکل رفتند. یکی از آنها خودبین بود و خود را عادل می‌دانست. آن دیگری فروتن بود و از گناهش پشیمان شده بود. عیسی در مورد مرد فروتن و توبه‌کار گفت: «به شما می‌گویم که این شخص عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد سرفرازی یابد» (آیه ۱۴). «چگونه دعا کردن» آنقدرها هم که به نظر می‌رسد دشوار نیست. هیچ فرمول اسرارآمیزی وجود ندارد که دعا کردن را به شما بیاموزد. اولین و بزرگترین شرط لازم، داشتن قلبی است که فریاد می‌زند: «به تو محتاجم!» عیسای مسیح فرمود: «چنین قلبی سرفرازی می‌یابد و بلند کرده می‌شود، ولی قلبی که می‌گوید: «من خوب هستم» پست خواهد گردید. فروتنی اولین شرط دعای قدرتمندانه است. من غالباً دعا‌های قوی را در میان ضعفا، محتاجان و شکسته‌دلان یافته‌ام. وقتی که به نقاط مختلف جهان سفر می‌کنم، مردمی را می‌بینم که از نظر سیاسی، اجتماعی و شخصی تحت فشار بوده‌اند، ولی از قهرمانان بزرگ دعا به شمار می‌آیند. به نظر نمی‌رسد که آنها به جز یک قلب فروتن و توبه‌کار، برنامه خاص دیگری داشته باشند. وقتی قلب فروتن به سوی آسمان فریاد برمی‌آورد، پاسخ‌های آسمانی بر زمین فرو می‌ریزند. من شاهد اشک‌های کلیساهای تحت جفا در آفریقا و اروپای شرقی بوده‌ام، اشک‌هایی که همچون بخور بالا رفته و جلال خدا را بر آن نواحی منتشر ساخته‌اند. من سربازان ناشناخته‌ای را دیده‌ام که با دعا‌های فروتنانه خود جوامعی را برای مسیح تسخیر نموده‌اند. همانطور که فروتنی مشخصه بزرگ یک قهرمان دعا است، غرور نیز یکی از نشانه‌های بارزی است که مردان و زنان خدا را از رسیدن به جواب دعا باز می‌دارد. دزدی مصمم با یک هدف مشخص وجود دارد، که قصد دارد قدرت ما را در دعا بدزد. برای ما که مدت زیادی است مسیحی هستیم آسان است که اجازه بدهیم این دزد وارد قلبمان بشود. ما کار خدا را دیده‌ایم. ما که در زندگی خود با خدا تجربیاتی کسب کرده‌ایم به آرامی ولی به طور قطع، به این فکر می‌افتیم که در زندگی مسیحی استاد شده‌ایم. ولی در ملکوت خدا هیچ استادی وجود ندارد. ملکوت خدا از مردان و زنان ساده و فروتن ساخته شده است. دعا سخن و بیان قلب فروتن است. هیچ جایی برای تکبر وجود ندارد. اگر می‌خواهید بدانید که چگونه باید دعا کنید، به سادگی به روی درافتاده، فریاد برآورید: «کمک».

گناه در زندگی ایماندار _ مانعی برای دعا / ۵ می / ۲۰۰۳

وقتی مسیح وارد زندگی من شد، به من اشتیاقی بخشید که او را به طور صمیمی بشناسم. صبح زود با دوستان خود قرار می‌گذاشتم تا روی خدا را بطلبیم، و کتابمقدس بخوانیم. آنها بهترین روزهای زندگی من بودند. خاطره زیبای آن دعاها هنوز در قلب من باقی مانده است. و این در حالی است که اکنون ۳۵ سال از آن دوران ابتدایی دعاهایم گذشته است. چند ماه بعد از شناختن مسیح، دانشگاه ایالتی لوئیزیانا را به قصد تحصیل در یک مدرسه مسیحی ترک کردم. من مشتاق بودم که کتابمقدس را بیشتر بشناسم، و انتظار داشتم که خدا مرا به کار گیرد. مدرسه جدیدی که در آن درس می‌خواندم در مورد تقلب در امتحانات قانونی سخت داشت. اگر کسی در حین تقلب گرفته می‌شد، از مدرسه اخراج می‌گردید. قبل از اینکه به مسیح ایمان آورم، اغلب در امتحانات تقلب می‌کردم. ولی از زمانی که در مسیح حیات نو یافته بودم، این موضوع برایم حل شده بود. در طول تحصیل در مدرسه مسیحی، اوقاتی بسیار عالی در دعا داشتم. اغلب در فرصتهای مخصوص دعا با خدا ملاقات داشتم. در آن ایام یک روز امتحان زیست شناسی داشتم، و برای امتحان زیاد خوانده بودم. اما در وقت امتحان، پاسخ یکی از سؤالات را بیاد نیاوردم. جواب را می‌دانستم ولی انگار از حافظه‌ام پاک شده بود، دوستم متوجه وضع دشوارم شد. او به آرامی برگه خود را برگرداند تا من بتوانم جواب سؤال را ببینم. وقتی آنچه را که نوشته بود دیدم، فوراً پاسخ سؤال را نوشتم. من کار خود را این گونه توجیه کردم، که من خوانده بودم و به هر حال حقیقتاً جواب را می‌دانستم. من فکر می‌کردم که انجام این کار واقعاً مسئله‌ای نبود. به هر حال وقتی که به خلوت دعای خود رفتم به نظر می‌رسید که خدا هیچ جا یافت نمی‌شود. من لذت و صمیمیت خود را در دعا از دست داده بودم. در مورد کاری که کرده بودم با خدا کلنجار می‌رفتم. اما به نظر می‌رسید که او این گونه با قلب من سخن می‌گوید: «اگر میخواهی با من صمیمی باشی باید نزد استاد خود اعتراف کنی.» با خدا مجادله کردم: «خدایا انگار نمی‌دانی، این یک مدرسه مسیحی است. اگر این موضوع را بگویم مرا اخراج می‌کنند.» آسمان ساکت بود و حضور خدا بسیار دور به نظر می‌رسید. سرانجام نتوانستم مقاومت کنم. خدا را بیشتر از نیکنامی می‌خواستم. می‌خواستم او را بیشتر بشناسم، تا اینکه در آن مدرسه تحصیل کنم. من صمیمیت با خدا را به هر چیز دیگری در زندگی ترجیح می‌دادم. تصمیم گرفتم پیش آن استاد بروم و به آنچه کرده بودم اعتراف نمایم. بعد از اینکه به استاد گفتم چه اتفاقی افتاده، به من گفت: «من می‌دانستم، تو را دیدم. ولی می‌خواهم یک فرصت دیگر به تو بدهم.» با خوشحالی به خوابگاه خود برگشتم. من با بخشش و آمرزش نجات‌دهنده آشنا بودم. وقتی به خلوتگاه دعای خود بازگشتم، دوباره برکات شگفت‌انگیز حضور آشکار او را باز یافتم. وقتی به تجربه‌ای که پشت سر گذاشتم نگاه می‌کنم، متوجه می‌شوم که تقریباً صمیمیت با خدا را با یک نمره خوب در امتحان عوض کرده بودم. من می‌ترسم که این دقیقاً همان چیزی باشد که در قلب ایمانداران نفوذ نموده است. برخی از ایمانداران زمانی رابطه شیرینی با خدا داشته‌اند، ولی آن را از دست داده‌اند. آنها لذات آنی بعضی از گناهان مخفی را با صمیمیت عمیقی که با خدا و نجات دهنده خود داشتند، مبادله کرده‌اند. مزبور ۲۴ می‌گوید، در صورتی که قصد داریم به حضور او داخل شویم، باید با دستها و قلبی پاک به نزد او بیاییم. شما نمی‌توانید با دستهای ناپاک به خدای قدوس نزدیک شوید. وقتی موسی با خدا روبرو شد، خدا به او گفت که نعلین را از پاهایش بیرون کند. شما چه چیزی را باید از زندگی خود بیرون برانید تا بتوانید در مکان مقدس بایستید. هر چه که باشد ارزش نگاه داشتن را ندارد. صمیمیت با خدا بزرگترین لذتی است که می‌توانید در عمر خود تجربه کنید. اما این کار مشروط به این است که آنچه را در میان شما و مکان مقدس قرار می‌گیرد، کنار برانید.

روابط گسسته _ یکی از موانع دعا

۱۲ / می / ۲۰۰۳

من و همسر سالها پیش با هم عهد بستیم که هرگز با داشتن اختلاف قلبی حل نشده با هم، به رختخواب نرویم. اغلب اوقات عهد خود را نگاه داشته‌ایم. ولی گاهی نیز به عهد خود وفا نکرده‌ایم. در اوایل ازدواجمان بر سر موضوعی اختلاف داشتیم. چون سالها پیش بود بیاد نمی‌آورم این اختلاف بر سر چه چیزی بود. ولی بیاد دارم که من شدیداً احساس بر حق بودن می‌کردم، و مطمئن بودم که همسر اشتباه می‌کند. آن شب وقتی به رختخواب رفتم واقعاً ناراحت بودم. در حالی که سعی داشتم بخوابم عجیبترین چیز اتفاق افتاد. حالا بیاد بیاورید که من کاملاً معتقد بودم که او درباره آن موضوع اشتباه می‌کند، و حق با من است. ولی او فوراً با «سلامتی که فوق از تمامی عقل است» به خواب رفت. و من ساعتها معشوش بودم و به خود می‌پیچیدم. نمی‌توانستم باور کنم چه اتفاقی می‌افتد. مجادله کردن با خدا را آغاز کردم. به او گفتم: «منصفانه نیست، او اشتباه می‌کند و من راست می‌گویم، چرا او اینقدر آرام است و من اینقدر آشفتۀ؟» به خدا می‌گفتم که می‌باید عکس این می‌بود. سپس وقتی کاملاً خسته شدم و دیگر نتوانستم مجادله کنم، خدا شروع به صحبت با قلب من نمود: «مشکل همسر تو نیست.» به نظر می‌رسید که به قلب من می‌گوید: «مشکل طرز برخورد توست.» تسلیم شدم. فهمیدم که غرور من باعث شده که رابطه‌ام با همسر، و خدا قطع شود. آن شب درس بزرگی یاد گرفتم. شما نمی‌توانید با خدا در رابطه باشید، ولی در عین حال با همسران قهر باشید. در حقیقت شما نمی‌توانید با خدا صمیمی باشید در حالی که رابطه شما با برادر یا خواهرتان در مسیح گسسته شده باشد. من با خدا در سلامتی نبودم چون با همسر قهر بودم. بالاخره او را بیدار کردم و گفتم: «عزیزم، مرا ببخش. این من بودم که اشتباه می‌کردم، لطفاً مرا ببخش.» او گفت: «قطعاً این کار را می‌کنم.» و سپس برگشت و فوراً به خواب رفت. حالا با خدا در سلامتی بودم و صمیمیت خود را با او باز یافتم. بسیاری سعی می‌کنند دعا کنند ولی به نظر می‌رسد خدا از آنها بسیار دور است. علت امر اغلب روابط گسسته ما می‌باشند. ما دیگر نمی‌توانیم با خدا اوقات خوبی داشته باشیم چون باید روابطی را که با دیگران خراب کرده‌ایم اصلاح کنیم. عیسی در این باره فرمود: «پس هر گاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطر آید که برادرت بر تو حقی دارد، هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده هدیه خود را بگذران.» (متی ۵: ۲۳ و ۲۴). اگر می‌خواهیم قوت عظیمی در خداوند داشته باشیم باید رابطه عمیقی با برادران و خواهران در مسیح ایجاد کنیم. می‌باید قبل از اینکه به خلوتگاه دعای خود بروید، پیش آن شخصی که رابطه خود را با او گسسته‌اید بروید. آنگاه، آنچه که در خلوتگاه دعای شما بوقوع خواهد پیوست چیزی کاملاً متفاوت خواهد بود.

دعایی که بر خدا متمرکز است

۱۹ / می / ۲۰۰۳

مردمی که پیش من می‌آیند اغلب از این مسئله ملزم هستند که به ظاهر دعاهایشان دیگر چیزی بیشتر از یک تشریفات مذهبی نیست. به نظر میرسد که صمیمیت، اشتیاق، و شیرینی رابطه خود را با خدا از دست داده‌اند. آنها می‌پرسند: «کجای کارمان اشتباه است؟» آنها شکایت می‌کنند و می‌گویند: «من دعا می‌کنم، سعی می‌کنم با خدا صحبت کنم، ولی اینطور به نظر میرسد که او از من بسیار دور است.» پاسخ ساده‌ای نمی‌توان به این پرسش داد. دلایل بی‌شماری می‌توانند وجود داشته باشند که چرا دعا تا این اندازه تبدیل به یک چیز عادی شده است. با این حال یکی از دلایل عمده این است که ایمانداران دید خود را نسبت به دعای حقیقی از دست داده‌اند. دعا تلاش برای گرفتن چیزی از خدا نیست. هدف دعا بدست آوردن شناخت از خود خداست. دعا رابطه بین دو قلب است. قلب خدا و قلب انسان. البته ما بیشتر از قلب خدا به دست خدا علاقمندیم. کتاب مقدس مکرراً از دعا به عنوان «طلبیدن روی خدا» صحبت می‌کند. بسیاری از ما دوست داریم که دستی به طرف ما دراز شود تا اینکه قلبی بر روی ما گشوده گردد. کتابمقدس می‌گوید: «سؤال می‌کنید و نمی‌یابید از این رو که به نیت بد سؤال می‌کنید تا در لذات خود صرف نمایید» (یعقوب ۴: ۳). در دعای پیروزمند مسیحی انگیزه ما دارای اهمیت زیادی است. خدا به انگیزه‌های قلبی ما نگاه می‌کند. او چیزی را می‌بیند که هیچ کس نمی‌تواند آن را ببیند. او نیت درونی قلب ما را می‌بیند. اگر با انگیزه‌های نفع شخصی وارد حضور خدا شویم، اوقاتی را که با او در دعا خواهیم داشت از نظر روحانی ضعیف خواهند بود. در آن هنگام شادی بسیار کمی خواهیم داشت، و با غیبت قوت و حضور او مواجه خواهیم شد. از سوی دیگر وقتی تمرکز ما در دعا بر خود اوست، شادی وصف ناپذیری را تجربه می‌کنیم. وقتی روی او را بیش از دست او می‌طلبیم، شادی صمیمیت با مسیح را باز خواهیم یافت، و با او چنان مشارکتی خواهیم داشت، که قبلاً برای ما ناشناخته بوده است. اولین باری را که برای موعظه به اوگاندا رفتم هرگز فراموش نخواهم کرد. در آن هنگام توسط پیتر کاساریو، مدیر خدمات بیداری آفریقا به مردم معرفی شدم. پیتر در معرفی خود چیز بسیار جالبی گفت. او گفت: «برادر سامی، ما صدای شما را در نوار شنیده‌ایم. ولی امروز بسیار خوشحالیم چون می‌توانیم شما را روبرو ببینیم.» اساساً آنچه را که پیتر می‌گفت این بود. «ما شما را از دور می‌شناختیم، و فقط صدا و پیغام شما را شنیده بودیم. ولی امروز، به مرحله تازهای از رابطه خود با شما داخل می‌شویم. ما قادریم آنچه را که در قلب خود داریم با شما در میان بگذاریم و آنچه را که شما در قلب خود دارید، بشنویم. ما می‌توانیم رابطه خود را با شما تعمق بخشیم.» این دقیقاً چیزی است که خدا از ما می‌خواهد. او می‌خواهد که روی او را بطلبیم. او مشتاق است که پیوندی بیش از یک رابطه سطحی با ما داشته باشد. او می‌خواهد قلب خود را با ما سهیم سازد، و ما نیز قلب خود را با او سهیم سازیم. این می‌تواند یک انگیزه عالی برای دعا باشد. وقتی شرایط اینگونه است، چیزهای باورنکردنی اتفاق خواهند افتاد. وقتی که تنها انگیزه ما این است که او را بشناسیم شادی جدیدی به وجود می‌آید که دعاهای ما را تحت تاثیر قرار میدهد. ما دعا با شناخت عمیقتر را آغاز می‌کنیم. خداوند قطعاً بیشتر از هر آنچه که بطلبیم یا فکر کنیم بر ایمان خواهد کرد. و قتهای دعا عالیترین اوقات روز برای ما خواهند بود. پس دفعه بعد که دعا می‌کنید اطمینان حاصل نمایید که انگیزه شما شناخت اوست. روی او را بطلبید از آنچه که اتفاق می‌افتد احتمالاً متعجب خواهید شد.

اواسط دهه شصت بود. من یک مسیحی نوایمان بودم و هر چیز روحانی برای من تازگی داشت. به من گفته شد که به آلبوم آهنگ مردی که در مورد مرگ و قیام مسیح اجرا نموده بود، گوش دهم. من با گوش دادن به آلبوم مذکور تحت تأثیر محبت خدا قرار گرفتم. خدایی که تمامی کائنات را خلق کرد، او که ستارگان را در فضا معلق نمود، این خدای عظیم و توانا به اندازه‌ای مرا دوست داشت که فرزند خویش را به جهت گناهان من به مرگ سپرد. این افکار به شدت بر من تأثیر گذاشتند. در واقع من به حدی تحت تأثیر قرار گرفته بودم که اتاق خواب خود را ترک کردم و برای قدم زدن و دعا به کنار دریاچه‌ای که در آن نزدیکی قرار داشت، رفتم. در آن اوقات با وجود اینکه من در دعا بودم، درخواستی از خدا نداشتم. من فقط می‌خواستم او را عبادت و پرستش نمایم. حضور او قلب مرا پر ساخته بود. من قسمت بزرگی از ساعات باقی مانده شب را در لذت و آرامی حضور خدا سپری کردم. تقریباً هنوز هم پس از گذشت سی و پنج سال می‌توانم بوی خوش آن لحظه‌ها را احساس کنم. وقتی که ما از طریق عبادت و پرستش وارد اوقات خلوت خود با خدا شویم دعا به کار مهیجی تبدیل خواهد شد. من یک خواننده غیر قابل تحمل هستم. در واقع در لیست سرایندگان دانشگاه نفر ماقبل آخر بودم. صدایی که از گلوی من خارج می‌شود برای شنونده وحشتناک است. با این حال وقتی که من خدا را پرستش می‌کنم، صدایم به گوشه‌های او بسیار لطیف و دلنواز است. او دوست دارد که به صدای فرزندانش در حین عبادتش گوش دهد. وقتی که ما اوقات دعای خود را با حمد و پرستش خدا آغاز می‌نماییم، شادی صمیمیت با خدا را کشف می‌کنیم. وقتی که ما به او همچون پدر خویش نظر کرده، او را به سبب آنچه که هست، شکر و پرستش کنیم، اتفاق بسیار شگفت‌آوری حادث می‌شود. به طوری که دعاهای ما شکلی پویا یافته روح‌القدس استغاثه‌ها را به جا می‌آورد. شاید به همین دلیل عیسی به شاگردانش آموخت که اینگونه دعا کنند. او به ایشان تعلیم داد که دعا را با تمرکز بر خدا آغاز نمایند. او به شاگردان یاد داد که اینگونه دعا کنند: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد» (متی ۶: ۹). عیسی می‌دانست که وارد شدن به اوقات خلوت دعا، با پرستش با شکوه خدا آغاز می‌شود. از این رو او به شاگردانش آموخت که اوقات دعای خویش را با عبادت و پرستش خدا شروع نمایند. ما برای این منظور آفریده شدیم که خدای خالق خویش را بشناسیم، دوست بداریم و پرستش نماییم. دعا موقعیت لازم را برای ما فراهم می‌سازد تا اهداف مذکور را از طریق مشخص و مستقیم دنبال کنیم. در واقع هیچ امتیاز و توفیقی بزرگتر از برخوردار شدن از فرصت عبادت و پرستش خداوند وجود ندارد. عبادت و پرستش خدا، مشخصه قوم اسرائیل به هنگام قرار گرفتن و سلوک در اراده خدا بودند. پرستش مشخصه کلیسای اولیه نیز بود. کتابمقدس می‌فرماید: «هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته بودند و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند. و خدا را حمد می‌گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می‌گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود» (اعمال ۲: ۴۶-۴۷). کلیسای اعمال رسولان کلیسای قوی بود، زیرا این کلیسا، کلیسای دعا بود. اما آنها چگونه دعا می‌کردند؟ پاسخ سؤال این است که آنها کلیسای پرستشی بودند! این نوع کلیسا قلب خدا را لمس خواهد نمود و زمانی که قلب خدا لمس شود، تمامی قدرت آسمان آزاد می‌گردد! و این همان وقتی است که بیداری پدید می‌آید.

دعا مطابق قلب خدا

۲ / جون / ۲۰۰۳

دعا مشارکت میان دو قلب است، مشارکتی مابین قلب خدا و قلب انسان. دعا صمیمیت با خداست. این نوع تعریف و درک از دعاست که آن را به یک ماجراجویی هیجان‌انگیز مبدل می‌سازد. دعا یک آیین مذهبی نیست که مردم در اجرای آن موظف به تکرار درخواستهایشان در حضور خدا باشند. در واقع دعا چیزی بسیار فراتر از یک وظیفه یا عادت مذهبی است. دعا حاضر شدن در حضور شخصی است که خالق تمام کائنات است. خدایی که به طور مطلق پاک می‌باشد. دعا فرصتی برای باز کردن قلبمان به حضور خدا، و همچنین فرصتی برای باز شدن قلب خدا برای ماست. زمانی که تعریف ما از دعا شراکت میان دو قلب باشد، قادر خواهیم شد که با قدرت دعا کنیم، و به طور قطع دعاهای ما پاسخ خواهند یافت. در این واقعیت تأمل کنید، آنگاه درخواهید یافت که چگونه با قدرتی غیر قابل باور و شگفت‌انگیز دعا کنید. در دعا دو قلب شرکت دارند، قلب خدا و قلب انسان. قلب خدا قدوس، کامل و به طور مطلق پاک است، و ظرفیت و قابلیت آن وصف‌ناپذیر می‌باشد. در جانب دیگر قلب انسان قرار گرفته است. کتاب مقدس قلب انسان را قلبی گناهکار، فریبده و بسیار شریر توصیف می‌کند. قلب انسان کوچک و فهم و گستره آن بسیار محدود است. حال به هنگام دعا می‌باید به کدام یک از این دو قلب بیشترین توجه را معطوف داشت؟ بدون شک پاسخ این سؤال، قلب خداست. اما سؤالی که در این قسمت مطرح می‌شود این است که در قلب خدا چیست؟ اگر ما پاسخ این سؤال را بدانیم آنگاه شروع به دعا کردن مطابق آن معیارها خواهیم نمود. و زمانی که ما شروع به دعا برای آن چیزی که در قلب خداست می‌کنیم، می‌توانیم مطمئن باشیم که او به دعاهایمان پاسخ خواهد داد. کتاب مقدس در این باره می‌گوید: «و این است آن دلیری که نزد وی داریم که هر چه بر حسب اراده او سؤال نماییم ما را می‌شنود» (اول یوحنا ۵: ۱۴). وقتی که ما مطابق آنچه در قلب خداست دعا می‌کنیم، می‌توانیم مطمئن باشیم که او ما را می‌شنود. بدین ترتیب درمی‌یابیم که دعای قدرتمندانه، دعا مطابق قلب خداست. اما در قلب خدا چیست؟ مسائل قلبی خدا بر ما پوشیده نیستند. قلب خدا ناپایدار نیست. قلب او تغییر نمی‌پذیرد. از این رو می‌توان گفت که محبت دنیای ما در قلب او جای دارد. عیسی فرمود: «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت نمود که فرزند یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳: ۱۶). دنیا! دنیا! دنیای ما در قلب خدا جای دارد. وقتی که ما شروع به دعا برای دنیای خود می‌کنیم، دعای قدرتمندانه، صورت پذیرفته است. وقتی که ما دعا کرده می‌گوییم: «ملکوت تو بیاید و اراده تو همچنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود» دعای مورد بحث را آغاز کرده‌ایم. این دعا، دعا برای ایمان آوردن اشخاص به مسیح است. این دعا برای نجات افرادی است که هرگز مسیح را ملاقات ننموده‌اند. این دعا به جهت برقراری پادشاهی خداوند در قلوب مردم می‌باشد. علت اینکه بسیاری از مردم از دعاهای خود دلسرد می‌شوند این است که ایشان توجه و تمرکز خویش را بر اموری که در قلب خویش دارند معطوف ساخته‌اند. خداوند به مسائل ما و آنچه که در قلب ماست بسیار علاقمند است، لیکن ما به علت گستره محدود فهم و درک خویش قادر به درک صحیح مسائل نیستیم و اغلب فریب قلوب خویش را می‌خوریم. اما وقتی که مطابق قلب خدا دعا کنیم، می‌توانیم با اطمینان و دلیری زیادی دعا کنیم. و خداوند این دعا را می‌شنود و به آن پاسخ می‌دهد. دعای قدرتمندانه دعا مطابق قلب خداست.

زمانی که عیسی دعا کردن را به شاگردانش تعلیم میداد به ایشان آموخت که در ابتدا تمرکز خویش را بر شخصیت و صفات خدا قرار دهند: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد...» او به شاگردان تعلیم داد که درهای دعا را با تمرکز بر خود خدا باز کنند. دعا اساساً رابطه ای صمیمی با خداست. عیسی در نظر داشت که به پیروان خویش تعلیم دهد که دعا یک فرمول اسرارآمیز، یا یک آیین مذهبی نیست، بلکه مشارکت دو قلب است. از این رو عیسی به شاگردانش آموخت که خدا را به سبب هر آنچه که هست عبادت و پرستش نمایند، و در صدد شناخت حقیقی او باشند. بعد از اینکه شاگردان دید درست و شفافی از خدا یافتند، می توانستند هر آنچه را که در قلب خدا بود را درک نمایند. زمانی که قلب ایشان، قلب خدا را مشاهده نموده می شناخت، به طور طبیعی می توانست به جهت تحقق آنچه که در قلب او بود، دعا کند. آنگاه شاگردان نیاز دنیای خود را میدیدند، و برای عملی شدن اراده خدا در جهان موافق هر آنچه که تعلیم گرفته بودند، دعا می کردند: «ملکوت تو بیاید، و اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود.» آنها برای برقراری سلطنت و حاکمیت او در قلوب مردان و زنان، دعا می کردند. بنابراین هرگاه شاگردان پدر را عبادت می کردند، به جهت تحقق آن چیزی که در قلب او نیز بود فریاد برمیآوردند. این دعا، دعایی قدرتمند می باشد. اما سپس عیسی به شاگردانش تعلیم داد که نیازهای خود را نیز به حضور خدا بیاورند و به ایشان آموخت که اینگونه دعا کنند: «نان کفاف ما را امروز به ما بده.» آنها می توانستند تمامی نیازهای خود را به حضور خدا بیاورند. نان یک نمونه از اساسیترین نیازهای انسان است. ما بدون غذا قادر به ادامه حیات خود نیستیم از این رو عیسی به شاگردانش آموخت که به جهت برآورده شدن تمامی نیازهایشان به سوی خداوند نظر نمایند. این نگرش، یک نگرش جالب بر «تعلیم دعای» عیسی مسیح است. شما به ترتیبی که عیسای مسیح در تعلیم دعا به شاگردانش آموخت توجه کنید. در ابتدا تمرکز و توجه ایشان می باید بر خدا قرار گیرد، سپس نیازهای دنیای ما مطرح می گردند، و سرانجام نیازهای خود شخص دعا کننده ارائه می شوند. با این حال به طور معمول بسیاری از ما برخلاف ترتیب تعلیم داده شده دعا می کنیم. ما معمولاً دعا می کنیم: «ای خداوند به من کمک کن، من به فلان چیز احتیاج دارم. لطفاً آن چیز دیگر را به من بده.» اغلب اوقات ما درهای دعا را به جای تمرکز بر خدا، با تمرکز بر نیازهای خود باز می کنیم. دعای قدرتمند فقط یک دعای پرحرارت نیست، بلکه دعایی مطابق قلب خدا است. در این نوع دعا، ما دعای خویش را با تمرکز بر خدا آغاز می کنیم و معمولاً به شکل فوق طبیعی به دعا برای دیگران سوق داده می شویم. پیامد نهایی این دعا لمس نیازهای ما توسط خداست. او یهوه یری است، او به ما فکر می کند و تمامی نیازهای قلوب ما را می داند. عیسی مسیح فرمود اگر ما در ابتدا ملکوت خدا را بطلبیم، او تمامی نیازهای زندگی ما را اجابت خواهد نمود. در واقع عیسی بلافاصله پس از تعلیم نحوه دعا به شاگردان، به ایشان گوشزد نموده فرمود: «لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد» (متی ۶: ۳۳). خداوند نسبت به فرزندان خویش امین است. دعایی که ملکوت و عدالت خدا را در اولویت قرار دهد، تدارک و اجابت الهی را به دنبال دارد. در پرستش و شکرگزاری، ما خدا را در عظمت و نیکویی او می شناسیم. در شفاعت برای دیگران، قلب خدا را می شناسیم. اما به هنگام بیان نیازها، با یهوه یری همچون خدای مهیا کننده خویش ملاقات می کنیم. چرا شما امروز فرصتی را به دعا اختصاص ندهید؟ در صدد شناخت او همچون پدر خود باشید، پدری که بر تخت خویش نشسته است. او خدایی قدوس و قادر مطلق است که دنیا را با محبتی عمیق دوست دارد. همانطور که شما در صدد شناخت او بر میآیید، کشف خواهید نمود که او تمامی نیازهای زندگی شما را اجابت میکند.

در سال ۱۹۶۵ من یک نوایمان، و پیرو پر شور مسیح بودم که تحت تأثیر هیبت و نیکویی خدا قرار داشتم. در آن هنگام هنوز زندگی در یک جمع کلیسایی را تجربه نکرده بودم، و اطلاعات اندکی از کتابمقدس داشتم. در واقع زندگی مسیحی یک ماجرای پر شکوه بود که من نیز به آن ملحق شده بودم. در آن ایام من زندگی کردن با ایمان را بدون داشتن اطلاعات زیاد در مورد ماهیت ایمانی که تجربه نموده بودم، میآموختم. زمانی که مسیح وارد زندگی من شد، مشغول تحصیل در دانشگاه ایالتی لوئیزیانا بودم. در آن زمان من بلافاصله دریافتم که خداوند مرا برای اعلام خبر انجیل به ملل مختلف جهان دعوت نموده است. دو روز بعد من زندگی را وقف انجام این مسؤولیت بزرگ نمودم. لذا احساس کردم که میباید دانشگاه محل تحصیل خود را ترک کرده، برای آموختن بیشتر در مورد کتابمقدس به یک مدرسه مسیحی ملحق شوم. از این رو به کالج کوچک باپتیست ایالت مذکور پیوستم. یک مرتبه به هنگام تحصیل در مدرسه مسیحی، جهت شنیدن موعظه مبشری به نام منلی بسلی، به کلیسای کوچکی واقع در یک روستا رفتم. موضوع موعظه واعظ مذکور ایمان بود. من با شنیدن پیغام آنچنان از ضعف ایمان خود ملزم شدم که نتوانستم برای شنیدن بقیه موعظه در کلیسا بنشینم. از این رو در اواسط موعظه مجبور شدم که کلیسا را ترک کنم. پس از ترک کلیسا به پارکی که در آن نزدیکی قرار داشت رفتم، و زیر یک درخت کهنسال زانو زده نزد خدا فریاد برآورده، گفتم: «آه ای خداوند، من نمیدانم که این مرد از چه نوع ایمانی صحبت میکند اما میخواهم یک مرد ایمان باشم. به من تعلیم ده که در هر چیزی بر تو توکل نمایم.» مدت زمان زیادی نگذشت که خداوند به دعای من با راهنمایی کردنم به مدرسه ایمان پاسخ داد. من برای تحصیل در دانشگاه ایالتی از وجود دو بورسیه تحصیلی برخوردار بودم، اما برای تحصیل در مدرسه مسیحی از این امتیاز خبری نبود. با این وجود من میدانستم که خداوند مرا برای تحصیل در آن مدرسه فراخوانده است. من به یاد دارم که برای نشان دادن طریق پرداخت شهریه نزد خدا دعا کردم. روز بعد برای کسب آگاهی از میزان شهریه به دفتر دانشگاه مراجعه کردم. خانمی که مسؤول پاسخگویی بود پس از بررسی پرونده من گفت: «هیچی.» من از پاسخ او حیرت نموده با دستپاچگی گفتم: «این امکان ندارد منظور شما چیست؟ حتماً اشتباهی رخ داده است.» آن خانم مهربان با دقت بیشتری به پرونده من نگاه کرد و بعد چیزی گفت که بیش از قبل مرا متعجب ساخت. او گفت: «وجه تحصیلی سامی تپیت، به کار تو رسیدگی شده است.» من از او سؤال کردم: «چه کسی بورس تحصیلی در اختیار من گذاشته است؟» آن زن پاسخ داد: «او فرد ناشناسی است.» من از دفتر کار آن زن خارج شدم و به سوی اتاق خودم دویدم. به محض ورود به اتاق در حضور خداوند زانو زده او را به عنوان یهوه یری(خدای تدارک کننده)، پرستش نمودم. خداوند تعلیم «سلوک نمودن به وسیله ایمان» را در زندگی من آغاز کرده بود. تجربه مذکور و دیگر تجربیات مشابه در آن ایام سبب گردیدند که من زندگی نمودن با ایمان را بیاموزم. در واقع من فکر میکنم اگر در آن روزهای ابتدای ایمان خویش، زندگی کردن با ایمان را نمیآموختم، هرگز قادر به انجام اموری که امروز به آنها مبادرت می ورزم، نمیبودم. نویسنده رساله به عبرانیان میگوید: «لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی خدا محال است، زیرا هر که تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا میدهد.» (عبر ۱۱ : ۶). وقتی که عیسی در مورد دعا صحبت مینمود همواره آن را با ایمان همراه میساخت. اگر ما قصد داریم که خدا را خشنود سازیم میباید با ایمان دعا... و دعا کنیم. سپس با یهوه یری روبرو خواهیم شد.

آن روز صبح زود من به اتفاق چند کشیش دیگر مشغول طلبیدن روی خدا بودیم. ما مشتاق کار خداوند در میان قومش بودیم و برای بیداری دعا میکردیم. من باید اعتراف کنم که کمی از بیان آنچه که در صبح آن روز اتفاق افتاد خجالت می کشم. زیرا در آن هنگام که کشیشان در حال دعا بودند، من به خواب رفتم. در حالی که من شروع به خرناس کشیدن کرده بودم، بقیه کشیشها خطاب به خداوند دعا کرده میگفتند: «آه ای خداوند، به ما نیز همچون برادر سامی تسلی و سلامتی عطا نما!» وقتی که دوستانم مرا از خواب بیدار کردند، بسیار شرمنده شدم. اما نکته‌ای در اینجا وجود دارد، که احتمالاً شما نیز به دانستن آن محتاجید. من زمانی که صبح زود از خواب برمیخیزم، با مشکلی مواجه می شوم. زیرا به علت داشتن نوعی نفس تنگی و پدید آمدن دشواری در جریان گردش خونم، نمیتوانم از ابتدای روز در شرایط مناسب جسمانی قرار گیرم. شاید بسیاری از اشخاصی که مشکلات مشابه جسمانی دارند، خواهند گفت: «پس بنابراین اجباری نیست که ما هرروز صبح زود برخاسته دعا کنیم، برای ما بهتر است که دعای خود را به انتهای شب منتقل کنیم.» من با وجود آشنایی با این شرایط دشوار با این موضوع موافق نیستم، و اعتقاد راسخ دارم که ما میباید در ساعات آغازین هر روز روی خدا را قبل از هر چیز دیگری بطلبیم. بدون شک دعا کردن در ساعات شب نیز کاری خوب و پسندیده است، اما اگر تنها وقت دعای ما دعای شب هنگام باشد، آنگاه اوقات خلوت ما با خدا تنها به توبه نمودن از امور اشتباهی که در طی روز مرتکب شده‌ایم، مبدل خواهند گردید. دعا بدین معنی است که ما به حضور خدا می آییم، تا اعتراف کنیم که به او نیازمندیم. از این رو باید در ساعات آغازین هر روز این کار را انجام دهیم. عیسی مسیح به شاگردانش آموخت که اینگونه دعا کنند: «نان کفاف ما را امروز به ما بده» (متی ۶: ۱۱). نان از جمله اساسیترین نیازهای انسان است. ما به غذا احتیاج داریم. بدون خوردن غذا قادر به ادامه حیات خود نیستیم. اما شما نمیتوانید در ساعت ۱۱ شب برای دریافت سه وعده غذا نزد خدا دعا کنید. این دعا، دعایی نیست که در انتهای روز انجام گیرد. وقت این دعا صبح زود است. بدین ترتیب متوجه میشویم که دعایی که عیسی به شاگردانش آموخت میباید در ابتدای روز انجام گیرد و در واقع عیسی به ما تعلیم میدهد که قبل از انجام هر کاری، در ابتدای روز خدا را بطلبیم. اما ممکن است شما مشکلی مشابه مشکل من داشته باشید. لذا از خود بپرسید: «من چگونه در ساعات ابتدای هر روزم دعا کنم؟» من به طور معمول هر روز صبح بعد از برخاستن از خواب صبحانه میخورم، سپس به نظافت شخصی میپردازم و بعد به مکان خلوت خود میروم. در اوقات خلوتم با خدا، من اغلب سعی میکنم که قدم بزنم، زیرا اگر زانو زده دعا کنم، به علت مشکل گردش خون به احتمال فراوان دچار خواب آلودگی خواهم شد. از این رو من در حال پیاده روی با خدا صحبت میکنم، به او گوش می دهم و قلب خود را به حضورش میریزم. من نمی دانم که شما روز خود را با خدا چگونه آغاز میکنید، اما شما را تشویق میکنم که هر روز صبح مکان مناسبی بیابید و قبل از آغاز فعالیتهای روزانه روی خدا را بطلبید. آنچه که شما در ابتدای هر روز زندگیتان بدان محتاج هستید آماده نمودن خویش جهت ملاقات با شاه شاهان و رب الارباب است. پس از کسب آمادگی شما باید این ملاقات را به انجام برسانید. هیچیک از کارهای دیگری که در طول روز آنها را انجام میدهید به اندازه ملاقات با خدا مهم نیستند. اگر شما روز خود را با خدا آغاز کنید، به زودی درخواهید یافت که در بقیه اوقات روز حضور او با شما درنگ مینماید. شادایی بزرگتر از آغاز روز با خدا وجود ندارد، و از سوی دیگر ناکامی بزرگتر از آغاز یک روز با قدرت جسمانی نیز نمیتوان یافت. بنابراین خدا را صبح زود بطلبید و مطمئن باشید که از این کار پشیمان نخواهید شد.

دعا در پاسخ به قدوسیت خدا

۳۰ / جون / ۲۰۰۳

عیسی برای دعا کردن طریقی را به شاگردانش آموخت، که ما امروزه به ندرت راجع به آن میشنویم. او به ایشان تعلیم داد که در ابتدا خدا را بطلبند، و سپس گسترش ملکوت او را بخواهند، و در مرحله بعدی نیازهای خود را به حضور او بیاورند. امروزه بسیاری از مردم درست برخلاف این تعلیم عمل میکنند. ما از خداوند میخواهیم که نیازهای ما را ملاقات نماید، سپس برای دیگر افراد دعا میکنیم و اگر فرصتی باقی مانده باشد از خود خدا تشکر نموده، توجه خویش را بر او معطوف میسازیم. اما دعایی که عیسی مسیح به شاگردانش تعلیم داد، دعای متفاوتی بود. در این نوع دعا بعد از اینکه ما روی خدا را میطلبیم، برای دیگران دعا میکنیم، سپس نیازهای خویش را به حضور او می آوریم. عیسی به ما تعلیم داد که اساسیترین نیازهای خویش را به مقابل تخت خدا بیاوریم، و از او نان کفاف خود را بطلبیم. اما بعد از آن به ما تعلیم میدهد که عمیقترین نیاز خویش را نیز به حضور او آوریم. اما عمیق ترین نیاز زندگی ما چیست؟ عمیقترین نیاز زندگی ما بخشش است. در قلب انسان هیچ احتیاجی عمیقتر از بخشش وجود ندارد. به همین دلیل عیسی به شاگردانش آموخت که اینگونه دعا کنند: «قرضهای ما را ببخش، چنان که ما نیز قرضداران خود را می بخشیم» (متی ۶: ۱۲). ما محتاج بخشوده شدن هستیم و همچنین به بخشیدن دیگران نیز نیاز داریم. این دو نکته به طرز ظریفی به یکدیگر گره خورده اند. دعا اساساً پاسخی به شخصیت و طبیعت خداست. اما طبیعت خدا چیست؟ او قدوس است. او به طور مطلق پاک میباشد. هیچ عیبی در او نیست. او از کمال مطلق برخوردار است. او خدای بی همتا و بی نظیر است. او از تمام خلقت خویش جدا میباشد. زیرا او خالق است. ما تنها زمانی قادر به مشاهده خداوند به طریق اولی هستیم که واقعیت زندگی خود و احتیاج عمیق خویش برای آمرزیده شدن و آمرزیدن دیگران را درک نموده باشیم. زندگی مردان و زنان بزرگ خداترس را مطالعه کنید. همه آنها خدا را در قدوسیتش شناخته اند. قدرت خدا در زندگی اشخاص مزبور ثمر رایحه خوش قدوسیت خدا در قلبهایشان بوده است. موسی قبل از مشاهده آیات، عجایب و معجزه ها، میباید کفش خود را از پا در میآورد زیرا بر مکانی مقدس ایستاده بود. علت تقدس مکان مزبور حضور خدا در آن بود. قبل از اینکه یوشع فتوحات بزرگ خویش را به انجام برساند، خدا ذهن و قلب او را برای درک قدوسیت خویش باز نمود. این حکایت در طول دورانهای مختلف تکرار شده است. مردان و زنان بسیاری خدا را ملاقات کرده اند و دیگر هرگز زندگی سابق را نداشته اند. اشعیا متوجه شد که فرشتگان فریاد زده می گویند: «قدوس، قدوس، قدوس، یهوه صباوت، تمامی زمین از جلال او مملو است» (اشعیا ۶: ۳) اشعیا در مقابل خدای قدوس پاسخی جز اینکه بر عجز خویش به این شکل اعتراف نماید، نداشت: «وای بر من که هلاک شده ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم، و چشمانم یهوه صباوت پادشاه را دیده است» (اشعیا ۶: ۵). ما در دوران اعترافهای کم عمق و سطحی به سر میبریم، زیرا مکاشفه و منظر خدای قدوس را از دست داده ایم. وقتی که ما خدا را در قدوسیتش مشاهده کنیم، با اشعیا، پولس، موسی و دیگر مردان و زنان خدا هم صدا شده، فریاد برخواهیم آورد: «آه خداوند، گناهان و تخطی مرا ببخش. بر من رحم نما. من تفاوت بسیاری با تو دارم.» این نوع اعتراف عمیقترین نیاز قلب ماست و عیسی تنها فردی است که میتواند این نیاز ما را ملاقات نموده برطرف سازد.

من بسیاری از مواقع میشنوم که مردم از تجربه‌های برجسته‌ای که با خدا داشته‌اند، صحبت میکنند. با این حال من فکر میکنم که هر تجربه‌ای در حضور خدا تجربه‌ای برجسته میباشد. زیرا نباید از یاد برد که او خالق تمامی کائنات است، اوست که ستارگان را در فضا معلق ساخته، من و شما را از خاک زمین شکل داده است. این خداست که در بینی من و شما روح حیات دمید تا نفس زنده شویم. او خدای قادر مطلق است. اما او بیش از یک خدای قدرتمند میباشد. او خدایی قدوس نیز هست. ذات خداوند کاملاً قدوس است. «قدوسیت» در کتابمقدس به معنی جدا شده میباشد. خداوند از تمامی خلقت جدا میباشد. او به تنهایی خالق عالم است. او به تنهایی از کاملیت مطلق برخوردار است، و او به تنهایی به طور مطلق پاک است. بنابراین، ملاقات با خدای قادر مطلق بدون توجه به حضور و رایحه خوش قدوسیت او امری غیرممکن است. قدوسیت یکی از نکات اصلی است که نشان میدهد خدا کیست، و می‌باید در هر ملاقات منطقی با او نیز موضوعی تعیین کننده به شمار آید. به همین دلیل است که نویسنده عبرانیان می‌نویسد: «در پی سلامتی با همه بکشید و تقدسی که به غیر از آن هیچکس خداوند را نخواهد دید» (عبرانیان ۱۲: ۱۴). ما بدون داشتن تقدس نمیتوانیم خدا را ببینیم، و بدون برخورداری از آن در آینده نیز او را نخواهیم دید. خداوند بسیار بزرگوار بوده است که به من اجازه داده او را در خلوت دعای خود مکرراً ملاقات کنم. تمامی این لحظه‌ها خاص هستند، و بعضی استثنایی‌تر میباشند به طوری که رایحه دلپذیر آنها سالهای متمادی با من میماند. آنها باورها، شخصیت و رویای مرا صیقل میدهند. و این در حالی است که آن ملاقاتها همیشه شامل فریادهای هلولیا نیستند، بلکه اکثر اوقات به این صورتند: «آه، خدایا در این ملاقاتها بر من ترحم فرما.» سالها قبل در کشور آفریقای جنوبی در همایش شبانان موعظه میکردم. قبل از همایش اوقاتی را با خدا در تنهایی گذراندم در آن ملاقات او به من القا نمود که حقیقتاً چقدر قدرتمند است. تأثیر آن ملاقات چنان بود که رایحه دلنشین محبت و تقدس او تا امروز نیز در من باقی مانده است. در آن ایام هنرمندی منظره منحصر به فرد آن مکان را نقاشی نمود، تابلوی مذکور بر دیوار دفتر کار من آویخته شده است. در خاتمه پیغام من در همایش شبانان، خداوند به طریقی وصف‌ناپذیر ما را ملاقات نمود. ما شروع به خواندن سرودهای شکرگزاری و پرستش نمودیم. در حالی که در حضور خدای قدوس حق حق کنان میگریستیم. رهبر جلسه سعی میکرد ما را آرام کند، ولی هیچ کس نمیتوانست آرام گیرد. ما ساعتها در حضور خدا بودیم. شبانانی که نسبت به هم بغض داشتند از یکدیگر طلب بخشش مینمودند. در آنجا ابتدا اعتراف به گناهان صورت گرفت، بعد توبه‌ها انجام پذیرفتند و سپس بخشش از تحت خدا جاری شد. آه چشیدن فیض خدا چقدر لذتبخش است! من هرگز آن ملاقات با خدا را فراموش نکرده‌ام، و از آن درس پر ارزشی را یاد گرفتم. در پی خدا بودن یعنی در پی قدویست بودن است. زیرا او به تنهایی قدوس است. قلب مقدس یک قلب مغرور نیست، بلکه یک قلب فروتن میباشد. و خدا فقط فریاد قلب فروتن را میشنود. در همه امور خود تقدس را تعاقب کنید! تقدس زندگی از اوقات شیرین با او بودن حاصل میشود.

دو نوع حالت قلبی وجود دارند که می‌توانند قدرت دعای یک شخص را از او بربایند. نوع نخست، قلبی است که تقصیرهای خود را میپوشاند، و نوع دوم قلبی است که تلخی را در خود حفظ میکند. ما زمانی مقصریم که عملکرد نادرستی مرتکب شده باشیم، اما تلخی معمولاً در نتیجه عملکرد نادرست دیگران نسبت به ما پدید می‌آید. زمانی که عیسی دعا کردن را به شاگردان تعلیم میداد، به هر دوی این موضوعات بسیار مهم، اشاره نمود. او به ما تعلیم داد که اینگونه دعا کنیم: «قرضهای ما را ببخش، چنانکه ما نیز قرضداران خود را میبخشیم» (متی ۶: ۱۲). تقصیرات نیز بر دو نوع هستند، تقصیرات غیر واقعی و تقصیرات واقعی. حس تقصیر کاذب یا غیر واقعی در نتیجه اتهامات شیطان به وجود می‌آید. او به ما میگوید که شخص خوبی نیستیم، یا ارزشی نداریم. او تلاش میکند که ما را به این فکر وا دارد که، «تو چطور میتوانی دعا کنی؟ تو شایسته دعا کردن نیستی». البته ما از شایستگی کافی برای دعا کردن برخوردار نیستیم. در واقع تنها یک فرد شایسته وجود دارد و نام او عیسی است! یک شخص کامل و نیکو وجود دارد و او عیسی است! بنابراین ما هرگز قادر به تحصیل شایستگی نمیباشیم. ما تنها میتوانیم بر پاهای نجات دهنده خویش افتاده آن مبارک و شایسته را بپرستیم. ما با تکیه بر اعمال خود به حضور خدا نمیرویم. در حقیقت ما با تکیه بر آنچه که عیسی مسیح برای ما انجام داده به حضور خدا داخل میشویم. اتهامات شیطان به طور معمول به شکل موضوعات کلی مطرح میشوند، در حالی که الزامات خالص روح القدس به شکل خاص و مشخص میباشد. البته در اغلب موارد احساس قصور به درستی در قلب ما پدید می‌آید. و علت آن تخلف ما، و وجود مشکلی در زندگی ماست که خدا را ناخشنود ساخته است. اما بیاد داشته باشید که توبه از «فقدان شایستگی کافی جهت دعا» امری غیرممکن است. زیرا ما هرگز نخواهیم توانست به اندازه کافی شایسته باشیم. بنابراین زمانی که شیطان در صدد ایجاد این نوع احساس قصور کاذب در زندگی ماست، ما باید احساس عدم شایستگی را کنار زده، با اعتراف فیض خداوندمان بر پاهای او بیفتیم. ما باید بدانیم که تحت خدا، تختی پر از فیض میباشد و تنها از طریق چشیدن و تجربه فیض الهی قادر به دسترسی به خدای قدوس میباشیم. با این حال نوع دومی از تقصیرات نیز وجود دارند و در این حالت روح القدس ما را بر گناه ملزم میسازد، و این نوع الزام، الزامی مشخص و خاص میباشد. از این رو این نوع الزام همواره به توبه و دریافت بخشش منجر میگردد. زمانی که خداوند ما را بر گناهی ملزم میسازد، قصد او از این کارها کردن ما در گناه نیست، بلکه او در نظر دارد که گناه را از زندگی ما بزداید و آمرزش را به قلوب ما بیاورد. برای رها شدن از این نوع احساس قصور تنها یک راه وجود دارد و آن هم اعتراف به گناه و توبه نمودن از آن است. یوحنا رسول در رساله نخست خویش میفرماید: «اگر گوئیم که گناه نداریم خود را گمراه میکنیم و راستی در ما نیست اگر به گناهان خود اعتراف کنیم او امین و عادل است تا گناهان ما را بیاورد و ما را از هر ناراستی پاک سازد» (اول یوحنا ۱: ۸-۹). اما اعتراف مستلزم داشتن صداقت است. ما باید مایل به پذیرش عملکرد اشتباه خویش و بازگشت نمودن از آن باشیم. توبه کردن چیزی بیش از گفتن «من متأسفم» است. توبه گفتن توأم با فریاد و زاری «من مقصرم» میباشد. من دریافته‌ام که سختترین چیز ممکن برای مسیحیان گفتن جمله «من مقصر هستم» است. اما این نوع اعتراف درست همان چیزی که ما به آن احتیاج داریم و مسیر بازگشت به دعای قدرتمند را هموار میسازد. کتاب مقدس میفرماید: «لیکن او فیض زیاده میبخشد. بنابراین میگوید: خدا متکبران را مخالفت میکند، اما فروتنان را فیض میبخشد» (یعقوب ۴: ۶). قلب مغرور هرگز قدرتی در دعا نخواهد داشت، اما قلب فروتن تمامی منابع قدرت عظیم خدا را آزاد خواهد نمود، زیرا قلب خدا را لمس میکند. زمانی که ما خدا را در قدوسیتش مشاهده میکنیم، به جهت اعتراف کردن گناهانمان به زانو میافتیم. هر گاه ما با صداقت کامل و قلبی توبه‌کار و شکسته به حضور خدا میرویم فیض عجیب او را تجربه خواهیم نمود. آه چه شادی و قدرتی در این قبیل دعاها نهفته است. با قلبی مقدس و فروتن دعا کن، آنگاه عقب بایست و عمل خدا را نظاره نما.

بخشش سبب آزادی عمل حضور خدا در دعا می‌گردد

۲۱ / ج ————— ولای / ۲۰۰۳

خدا برای من بسیار نیکو بوده است. دست خدا را در پاسخهای دعای بسیاری که از او دریافت کرده‌ام، مشاهده نموده‌ام، پاسخهایی که تنها طریق توصیف آنها ارائه حکایت‌های طولانی است. من شاهد بوده‌ام که خداوند به چه طریق در پاسخ به دعا، اعضا خانواده و دوستان را به ایمان مسیحی آورده است. من شاهد باز شدن درهای خداوند به روی ملل مختلف به سبب دعای ایمانداران بوده‌ام. من شاهد بودم که به سبب طلبیدن روی خدا توسط رهبران، یک ملت شفا یافته است. به نظر من شادی بزرگتر از شادی رفتن به حضور خدا وجود ندارد. اما در عصر یک روز که با تلاش و کوشش قصد داشتم که به خلوت حضور خدا بروم، متوجه شدم که قلبم بسیار سنگین و ناآماده است. به نظر میرسید که درهای آسمان به روی دعا‌های من بسته شده‌اند و این وضعیت دو هفته ادامه داشت. در آن ایام در فلاکت و سیه‌روزی به سر می‌بردم. من فکر نمی‌کنم چیزی بدتر از این وجود داشته باشد که فرد رابطه‌ای صمیمی و نزدیک با خدا داشته باشد و سپس آن را از دست بدهد. زمانی که من از روی استیصال و ناکامی به نزد خدا فریاد برآوردم، روح‌القدس صحبت کردن با قلب مرا به آرامی آغاز کرد: «تو باید او را بخشی، تو نمیتوانی تلخی را در قلب خود حفظ کنی و در عین حال رابطه‌ای صمیمی با من داشته باشی.» من میدانستم که این واقعیت دارد، لیکن در این باره بسیار احساس درد داشتم و فکر می‌کردم که به من بیحرمتی شده است. مردی که خدا درباره‌اش با من سخن می‌گفت کاری انجام داده بود که قلب مرا شکسته بود. من فکر نمی‌کردم که بتوانم او را ببخشم. من تا آن زمان او را یکی از دوستان عزیز خود به شمار می‌آوردم. لذا از خدا پرسیدم: «چگونه این شخص را ببخشم؟ تو میدانی که او علیه من چه کرده است!» اما خدا بار دیگر با قلب من صحبت کرده فرمود: «آیا تو میدانی که چه خطایایی نسبت به من مرتکب شده‌ای؟ تو فرزند مرا به قتل رساندی. این یهودیان و رومیان نبودند که او را به صلیب کشیدند. او میتوانست ده فوج از ملائکه را بخواند تا آمده او را از صلیب برهاند. این گناهان تو بودند که او را بر صلیب می‌خکوب کردند. گناهان تو او را کشتند. با این وجود من تو را بخشیدم. همانطور که من تو را بخشیدم تو نیز میتوانی این مرد را ببخشی.» جرم من به اثبات رسیده بود. لذا من به آرامی دعا نموده گفتم: «پدر، من آن مرد را میبخشم» بلافاصله روح خداوند در مکان خلوت من به حرکت در آمد. خداوند مرا ملاقات نمود، من قدرت بخشش آن مرد را نداشتم، اما خداوند این توانایی را داشت. خداوند مرا بخشیده بود و تنها کاری که من میباید انجام میدادم این بود که در اعماق وجود خود، به فیضی که خدا نهاده بود، با ایمان نائل گردم. وقتی که من در چشمه فیض و بخشش الهی غوطه ور شدم، دریافتم که فیض او بر من عظیم و کافی است، از این رو من قادر هستم دیگران را نیز ببخشم. تلخی بیش از هر فرد دیگری به حامل و نگاه دارنده خود آسیب میرساند. تلخی دزد بیصدایی است که به آرامی صمیمیت ما را با خدا میرباید. ما با پنهان کردن تلخی در اعماق وجودمان هرگز قادر به حفظ صمیمیت با خدا نخواهیم شد. به همین دلیل عیسی مسیح به شاگردان خود آموخت که اینگونه دعا کنند: «قرضهای ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می ببخسیم» (متی ۶: ۱۲). ما با حفظ تلخی در قلبمان قادر به شناخت و تشخیص حضور خدا نیستیم. ما با وجود حفظ عداوت نمیتوانیم با قدرت دعا کنیم. ما باید انتخاب کنیم که کدامیک از این دو برای ما مهمتر هستند، قدرت و حضور خدا، یا خشم و تلخی؟ انتخاب یکی از این مورد، چگونگی رابطه و مشارکت ما را با خدا تعیین خواهد کرد.

دعا و هدایت شدن از جانب روح القدس

۲۸ / جولای / ۲۰۰۳

بسیاری از مسیحیان اغلب در زندگی خود دوره‌های شگفت‌انگیزی از دعا را تجربه میکنند، اما بلافاصله پس از این تجربه خود را در میان یک جنگ شدید میابند. برخی از مسیحیان درنگ کردن در حضور خدا را آموخته‌اند، لیکن راه رفتن با او را فرا نگرفته‌اند. آنها پری روح را تجربه کرده‌اند، لیکن هدایت شدن توسط او را نیاموخته‌اند. زمانی که عیسی دعا کردن را به شاگردان می‌آموخت، به ایشان یاد داد که ابتدا خدا را در کانون توجه خود قرار دهند. زمانی که ما بر خدا متمرکز می‌شویم، خود را از زوایای کاملاً متفاوتی مشاهده می‌کنیم. وقتی که قدوسیت خدا را مشاهده نموده آن را درمی‌یابیم، بر گناهکار بودن خویش واقف می‌گردیم. زمانی که عظمت او را مشاهده می‌کنیم از ذلت و حقارت خویش بیش از پیش آگاهی می‌یابیم. و این بدان معنی است که ما از همان زاویه‌ای به مسائل نگاه می‌کنیم که خداوند بر آنها مینگرد. در این حالت است که ما خداوند و رهبری او را برای هر روز زندگیمان طلب می‌کنیم. موسی به طریق خاصی با خدا ملاقات مینمود. او معمولاً خیمه‌ای خارج از اردوگاه قوم برپا مینمود. سپس وارد خیمه میشد و در آنجا خدا را ملاقات میکرد. آن اوقات، اوقات خاصی برای موسی بودند. ملاقاتهای او با خدا نقطه قوت و اساس رهبری او به شمار می‌آمدند. موسی در یکی از این ملاقاتها جمله‌ای جالب و هیجانانگیز خطاب به خداوند بر زبان آورد: «هر گاه روی تو نیاید، ما را از اینجا مبر» (خروج ۳۳: ۱۵). خداوند نیز در پاسخ به او اطمینان داده فرمود: «روح من خواهد آمد و ترا آرامی خواهد بخشید» (خروج ۳۳: ۱۴). به احتمال فراوان سر زندگی و رهبری قدرتمندانه موسی را میباید در وقایع صورت پذیرفته در آن خیمه جستجو نمود. او نه تنها در حضور خدا مراقبت مینمود بلکه رهبری خویش را نیز استوار می‌ساخت. موسی رهبری بزرگ بود، زیرا او در ابتدا آموخته بود که خدا را پیروی کند. او میتوانست مردم را رهبری کند، زیرا خود او قبلاً رهبری و هدایت خدا را در زندگی خویش تجربه کرده بود. کلید هدایت شدن توسط روح خدا آموختن زندگی و درنگ کردن در روح دعاست. برخی اوقات من آرزو میکنم که در آرامی دعا بمانم و آن را هرگز ترک نکنم. اوقات دعا، اوقات بسیار مخصوصی هستند. اما این تمامی آن کاری که ما میباید انجام دهیم نیست. خدا برای زندگی هر یک از ما نقشه‌ای دارد. در واقع این اوقات خلوت‌نشینی، ما را آماده نبرد زندگی می‌سازند. ما حضور خدا را به هنگام درگیر شدن در این نبردها ترک نمی‌کنیم بلکه توکل نمودن بر او را تمرین مینماییم. خدا معمولاً ما را به داشتن اوقات مخصوصی در دعا هدایت میکند، تا ما را آماده نبردهای خاصی سازد. چندین ماه قبل به من گفته شد که زائدهایی بر روی تارهای صوتی من به وجود آمده‌اند. از آنجایی که تمام زندگی من متمرکز بر موعظه کردن است، خبر مذکور برای من بسیار تکاندهنده بود. به من گفته شد که به مدت دو هفته میباید در سکوت مطلق به سر برم. زمانی که دکتر این سخن را به زبان آورد، فهمیدم که خداوند قصد دارد کارهای عمیقی در زندگی من انجام دهد. آن دو هفته به بهترین و شگفت‌انگیزترین روزهایی که من در زندگیم تجربه نموده‌ام، بدل شدند. زیرا در آن ایام نه تنها خداوند تارهای صوتی مرا شفا داد، بلکه به طریق کاملاً مخصوصی خود را در زندگی من متجلی فرمود. در آن هنگام من هنوز نمیدانستم که ایام مورد بحث، اوقاتی برای کسب آمادگی برای رویارویی با اتفاقات و انجام خدمات شش ماه آخر سال هستند. پس از آن ایام من فرصتهای بسیار لطیف و گرانقدری در زندگی و خدمت خود داشتم. من در حالی در پرو موعظه می‌کردم که نشانه‌های بزرگی به انجام رسیدند. من به مناطق جنگلی کنگو قدم گذاشتم. پاسخ مثبت هزاران نفر را به پیغام انجیل مشاهده کردم. من از بابت آن اوقات دعای مخصوصی که داشتم بسیار سپاسگزار و شکرگزار خداوند بودم. آن اوقات، اوقات مخصوصی بودند که قبل از قدم نهادن به میدان نبرد صید جانها، با خدا داشتم. او با شما ملاقات خواهد نمود، اما لازم است که با او راه روید و همراه او باشید. یاد بگیرید که به طور پیوسته و بدون وقفه دعا کنید.

چند سال قبل، من در کشور آلمان شرقی آن زمان تعدادی از دوستانم را ملاقات کردم. آنها کوهنورد بودند و در نظر داشتند که منطقه زیبایی از کشور خویش را به من نشان دهند. آنها میخواستند مرا به قله کوهی که چشم انداز پرشکوهی داشت ببرند. من به آنها گفتم که اشتیاق زیادی برای همراهی آنان دارم، لیکن یک مشکل بزرگ بر سر راه پیوستنم به ایشان وجود دارد. زیرا من از ارتفاع میترسم. اما ایشان به من اطمینان داده گفتند: «سامی هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد مسیر مورد نظر کاملاً امن است.» بنابراین من به اتفاق دو دوست امریکایی، و دوستان آلمانی خویش کوهپیمایی خود را آغاز کردیم. ما برای پیمودن آن مسیر مجبور بودیم که خود را از صخره‌ها بالا بکشیم، و یک کوهپیمایی جدی را انجام دهیم. اما ناگهان قلب من از ترس مملو گردید. وقتی که این اتفاق افتاد، من صخره‌ای را بغل کرده از ترس جانم به آن چسبیدم. با این حال دوستان امریکایی و آلمانی من بدون آگاهی از شرایط من به صعود خود به سوی قله ادامه میدادند. در همان وضع من میتوانستم صدای آنها را که خطاب به یکدیگر میگفتند: «آه چقدر زیباست، آیا این پرشکوه نیست» را بشنوم. سپس من شنیدم که یکی از آنها پرسید: «پس سامی کجاست؟» در آن هنگام وقتی که آنها شروع به نگاه کردن به پایین نمودند مرا دیدند که همچون یک بچه به یک صخره چسبیده‌ام. آنها با صدای بلند داد زدند: «سامی بیا بالا هیچ خطری وجود ندارد.» اما همه آن پاسخی که من میتوانستم به ایشان بدهم این بود: «من نمیتوانم حرکت کنم.» دوستان امریکایی من از این واقعه بسیار خجالت زده بودند. لذا آنها به محلی که من به آن صخره چسبیده بودم آمده با صدایی آرام که برای دوستان آلمانی ما قابل شنیدن نبود، به من گفتند: «سامی بیا بالای قله. آلمانها فکر خواهند کرد که تمامی امریکاییها ترسو و بزدل هستند. پس همین الان بیا بالا.» اما همه آن چیزی که من توانستم به دوستانم بگویم، این بود: «من نمیتوانم حرکت کنم.» دوستان آلمانی ما هم نزد من آمده سعی نمودند که مرا از ایمن بودن مسیر صعود مطمئن سازند. اما من فقط این جمله را تکرار میکردم: «من نمی توانم حرکت کنم.» سرانجام تمامی دوستانم تصمیم گرفتند که به سبب ناتوانی یا عدم تمایل من نسبت به صعود، از کوه پایین بیایم. اما من به ایشان گفتم: «شما نمیتوانید بفهمید، من نمیتوانم حرکت کنم.» من نه میتوانستم صعود کنم و نه میتوانستم پایین بروم. و همانطور به صخره چسبیده بودم. در همین حین باران نیز شروع به باریدن کرد. لذا دوستانم گفتند: «سامی تو همین الان باید با ما پایین بیایی.» لحظه‌ای که دوستانم دستانم را از دور صخره باز کرده، مرا همچون یک بچه کوچک از کوه به زیر آوردند، یکی از شرمناک‌ترین لحظه‌های زندگی من بود. من در آن روز درسهای زیادی آموختم. نخستین درسی که آموختم آگاهی از قدرت ترس انسان بود. علاوه بر این، در آن روز من مشاهده کردم که خداوند چگونه در زندگی ما کار خواهد کرد. من دریافتم که در مسیرهای خطرناک زندگی، جای مطمئن و امنی برای ما وجود دارد. خداوند در مسیرهای خطرناک ما را به مکانهای امن حمل میکند. وقتی که عیسی دعا کردن را به شاگردانش تعلیم میداد به ایشان یاد داد که در دعاهایشان در ابتدا رهبری خداوند را بطلبند. او به ایشان آموخت که اینگونه دعا کنند: «او ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده» (متی ۶:۱۳). در این اصل مربوط به دعا دو قسمت مجزا و مشخص وجود دارند. نخستین قسمت این است ما رهبری خدا را به وسیله دعا کسب میکنیم، و در دومین قسمت اینکه ما به وسیله دعا بر نیروهای تاریکی غلبه مییابیم. عیسی مسیح در قسمت نخست این اصل، نمای زیبایی از هدایت شدن گوسفند توسط شبان خویش را به تصویر میکشد. در این تصویر گوسفند در ارتفاعات خطرناکی قرار دارد و در صورت هدایت نشدن از سوی شبان به جای امن، به پایین سقوط خواهد نمود. لذا گوسفند از شبان خویش تقاضای هدایت شدن دارد. دنیای ما همچون آن مسیر خطرناک است، و ما به آسانی در پرتگاههای وسوسه سقوط میکنیم. بنابر این محتاجیم که نزد خدا فریاد برآوریم، و از او هدایت بطلبیم. همانطور که من در آن مسیر دشوار کوهستانی محتاج کمک بودم، همگی ما باید بر ضرورت مطلق هدایت الهی در مسیرهای خطرناک این دنیا واقف شویم. ما باید بدانیم که بدون هدایت خداوند در شرایط هولناکی قرار میگیریم. ما به او احتیاج داریم. در صورتی که شما فقط بر خداوند اعتماد نمایید، او شما را در مسیرهای خطرناک و دشوار هدایت خواهد نمود. امروز او را بخوانید و اجازه دهید که شما را هدایت کند.

چندین سال قبل کشیشی در کشور ایالات متحده در یک منطقه بسیار خطرناک یک شهر بزرگ خدمت میکرد. او در آن هنگام تا اندازه‌های نگران سلامتی جان خود بود، لذا برای محافظت از جان خویش به کلاسهای آموزش کاراته رفت. یک روز یک مبشر سالخورده برای صحبت نمودن با او به کلیسایش آمد. وقتی آن مبشر سالخورده دریافت که کشیش کلیسا تعلیم کاراته دیده است، علت این کار را جویا شد. کشیش در پاسخ به آن زن گفت: «شما باید بدانید که این قسمت از شهر، خطرناکترین منطقه آن میباشد گروههای خلافکار متعددی در این قسمت از شهر یافت میشوند، بنابراین ما میباید قادر به دفاع از جان خود باشیم.» آن خانم پیر خداترس پرسید: «تو واقعاً نمی دانی، درست است؟» کشیش پرسید: «چه چیزی را باید بدانم؟» زن پاسخ داد: «پی بردن به موقعیت خود در مسیح.» او ادامه داد: «تو چگونگی محافظت در مسیح را درک نکرده‌ای» سپس شروع به رسم چند دایره نموده گفت: «دایره اول نشانگر زندگی توست.» سپس دایره بزرگتری کشیده گفت: «این دایره بزرگتر نشانگر مسیح است و کتابمقدس میفرماید که تو در مسیح هستی.» بعد از آن او دایره بسیار بزرگتری رسم نموده ادامه داد: «این نشانگر خدای پدر است شما در مسیح هستید و مسیح در پدر است.» سرانجام آن خانم مبشر سالخورده و دوست داشتنی یک دایره کوچک در قلب دایره‌ای که نشانگر زندگی کشیش بود رسم نموده گفت: «و این هم نشانگر روح القدس است زیرا او در قلب تو ساکن میباشد. شما در مسیح هستید، مسیح در پدر است، و روح مبارک الهی در درون قلب شماست. قبل از اینکه شیطان یا هر یک از قوای شریر بتوانند آسیبی به شما برسانند، میباید در ابتدا از خدای پدر اجازه آن را کسب کنید. اگر خدای پدر به ایشان اجازه بدهد، آنها میباید به سراغ پسر بروند، اگر پسر نیز به ایشان اجازه دهد، شما روح القدس را در قلب خود دارید، و آنکه در شماست از تمامی نیروهای دوزخ قویتر است. این موقعیت شما در مسیح است، چرا شما میترسید؟» کشیش مورد بحث به شکلی جدی توییح گردید. ایمانداران زیادی نیز وجود دارند که در شرایطی مشابه این کشیش زندگی میکنند، آنها از موقعیت و مراقبت خویش در مسیح آگاهی نیافته‌اند. همه ما ایمانداران از نعمت غلبه بر شیطان و نیروهای شریر او برخوردار هستیم. دعا طریقی است که ما به وسیله آن عملاً مسیح را میپوشیم. دعا مکانی است که ما در آن «موقعیت خویش در مسیح» را شناخته از آن بهره میگیریم. دعا نه تنها ما را از هدایت الهی برخوردار میسازد، بلکه ما را در موقعیتی قرار میدهد که پیروزی بر نیروهای شریر را تجربه نماییم. وقتی که عیسی نحوه دعا کردن را به شاگردانش تعلیم داد به ایشان گفت که اینگونه دعا کنند: «ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده» (متی ۱۳:۶). عیسی مشتاق است که ما در جاده پیروزی قدم برداریم. ما نباید زندگی خود را در ترس سپری نماییم. کتابمقدس بیان میکند که ما در مسیح زیاده از حد نصرت یافتیم. ما به طور ساده نیازمند این هستیم که هر روز صبح از خواب برخاسته مسیح را بپوشیم. آنگاه به جای زندگی نمودن با ترس، با ایمان سلوک خواهیم نمود.

شیطان با قدرت خویش دست به هر کاری خواهد زد تا شخص مسیحی را از دعا کردن، باز دارد. شیطان به خوبی میداند که یک مسیحی اهل دعا، نیروی هولناکی برای روبرو شدن به شمار می‌آید. او به خوبی میداند که مردان و زنان فروتن و مقدسی که اهل دعا باشند، سلاح قدرتمندی در دستان خدا به شمار می‌آیند. از این رو او تلاش خواهد کرد که ایماندار مسیحی را از تخت خدا دور نگاه دارد. شیطان به شخص ایماندار کمک خواهد کرد که آنقدر مشغول امور مختلف شود که فرصتی برای دعا کردن نداشته باشد، یا ایماندار مسیحی را اغوا خواهد نمود تا از مسیر زندگی مقدس خارج شود. از سوی دیگر خداوند در جستجوی مردان و زنان دعا می‌باشد، مردان و زنانی که زندگی خویش را به طور کامل تسلیم او نموده باشند. وقتی که خداوند چنین فردی را می‌یابد، هر کاری خواهد کرد تا اراده خویش را در زندگی او به جا آورد. کتابمقدس می‌گوید که مسیحیان بر شیطان غالب میشوند و «ایشان به وساطت خون بره و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند» (مکاشفه ۱۲ : ۱۱) چندین سال قبل من مردی خداترس و محترمی را ملاقات کردم که این حقیقت بزرگ را درک نموده بود. او پنج سال از عمر خویش را به خاطر ایمان به مسیح در زندان کشور کمونیستی چکواسلواکی آن زمان سپری کرده بود. او در طول آن بحرانه‌ها به شکلی مصمم به ایستادگی خود ادامه داد، و مبدل به یک مرد دعا با شخصیتی عمیق گردید. من هرگز ملاقات با این برادر عزیز را از یاد نخواهم برد. وقتی که ما در آپارتمان او بودیم، مرا به سوی پنجره‌های که مشرف به یک ورزشگاه فوتبال بود، برد و گفت: «هر هفته هزاران تن در این ورزشگاه جمع میشوند تا تیم محبوب خود را تشویق نمایند، اما من ایمان دارم که یک روز این ورزشگاه از مردمی که خدا را می‌پرستند پر خواهد شد.» من باید اعتراف نمایم که در آن لحظه قلبم مملو از شک گردید. اما سپس آن پیرمرد مقدس و دوست داشتنی در قلب خویش را گشوده به من اجازه داد که اشتیاقات عمیق او را مشاهده نمایم. او گفت: «مردم زیادی به کشور من می‌آیند، آنها قصد دارند که آتش بزرگی برای خدا در این کشور برافروزند. اما من در پی برافروختن یک آتش بزرگ برای خدا نیستم. در واقع من میخواهم که با آتش خدا سوخته و تلف شوم، و به خاکستر مبدل گردم. و وقتی که خاکستر گردم، آنگاه جلال خدا را خواهم دید.» سپس او به من نظر کرده گفت: «آیا تو میدانی که من چه می‌گویم؟» من فکر کردم که او در مورد زبان آلمانی من صحبت میکند، زیرا ما به زبان آلمانی با هم صحبت میکردیم. بنابراین به سرعت پاسخ دادم: «بله من میفهمم.» او گفت نه، آیا واقعاً تو سخنان مرا فهمیدی؟ وقتی که من به راستی هیچ هستم خدا همه چیز است، و آنگاه من جلال خدا را خواهم دید. سرانجام من منظور او را فهمیدم. این مرد به یک سلاح مخفی خدا مبدل شده بود. یک زندگی که کاملاً تسلیم خدا شده باشد، سلاحی بهت‌انگیز در دستان خدای قدوس است.

وقتی که همسر من صبح هنگام از خواب برمیخیزد بسیار سرحال است، و وضع او به گونه‌ای که به نظر می‌رسد که می‌گوید: «صبح بخیر خداوند.» او صبحگاه بسیار سرحال است و آماده انجام هر کاری است. او صبحها بَرنده و پر از شادی است. سرعت عملکرد فکر و قلب او در سریعترین وضعیت خود قرار دارند. ولی من به هنگام برخاستن از خواب درست وضعیتی متضاد دارم. من اغلب اوقات صبحها به سختی حرکت کرده و ناله کنان می‌گویم: «خداوند به من کمک کن.» در حقیقت من مرد صبحها نیستم. با این حال من میدانم که محتاج آغاز نمودن روز خود با خدا می‌باشم. بدون او من قادر به انجام کاری نیستم. اگر من برای صحبت کردن با خدا منتظر فرا رسیدن شامگاهان شوم، چیزی به جز گفتن: «خداوند مرا ببخش من امروز خراب کردم.» نخواهم داشت. ما باید روز خودمان را با خدا شروع کنیم، و انجام این کار برای افرادی با شرایط جسمانی من کار دشواری است. من با افرادی که با مشکلاتی در صبحگاهان روبرو میشوند، احساس همدلی و همدردی دارم. من با سینوسهای خودم مشکل دارم، در نتیجه صبحگاهان به هنگام برخاستن از خواب به طور معمول بینی و گلوی من دچار احتقان و گرفتگی میشوند. از این رو کمی طول میکشد که عملکردهای بدن من از سرعت کامل خود برخوردار شوند. با این حال من میدانم که آغاز نمودن روز با خدا چقدر اهمیت دارد. نویسنده مزمور در این باره می‌گوید: «ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید، بامدادان (دعای خود را) آراسته میکنم و انتظار میکشم» (مزمور ۳:۵). او میدانست که ساعات آغازین روز از چه نقش حیاتی در سلوک ما با خدا برخوردارند. وقتی که ما روز خود را با دعا آغاز میکنیم در واقع به این معنی است که می‌گوییم «خدایا به تو احتیاج دارم.» دعای زود هنگام در صبح، کاری بود که عیسی مسیح آن را انجام میداد. کتابمقدس می‌گوید: «بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌ای رسیده در آنجا به دعا مشغول شد» (مرقس ۱:۳۵). اگر عیسی به عنوان فرزند خدا نیاز داشت که روز خود را با اختصاص ساعتی به دعا با پدر آغاز نماید، چقدر بیشتر ما نیازمند انجام این کار هستیم. دعا میتواند به مفهوم صمیمیت با خدا باشد. اما چیزی بیش از این تعریف نیز هست، دعا آمادگی برای جنگ روحانی است، جنگی که ما هر روزه با آن روبرو میشویم. هر روز ما با سه قدرت مختلف جسم، شریر و دنیا وارد نبرد میشویم. نبرد با جسم یک نبرد درونی است که ما هر روزه با آن مواجه میگردیم. این نبرد، نبرد با طبیعت کهنه است. جهت پیروز شدن بر این دشمن، ما میباید از روح القدس پر شویم. شریر دومین دشمنی است که ما باید با او وارد جنگ شویم. نبرد ما با مردم یا گروههای مختلف اطرافمان نیست، بلکه «با ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.» جبهه دیگر نبرد ما، نبرد با دنیاست. دنیا تفکر و شیوهای از زندگی است که با طریق خدا ضدیت دارد. ما با هر سه دشمن خود هر روز روبرو میشویم. ما میباید بدانیم که هر سرباز خوب که برای کسب پیروزی قدم به میدان میگذارد باید جامه مناسبی بر تن نموده باشد. کتابمقدس به ما میگوید که اسلحه کامل خدا را بپوشیم. اما شما این کار را چگونه انجام میدهید؟ به طور ساده باید گفت که این کار تنها با دعا میسر میگردد. وقتی که ما صبحگاهان از خواب برمیخیزیم و نزد او آواز خویش را بلند نموده روی او را میطلبیم، در واقع خود را با راستی، عدالت، ایمان، سلامتی و کلام او تجهیز میکنیم. پس از آن، و فقط پس از این تجهیز شدن است که ما آماده رویارویی با جسم، شریر و دنیا هستیم. جنگ به سختی در جریان است. شریر مشغول جنگ است. و تنها یک سؤال پیش روی ما باقی میماند، آیا ما جامه مناسب نبرد بر تن داریم، و آماده ورود به کارزار هستیم؟ اسلحه تمام خدا را بپوشید.

هر زمان که من یک کار بشارتی را پیگیری میکنم، نبرد روحانی شدیدی را که به سختی در جریان است، احساس میکنم. این نبرد به جهت جان مردان و زنان بسیاری صورت میگیرد. نبرد مذکور، جنگ علیه خون و جسم نیست، بلکه نبردی است «بر ضد ریاستها و قدرتهای آسمانی». برخی اوقات این نبرد، نبردی توان فرسا به نظر میآید. ممکن است فکر یا احساس کنیم که نمیتوانیم به اندازه کافی در برابر وسوسهها و پریشانحالیها دوام بیاوریم، لیکن خداوند در هر موقعیتی طریق پیروزی را مهیا میسازد. در کتابمقدس شریب «شیر غران» خوانده میشود، اما ما باید بدانیم که او در عین حال شیر ضعیفی نیز است. عیسای مسیح «شیری از سبط یهودا» است، و شیر بیدندان و ضعیف قادر به رویارویی با شیر سبط یهودا نمیشد. به همین دلیل است که کتابمقدس میگوید: که ما «زیاده از حد نصرت یافتیم» به واسطه عیسای مسیح. اما این کلمات تنها کلماتی تصنعی و تشویقآمیز صرف نیستند. زیرا خدا اسلحههایی برای استفاده در جنگ به ما عطا نموده است. این سلاحها به یاری روح القدس قدرتمندانه عمل میکنند تا پیروزی ما را قطعی سازند. کتابمقدس در مورد چند اسلحه سخن میگوید. اجازه بدهید که توجه شما را به سه مورد از آنها جلب کنم. کتاب مکاشفه از پیروزی نهایی آینده بر شیطان سخن میگوید. کتاب مذکور همچنین از چگونگی غلبه ایمانداران بر شیطان و نیروهای دوزخ در یکی از سختترین لحظات تاریخ سخن میگوید: «و ایشان به وساطت خون بره و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند» (مکاشفه ۱۲ : ۱۱). نخستین سلاح ایمانداران در نبرد علیه شیطان «خون بره» است. وقتی که عیسی بر صلیب جلجتا مرد، شکست شیطان را در یک نمایش عمومی به تصویر کشید. وقتی که او فریاد زد که «تمام شد»، پیروزی کامل و اساسی را قطعی ساخت. این پیروزی نه یک احساس بی پایه و نه محصول قوه تخیل ماست. این پیروزی به طور صد در صد متکی بر کار انجام گرفته توسط مسیح بر صلیب جلجتاست. عمل صورت پذیرفته بر صلیب است که پیروزی کامل ما را قطعی ساخته است. اما پیروزی ما همچنین به کلام شهادت ما نیز متکی است. وقتی که شیطان میشنود که فردی در مورد کاری که مسیح انجام داده شهادت میدهد، به لرزه میافتد. او به سبب آگاهی از قدرت شهادت درست و شفاف فردی که کار نجاتبخش خدا را تجربه نموده، به خود میلرزد. من اغلب در گردهماییهای رهبران مسیحی سخنرانی میکنم. ما همیشه با مخالفتهایی در این نشستها روبرو میشویم. اما این مشکلات گردهماییهای مسیحی، به هیچ وجه قابل قیاس با مخالفتهایی که به هنگام صحبت ب ابی ایمانان پیش روی ما قرار دارند، نیستند. شیطان از شنیدن شهادت فردی که زندگیش به وسیله قدرت انجیل متبدل گردیده متنفر است. زیرا این اسلحه به طور مستقیم به قلب تاریکی نفوذ میکند. اما خداوند اسلحه دیگری نیز به ما داده است و آن یک زندگی کاملاً تسلیم شده به خداست. کتابمقدس در این باره مینویسد: «زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد میکند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد» (دوم تواریخ ۱۶ : ۶). وقتی که زندگی ما به طور کامل در اختیار خداست، آنگاه ما به اسلحه قدرتمندی در دستان او مبدل میگردیم. او در جستجوی این قبیل افراد است. وقتی که خداوند فردی را با زندگی کاملاً تسلیم شده میابد، کارهای شگفت آوری انجام میدهد. زندگی خود را به طور کامل تسلیم خداوند نمایید، سپس از جانب او کشف خواهید شد.

یکی از عادیترین احساسی که من به هنگام موعظهٔ انجیل در نقاط مختلف جهان داشته‌ام، احساس عدم کفایت بوده است. من اغلب احساس میکنم که وظیفه‌ای که به من محول گردیده، کاری توان فرساست. اما از سوی دیگر همین احساس است که مرا به سوی طلبیدن روی خدا سوق میدهد. روی حشون، مبشر بزرگی که بسیار از جانب خداوند به کار برده شد، میگوید که مردم اغلب تفکر اشتباهی در مورد بیداری دارند. او میگوید: «مردم فکر میکنند که بیداری به شدت آتشین شدن است. اما واقعیت این است که بیداری فروکش کردن، و تنزل نمودن است. زیرا در آن شرایط تنها چیزی که برای ما باقی مانده است، نگاه کردن به بالاست.» یک سال و نیم قبل من بزرگترین فرصت بشارتی که تا به حال در طول خدمتم مشاهده نموده‌ام را به دست آوردم. همین مسئله مرا واداشت که به بالا و به سوی خداوند نظر نموده، روی او را بطلبم. در آن زمان من برای برپایی یک گردهمایی بشارتی در شهر آدیسا بابا پایتخت اتیوپی به آن کشور سفر کردم. در آن شهر من با بزرگترین جمعیتی که در طول دوران خدمتم به آن موعظه کردم، روبرو شدم. در طول چهار روز تقریباً ۳۰۰۰۰۰ نفر برای شنیدن موعظهٔ من به محل تعیین شده آمدند. اما وقتی که من در صبح سومین روز آن گردهمایی از خواب برخاستم، متوجه شدم که صدایی از گلویم خارج نمیشود. نکتهٔ قوت، تنزل و فروکش نموده بود. من در هم کوبیده شده بودم. بعد از ظهر آن روز میباید مطابق برنامه برای ۷۵۰۰۰ نفر موعظه میکردم. اما در آن زمان به سختی میتوانستم یک کلمه بر زبان آورم، لذا نزد خداوند فریاد برآوردم: «چرا اجازه دادی این اتفاق بیفتد؟ من فکر میکردم که تو مرا برای این کار فرا خوانده‌ای. تو، میدانی جهت دویدن، پیش روی من مهیا ساختی، و من میخواهم به عنوان یک پیشرو در آن بدوم، اما در حال حاضر حتی قادر به دویدن در آن هم نیستم.» من هرگز از یاد نخواهم برد که در آن روز صدایی را در اعماق قلبم شنیدم. چنین به نظر میرسید که روح خدا میگوید: «در ملکوت من نحوهٔ پیشرو بودن در دویدن اینگونه است. تو نمیتوانی به وسیلهٔ تواناییهای خویش پیشرو باشی. مهارت تو در سخنوری و قدرت تو نیز نمیتواند این مهم را به انجام رسانند. تو میباید در میدان با نیروی من بدوی.» من از خداوند خواستم که مرا ببخشد. پس اینطور دعا کردم: «آه، ای خداوند، مرا یاری نما تا همواره نه با نیروی خویش بلکه با قوت تو در میدان بدوم.» آن روز بعد از ظهر من به ورزشگاه رفتم و پیغام خودم را به سختی موعظه کردم، با این حال هزاران نفر قلب خویش را به مسیح سپردند. آن لحظه، لحظهٔ شگفت‌انگیزی بود که خداوند درس پرارزشی را به من یاد داد. قدرت خداوند از تواناییها یا مهارتهای ما ناشی نمیشود. آن همچنین از تلاشها یا کارهای ما نیز پدید نمیآید. قدرت خدا فقط از طریق دعا حاصل میگردد. در واقع یک آمیختگی غیر قابل انکار مابین دعا و قدرت خدا وجود دارد. مردان و زنانی که توسط خداوند در دوره‌های مختلف به کار گرفته شده‌اند، اشخاصی بوده‌اند که زندگی و خدمت خویش را بر پایهٔ قدرت دعا بنا کرده‌اند. دلیل به کارگیری اسپرجن توسط خدا این بود که او پایین منبر نیز یک مرد دعا بود. خدمت مودی با جلسه‌های دعای VMCA رابطه‌ای تنگاتنگ داشت. وایتفید به کرات شب را در مزرعه در دعا به صبح میرساند و صبح هنگام در راه بازگشت به خانه دیده میشد. افرادی که ابزاری در دست خداوند بوده‌اند، همواره قبل از اینکه توسط او به کار گرفته شوند در دعا غسل می‌یافته‌اند. زکریای نبی سخنان خداوند را شنیده آنها را ثبت میکند: «نه با قوت و نه با قدرت، بلکه به روح او» (زکریا ۴:۶). این روح خداست که قدرت خدا را جاری میسازد. و روح خداوند زمانی که قوم او دعا نمایند، فرو میریزد. امروز میتوان سخنان زیادی در مورد قدرت خدا بیان نمود. اما قدرت او در قلوب اشخاصی که درنگ نمودن در حضور او را آموخته‌اند، آزاد میگردد. در این باره یک گفتهٔ قدیمی بدین مضمون وجود دارد: «دعای زیاد - قدرت زیاد، دعای کم - قدرت کم.» کدام یک از این دو مورد را شما انجام میدهید؟

ساعات آغازین صبح بود، و من در خوابی عمیق بودم. اما ناگهان با صدایی همچون صدای زنگ تلفن از جا پریدم. با منزل خود هزاران مایل و یک اقیانوس کامل فاصله داشتم، و هیچ کس شماره تلفن هتل محل اقامت مرا نداشت. من در این فکر بودم که چه کسی است که در این وقت صبح به من زنگ میزند؟ اما صدای آن سوی خط به من گفت: «صبح بخیر سامی، نخست وزیر صحبت میکند.» باور کنید که زمان زیادی طول نکشید که خواب به طور کامل از سر من پرید، و پاسخ دادم: «صبح بخیر، آقای نخست وزیر.» او گفت: «من میخوامم ملاقاتی با شما داشته باشم، آیا برای شما امکان دارد که امروز صبح به دفتر کار من بیایید؟» طولی نکشید که من به او پاسخ مثبت دادم، و بدون اتلاف وقت لباس مناسب بر تن کرده خود را آماده رفتن به دفتر نخست وزیر نمودم. وقتی که فرمانروای یک ملت شما را به حضور خویش دعوت میکند، وقت را تلف نمیکنید بلکه بلافاصله خود را آماده نموده، به حضور او میروید. با این حال هر فرد مسیحی برای رفتن به حضور فرمانروای نخست وزیران، رئیس رؤسای جمهور، پادشاه پادشاهان، یعنی عیسی مسیح دعوت شده است. او ما را فرا میخواند که هر روز صبح زود بیدار شده، جامه خود را بر تن کنیم و با او یک ملاقات ویژه و خصوصی داشته باشیم. در این باره فکر کنید. خدایی که ستارگان را در جایشان معلق ساخته است، خدایی که ماه را در مکانش قرار داده و همه چیز را خلق نموده، همان خدا میخواهد که ملاقاتی شخصی و ویژه با من و شما داشته باشد. به راستی امتیازی بزرگتر از ملاقات با او وجود ندارد. او پاکی مطلق است. هیچ شرارتی در ذات او وجود ندارد. و هیچ اشتباهی در عملکرد او نمیتوان یافت. او عاری از هر نکته تاریک و عیب است. اما زندگی ما مملو از گناه، فریب و شکست است. او ما را به واسطه فیض خود نجات بخشیده و به فیض نیز حفظ میکند. همه چیز با فیض اوست. ما هر چه که هستیم به فیض اوست. او به فیض خویش ما را به حضورش دعوت میکند. ما میباید از حضور چنین خدای قدوسی گریخته پنهان شویم. اما به فیض مسیح به حضور سلطان مطلق این جهان دعوت میگردیم. چه امتیاز گرانبهایی به ما عطا شده است. عیسی مسیح میفرماید: «و هر که به جانب من آید او را بیرون نخواهم کرد» (یوحنا ۶:۳۷). فرزند خدا ما را به حضور خویش دعوت میکند. تلفن آسمانی هر روز صبح زود به صدا در میآید، و صدایی مهربان از آن سوی خط میگوید: «سامی، شاه شاهان و رب و الارباب صحبت میکند، من مشتاق ملاقات با تو هستم، آیا به حضور من خواهی آمد؟» او ما را دعوت میکند. چه حرمتی و چه امتیازی به ما عطا شده است. ما باید هر روز صبح با هیجان ناشی از این دعوت بیدار شویم. جامه خود را بر تن کنیم و خود را آماده سازیم که بلافاصله به حضور او رویم. او منتظر است.

در سفرهایی که به نقاط مختلف جهان داشته‌ام، دریافته‌ام که کلیساها به سرعت در حال رشد هستند، عصری که ما در آن زندگی میکنیم، میتواند بزرگترین عصر پیشرفت مسیحیت در طول تاریخ کلیسا باشد. گروههای متعددی از مردم مناطق دوردست انجیل عیسای مسیح را برای نخستین بار می‌شنوند. مردم مللی که سابقه خصومت با مسیحیت را در تاریخ خود دارند، قلب خویش را به روی مسیح می‌گشایند، و او را پیروی میکنند. این امر به دلیل ضعف مذاهب ایشان نیست، بلکه جهت به انجام رسیدن نبوت‌های کتابمقدس است. عیسی فرمود: «به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد، تا بر جمیع امتها شهادتی شود، آنگاه انتها خواهد رسید» (متی ۲۴: ۱۴) شاید گروهی از خوانندگان این مطالب بگویند: «کجا این اتفاقات واقع میشوند؟ بدون شک چنین وقایعی در کلیسا، جامعه یا ملت ما اتفاق نمی‌افتند؟» پاسخ دادن به این سؤال کار آسانی است. رشد شگفت‌انگیز کلیسا در میان مردمی حادث میگردد که دعا را در اولویت کار خویش قرار داده‌اند. وقتی که کلیسا دعا میکند، دست خداوند به حرکت در می‌آید. این کار به همین سادگی است. بیداریهای بزرگ تاریخ مسیحیت همواره نهضت‌های بزرگ دعا را پیش روی خود داشته‌اند. پیشرفت و گسترش ملکوت خدا همواره توسط مردان و زنان فروتن، مقدس و اهل دعا صورت پذیرفته است. وقتی عیسی کلیسا را بنیان نهاد، آن را در یک جنبش دعا متولد ساخت. او قبل از صعود به آسمان به شاگردانش فرمود: «پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید» (لوقا ۲۴: ۴۹). در کتاب اعمال رسولان ایمانداران اولیه در زمان تولد کلیسا در دعا دیده میشوند. کلیسا در روزهای آغازین به دعا کردن ادامه میداد، و در نتیجه رشد مینمود. دعا در رأس اولویتهای کلیسای اولیه بود. اگر ما نیز خواهان مشاهده کار خدا در زندگی شخصی خود و کلیسایمان هستیم، میباید مردان و زنان دعا باشیم. ما باید در زندگی خود به دعا اولویت بدهیم. چندین سال قبل من در یک همایش رشد کلیسا سخنرانی میکردم. در آن همایش کشیش کلیسایی که از بیشترین رشد برخوردار بود نیز سخنرانی نمود. او در مورد رشد خارق‌العاده کلیسای خود صحبت نمود. علاوه بر این او از روشهای خاص صید جانها برای مسیح سخن گفت. با وجود این، مورد مثبت دیگری نیز در آن کلیسا وجود داشت، که کشیش مورد بحث به آن اشاره نکرد. من به دلیل اینکه بارها در آن کلیسا موعظه نموده بودم، از آن مسئله آگاهی داشتم. در کلیسای مورد بحث هر گاه کشیش برای موعظه کردن پشت منبر قرار میگرفت چندین نفر از ایمانداران کلیسا در دفتر کار او رو به زمین افتاده به اصرار تمام دعا میکردند. آنها به جهت جان افراد تضرع مینمودند. لذا مشاهده میشود که زیربنای بزرگ و سنگی کلیسای مذکور بر دعا نهاده شده بود. بله، آنها شیوه‌های اخلاقی برای ارائه انجیل به کار گرفته بودند. اما دعا حمایت‌کننده هر شیوه برگرفته از کتابمقدس، میباشد. خدا تغییر نیافته است. او «دیروز، امروز و تا ابد همان است.» او در جستجوی افرادی است که قلب خویش را متوجه آسمان نموده‌اند. وقتی اولویتهای زندگی ما با اهداف خداوند هماهنگ هستند، هیچ چیز برای ما مشکل نخواهد بود. خداوند هنوز بر تخت خویش نشسته است، او کار خواهد کرد، و وقتی که او کار کند، قدرت عظیمی را به حرکت در خواهد آورد. او در انتظار است. اولویت خود را برگزینید و ناظر کار او باشید.

وقتی که من به بزرگترین و باشکوهترین لحظات دعای خود میاندیشم، الزاماً به لحظاتی که پاسخهای استثنایی و فوق‌العاده از خداوند دریافت کرده‌ام فکر نمیکنم. بزرگترین ایام دعای من زمانی پدید آمده‌اند که من به شکلی ساده و به آرامی با خدا ملاقات نموده‌ام. آن ایام، اوقات مشارکتی صمیمی با خدایی بوده‌اند که مرا نجات بخشیده است. آن اوقات، اوقات آرامی بوده‌اند، و زمانی پدید آمده‌اند که من فقط در ذات خداوند و هر آنچه که او انجام داده تأمل و تمرکز نموده‌ام. یکی از بزرگترین و پرشکوهترین اوقات دعای من در شهر کیپ تاون کشور افریقای جنوبی بود. در آن هنگام من بر صخره‌های مشرف به اقیانوس نشستم، و چندین ساعت بدون ادای یک کلمه در حضور خدا بودم. در آنجا من به سادگی در حضور پر هیبت و عظیم خداوندان نشسته بودم. یکی دیگر از فرصتهای مبارکی که من به یاد دارم در زمان نوایمانی من بود. در آن هنگام هر روز صبح آیه‌هایی از کتابمقدس را حفظ میکردم و از عظمت محبت خداوند شگفتزده میشدم. سال گذشته نیز من یکی از برجسته‌ترین اوقات دعای خود را زمانی که پزشکان مرا به مدت دو هفته از صحبت کردن منع کردند، تجربه نمودم. در آن هنگام من و همسر من برای یک هفته به گرندکانیون رفتیم، تا «باز ایستیم و بدانیم که او خداست.» تمامی موارد ذکر شده، فرصتهای بسیار مخصوصی بودند و من در آن مدت رايحهٔ خوش حضور خداوند را احساس میکردم. این احساس سالها پس از آن ملاقاتهای خاص در زندگی من دوام داشته است. اوقات مورد بحث از جهت اینکه برای من تعریف خلاصه شده‌ای از ماهیت و هدف دعا به شمار می‌آیند، بسیار گرانبها میباشند. بسیاری از مردم در مورد ماهیت دعا دچار سوءتفاهم هستند، و یا نگرشی سطحی بر آن دارند. بسیاری از ایمانداران به خدا به عنوان نوعی بابائونل نگاه میکنند. آنها فقط برای مطرح کردن درخواست خویش به حضور خدا میروند، و هیچ گاه در پی شناخت او نمیباشند. منظور ما بد نگیرید. اگر ما چیزی از خداوند طلب کنیم، او بیش از درخواست یا تصورمان به ما پاسخ خواهد داد. اما او بیش از یک خدای دست و دل باز و کریم است که هدایایی در میان فرزندانش پخش نماید. خداوند پدر ماست. او مشتاق است که با ما آشنا شده رابطه‌ای صمیمی ایجاد کند. او میخواهد با ما مشارکت داشته باشد. وقتی که ما این واقعیت را درمییابیم درک فهم ماهیت و هدف دعا را آغاز میکنیم. پس از وارد شدن به این مرحله دعا برای ما بسیار پر مفهوم خواهد شد. و از یک کار نویدمانه به یک رابطهٔ صمیمی با خدا مبدل خواهد گردید. یک بار یک فقیه جوان از عیسی پرسید که کدام یک از احکام شریعت بزرگترین است. عیسی فرمود: «اینکه خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما» (متی ۲۲ : ۳۶). خداوند ما را آفرید و نجات بخشید تا او را محبت نماییم. اما ما نمیتوانیم شخصی را که نمیشناسیم محبت کنیم. برای آشنا شدن با یک فرد میباید با او وقت صرف نمود، و این کار یعنی دعا. خداوند در نظر دارد که با ما فرصتهای مناسبی داشته باشد. اگر من از شما میپرسیدم: «آیا واقعاً خدا را دوست دارید؟» مطمئن هستم که پاسخ میدادید: «آه بله، من خدا را دوست دارم.» اما پاسخ شما چه میبود اگر میپرسیدم: «آیا شخصاً فرصت مناسبی در دعا با خداوند دارید؟» من، همسر و فرزندانم را دوست دارم. به همین دلیل وقتی را برای بودن با آنها اختصاص میدهم. وقتی که شما فردی را دوست دارید میخواهید با او وقت صرف کنید. پس اگر حقیقتاً خدا را دوست دارید وقتی را برای رفتن به حضور او اختصاص دهید. هدف شما از رفتن به حضور او فقط برای مطرح کردن یک درخواست نباشد. وقتی که شما هدف واقعی خدا را درک نموده آن را به کار برید، رایحهای خوش و شیرین برای سالهای متمادی با شما خواهد بود.

در سفر به نقاط مختلف دنیا صحنه‌ای وجود داشت که به دفعات شاهد آن بوده‌ام. نزدیک به سکویی که باید موعظه میکردم، چادری برپا میشد. یا فضایی زیر جایگاه موعظه تعیین میشد. برخی مواقع در ورزشگاه و یا میداین ورزشی اتاق مخصوصی یافت میشد. در هر یک از این مکانها با وجود اینکه افرادی با زمینه‌های ملی، نژادی و فرهنگی مختلف، وجود داشتند دو نکته مشترک به چشم میخورد. آن دو مشخصه مشترک این مردمان، داشتن قلوب شکسته و دعا‌های پرشور و فروتنانه بود. در آفریقا یافتن خیمه‌های دعا در کنار جایگاههای موعظه امری تقریباً رایج است. در برزیل، شبانان پشت جایگاهها با هم دعا میکنند. در اروپای شرقی اتاقی برای آنانی که میخواهند دعا کنند، تعیین شده است. من شاهد بوده‌ام که این مردان و زنان نازنین چگونه برای نجات هموطنان خویش اشک میریزند. من همچنین شاهد بوده‌ام که خداوند به چه شکلی به دعا‌هایشان پاسخ میدهد. علاوه بر این من اشتیاق فزاینده برای دعا کردن را در کشورهای امریکای شمالی و اروپای غربی نیز مشاهده نموده‌ام. به نظر میرسد که گروههای دعا در همه جا ریشه میدواند. با این وجود به نظر میرسد که یک تفاوت عمده در نحوه دعا کردن در کشورهای در حال توسعه و کشورهای غربی وجود دارد. آن تفاوت نومیدی است. منظور مرا بد نگیرید. من از این اشتیاق جدیدی که در غرب در حال رشد است، بسیار شاکر هستم. این اولین قدم در راه بیداری روحانی است. ولی در دعا حالتی هست که آسمانها را میشکافد و قدرت و جلال خدا را آزاد میکند. این حالت، قلب خدا را تحت تأثیر قرار میدهد، و دل انسانها را میگدازد. محصول آن بارانی از پاسخهای آسمانی در زمان خشکسالی روحانی بر زمین است. این حالت، حالت ایستادن و زانو زدن فرد نیست. حتی دستهای برافراشته و یا آویزان او نیز نمیشد. بلکه حالت قلب شخص است. نویسنده مزمور می گوید: «قربانیهای خدا روح شکسته است، خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد» (مزمور ۵۱: ۱۷). روح شکسته آن است که به شدت طالب خدا باشد. دل کوبیده آن است که بگوید: «من نمیتوانم، ولی تو میتوانی.» دل شکسته و روح پشیمان در مسیر مفهوم واقعی دعا حرکت میکند. آن دعا ملاقات یک بچه نیازمند با پدر بزرگوار و سخاوتمند خود است. من در تمامی قاره‌های مسکونی جهان در مورد دعا موعظه، ترغیب، و تدریس کرده‌ام. اما باید صادقانه اعتراف کنم بیش از این که به خواهران و برادران عزیز در ملل مختلف چیزی بیاموزم، از ایشان چیزهای زیادی آموخته‌ام. بزرگترین درسی که از ایشان نصیب من گردیده درک حالت دعاست. خدا به قلبهای فروتن گوش میدهد. او به دل‌های شکسته پاسخ میدهد. او فریادهای قلوب پشیمان را اجابت میکند. لازم است قبل از دعا وضعیت خودمان را بررسی کنیم. آیا ما با قلبی برافراشته و مغرور دعا میکنیم؟ یا با قلبی شکسته و خم شده به حضور خدا میرویم؟ بزرگترین بیداری که در اوایل قرن بیستم در ولز رخ داد با دعای مردی آغاز شد که اینگونه دعا نمود: «مرا بشکن، آه خدایا مرا بشکن! مرا بشکن!» آیا در اوایل قرن بیست و یکم کسی هست که فریاد برآورد: «خدایا مرا بشکن! آه خدایا مرا بشکن! مرا بشکن!» زمانی که خدا قلبی را در این حالت بیابد مراقب باشید! زیرا ما شاهد بیداری خواهیم بود.

روزی یک خانم محترم و خداترس نزد من آمد و در حالی که اشک در چشمانش جمع شده بود حکایت زندگی خویش را بدین مضمون برای من تعریف کرد: «مادر و پدر من دستگیر شده به زندان سیبری فرستاده شدند.» او ادامه داد: «من نیز هنوز بچه کوچکی بیش نبودم که مأمورین مرا سوار قطار نموده به سیبری فرستادند. من هیچ کس را در آنجا نمیشناختم، و نمیدانستم که چه باید بکنم. وقتی که قطار به شهر رسید، بدون اینکه کسی را بشناسم مرا از قطار پیاده کردند. در همان هنگام یک خانم به طرف من آمده پرسید که آیا به کمک احتیاج دارم. بدین ترتیب او مرا به خانه خود برد، و آنچه واقع شده بود را به من بازگو نمود. او یک ایماندار مسیحی ارتدکس بود، و شب قبل در خواب کودک خردسالی را دیده بود که به یک سرپناه احتیاج داشت. او در خواب شب قبل، کودک خردسال را در ایستگاه راه آهن دیده بود، از این رو صبح زود به ایستگاه آمده بود تا مرا بیابد. آن زن از من تا دوران جوانیم همچون فرزند خویش نگهداری نمود. زمانی که به بیست سالگی رسیدم به او کراین بازگشتم. در آن زمان مادر من از زندان آزاد شده بود، و من در بیست سالگی موفق به دیدن او شدم. اما پدر من در زندان درگذشته بود و دیگر هرگز او را ندیدم.» من از این شهادت شگفت‌انگیز، تحت تأثیر قرار گرفتم. آیا شما میتوانید تصور کنید که والدین خداترس این دختر زمانی که به خاطر ایمانشان به مسیح به سوی زندان سیبری حرکت مینمودند چه احساس و فکری داشته‌اند؟ با شناختی که من در دهه‌های اخیر از ایمانداران اروپای شرقی یافته‌ام مطمئن هستم که آنها میباید در حال دعا برای دختر کوچکشان بوده باشند. من اطمینان دارم که آنها نزد خدا دعا میکردند که دخترشان تحت مراقبت او قرار گیرد، و روزی برای جلال او به کار برده شود. خداوند توسط آن زن مهربان ارتدکس به دعای والدین دختر پاسخ داد. اما او کاری بیش از این نیز به عمل آورد. شما باید بدانید که خانمی که حکایت زندگی خود را برای من نقل نمود، همسر سرپرست کلیساهای باپتیست و انجیلی سراسر ناحیه چرنووتسی اوکراین است. خداوند این زن را به طرز فوق‌العاده‌ای در میان زنان منطقه مذکور به کار برده است. اگرچه گروهی قصد داشتند با تحمیل شرایط سخت، ایمان و خانواده‌ی این زن را تخریب نمایند، لیکن موفق به انجام این کار نگشتند. در حقیقت هیچ فرد، موقعیت، صاحب قدرت یا نیرویی قادر به برابری با دعای والدین مؤمن نمیشد. امروزه بسیاری از والدین احساس میکنند که کنترل خود را بر فرزندانشان از دست داده‌اند. آنها احساس میکنند که شرایط، دوستان، یا بی‌عدالتیها فرزندانشان را از آینده‌ی ابدیشان ربوده‌اند. اما ما نباید فراموش کنیم که آسمان مملو از پاسخهای دعای مادران و پدران مؤمنی است که برای فرزندانشان با اشکها دعا نموده‌اند. حنا، یکی از همین زنان است. او برای داشتن یک بچه آواز خود را نزد خداوند بلند نمود. چنین به نظر میرسید که این امر غیرممکن است. اما خداوند دعای او را شنیده به آن پاسخ داد. حنا در این باره گفت: «عرض میکنم ای آقایم! من آن زن هستم که در اینجا نزد تو ایستاده، از خداوند مسألت نمودم و خداوند مسألت مرا که از او طلب نموده بودم، به من عطا فرموده است. من نیز او را برای خداوند وقف نمودم، تمام ایامی که زنده باشد وقف خداوند خواهد بود.» (اول سموئیل ۱: ۲۶-۲۸). خدا سموئیل را به طریقی عجیب و قدرتمندانه به کار برد. دعای حنا آینده این پسر کوچک، و در نهایت آینده قوم اسرائیل را نیز تحت تأثیر قرار داد. برخی مواقع باور کردن لمس شدن قلوب اشخاصی که ما هرگز ایشان را ندیده‌ایم، آسانتر از باور کردن امکان لمس فرزندان خودمان از جانب خداست. اینگونه طرز فکر به این دلیل است که ما از شرایط ایشان کاملاً مطلع هستیم. با این حال ما باید همان کاری را انجام دهیم که حنا انجام داد. حنا روی خدا را طلب نمود، و خداوند به او پاسخ داد. نسل بعدی از دعاها و اشکهای حنا تأثیر پذیرفت. آیا نسلهای بعد از شما نیز، تحت تأثیر دعاهای شما قرار خواهند گرفت؟

هنوز جهان هر آنچه را که خدا میتواند توسط مردان و زنان دعا انجام دهد به خود ندیده است. من متقاعد شده‌ام که بزرگترین تغییرات در دنیای ما، توسط مردان و زنانی که با زانوهای خم شده دعا نموده‌اند، صورت پذیرفته‌اند. دعا هم شخص دعا کننده را تغییر میدهد، و هم افرادی که دعا برای ایشان صورت میگیرد را دگرگون میسازد. دعا از توانایی تغییر موقعیتهای مختلفی که در آنها قرار میگیریم، برخوردار است. دعا حتی میتواند مسیر تاریخ بشر را نیز تغییر دهد. دعا بسیار قویتر از تمامی زرادخانه‌های موجود در دست دولتهاست. دعا حتی نیرومندتر از تمامی ارتشهای جهان است. دعا از سویی به والاترین مکان آسمان و از سوی دیگر به قلب پست‌ترین گناهکاران راه مییابد. دعا قلب خدا را لمس میکند و جان مردمان را تغییر میدهد. دعا تا تخت خداوند بالا می‌رود و همچنین به قصر پادشاهان فرود می‌آید. دعا هدیه خدا به فرزندان، و هدیه قوم او به دنیای گمشده و رو به زوال است. طریقی بزرگتر از دعا جهت تغییر دادن ملل وجود ندارد. دعا اسلحه مخفی خداست که در قلوب مومنین پنهان شده است. در کتابمقدس، دعا اموری باورنکردنی را به انجام میرساند. دعا جنگها را متوقف میسازد، قلوب را تغییر میدهد، باران از آسمان میباراند، خشکسالی ایجاد میکند، بیماران را شفا میدهد، بیداری پدید می‌آورد، کلیسا را به سوی بشارت دادن سوق میدهد، و ملتها را تحت تأثیر قرار داده، مردگان را زنده میسازد. دعا برای اشخاصی که محبت نجاتدهنده را شناخته‌اند، منبع عظیم قدرت است. در دوران تاریک حکومت کمونیستها بر رومانی، دعای فروتنانه مردان و زنان خداترس زندگی مرا تغییر داده فلسفه خدمتم را از اساس لرزاند. در آن ایام در رومانی تنها تعداد کمی از آن پیروان مسیح کتابمقدس در اختیار داشتند. هیچ کتابفروشی مسیحی، ایستگاه رادیو و تلویزیون، یا کتابچه‌های عبادتی اینترنتی در اختیار ایمانداران مسیحی وجود نداشت. رهبران کلیسا به زندان انداخته شده بودند. اغلب ایمانداران شغل خود را از دست داده بودند. آن بدترین دوره، و بدترین دوره‌ها بود. تاریکی روحانی آن سرزمین را فرو گرفته بود. با این حال هنوز یک چیز وجود داشت که دولت رومانی قادر به گرفتن آن از مسیحیان نبود، و آن یک چیز قدرت دعا بود. من از نزدیک شاهد بودم که دعای ایمانداران رومانی به چه شکل یک ملت را از تاریکی به سوی نور رهنمون ساخت. و این یکی از بزرگترین معجزاتی بود که در قرن بیستم انجام پذیرفت. من ایماندارانی را میشناسم که مدت بیست سال نزد خدا جهت تغییر آن ملت دعا کردند. این کار غیرممکن به نظر میرسد و یک کار غیرممکن نیز هست. اما آنها یک امید بزرگ داشتند که خدا، به راستی خداست و همین مسئله ایشان را متخصص کار در امور غیرممکن ساخت. آنها دعا کردند و از تعطیل کردن آن امتناع ورزیدند. در آن زمان یک کشیش رومانیایی به اعضا کلیسای خود تعلیم داد که به گونه‌ای غیرمعمول دعا کنند. او به ایشان گفت: «از خدا بخواهید که درها را برای موعظه در ورزشگاههای ملی بگشاید، دعا کنید که ما بتوانیم روزی در رادیو، تلویزیون موعظه کنیم، و نام او را در روزنامه‌ها اعلام نماییم.» بسیاری از اعضا کلیسا از تعلیم و سخنان کشیش مذکور بهتزه شده گفتند: «آقای کشیش، تو میدانی که نمیتوانیم این کار را انجام دهیم، با ما همچون کثافت روی زمین رفتار میشود. ما در کشور خودمان حق و حقوقی نداریم، این کارهایی که شما راجع به آنها سخن می‌گویید، غیر ممکن هستند.» اما آن مرد عزیز و خداترس واقعی را به ایشان یادآوری نموده گفت: «نزد مردم انجام آن محال است، اما نزد خدا همه چیز امکانپذیر است.» کلیسا دعا نمود، دعا نمود و به دعا ادامه داد، و خدا فراتر از تصورات به دعای ایشان پاسخ داد. نیکولاس چاوچسکو، دیکتاتور شریر کشور در دسامبر سال ۱۹۸۹ از قدرت برکنار شد، و انقلاب در کشور فوران نمود. هزاران نفر از مردم در خیابانهای اصلی شهرهای بزرگ جمع شده شروع به فریاد نموده گفتند: «خدا وجود دارد، خدایی هست!» موضوع آواز مردم انقلابی، تقریباً همان چیزی بود که به هنگام بازگشت مسیح از زمین بر خواهد خاست. این لحظه، یک لحظه باورنکردنی در تاریخ این ملت بود. آن لحظه، لحظه‌ای بود که سرانجام دعای چند دهه ایمانداران جایگاه تخت الهی را پر نمود پنجره‌های آسمان باز شدند، و خداوند برکت خویش را بر آن ملت ریخت و زنگهای آزادی در رومانی به صدا درآمدند. ملل جهان امروزه به سبب ناآرامی، جنگ و قحطی دچار ترس و تشویش هستند. ما به شدت به مردان و زنان دعا نیاز داریم که تا ظهور جلال خدا بر ملل مختلف، دعا کنند. کتابمقدس میگوید: «و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود آمده، قربانیهای سوختنی و ذبایح را سوزانید و جلال خداوند خانه را مملو ساخت» (دوم تواریخ ۷: ۱). سلیمان فقط دعا نکرد، بلکه دعای خود را به پایان رسانید. آنگاه جلال خدا نازل گردید. کجا هستند مردان و زنانی که روی خدا را «تا زمان آمدن جلال او بر ملتها» بطلبند؟ دعا، ملل جهان را تغییر میدهد. اگر شما نجاتدهنده خویش را شناخته‌اید، میتوانید در این دعا شرکت کنید. شما میتوانید ملل جهان را تحت تأثیر قرار دهید.

یکی از بزرگترین لحظه‌های زندگی یک زوج، زمانی است که آنها متوجه میشوند فرزندی در راه است. قلب ایشان از فکر اینکه موجود کوچکی در رحم مادر قرار دارد، از شادی و ترس مملو میگردد. در آن زمان یکی از آرامشبخشترین افکار برای والدین در حال انتظار، تحقق این وعده خدا برای فرزندانش است: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور، که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت» (اعمال ۱۶: ۳۱). در هر دو باری که من و همسرم تکس دریافتیم که او حامله است، بلافاصله دعا کردیم. هر دو، دست بر شکم تکس نهادیم و فرزندان را به خدا تقدیم نمودیم. ما از خداوند خواستیم که هر دو فرزندان را به شناخت عیسی به عنوان نجات دهنده زندگیشان نائل فرماید. ما بر وعده کتاب اعمال رسولان تکیه نمودیم. ما نه فقط یک روز، یک هفته، و یا تا زمان به دنیا آمدن آنها دعا کردیم، بلکه هفته‌های متوالی، ماههای متوالی و سالهای متوالی دعا نمودیم. ما در ابتدا برای آنها، و سپس به اتفاق ایشان این دعا را ادامه دادیم. اگر چه برخی مواقع در این کار قصور نمودیم، لیکن تلاش کردیم که همواره با ایمان به مسیح، پیش روی ایشان زندگی نماییم. هر دو فرزند ما در جریان عبادت خانوادگی دعا کرده، مسیح را به زندگی خود دعوت نمودند. از همان زمان ما شاهد رشد و تلاش، رشد بیشتر و تلاش بیشتر، آنان بوده‌ایم. ما خروج ایشان را از مسیر تعلیم داده شده، و همچنین بازگشت ایشان به سوی خدا را نیز مشاهده کرده‌ایم. من و تکس به جهت این امور اشک ریخته، از شادی نزد خدا فریاد برآورده‌ایم. اما در تمامی اینها میتوانیم، بگوییم: «امانت او عظیم است.» او در پاسخ به دعاها ما بسیار امین بوده است. هر دو فرزند ما دیوید (پسر ما) و رنی (دختر ما)، خدا را به عنوان خادمینی جوان و بالغ خدمت میکنند. در حال حاضر دیوید مدیر مؤسسه ایلچیان مسیح است. و رنی نیز با او کار میکند. دیوید و همسرش کسلی در انتظار تولد نخستین فرزندشان هستند. مشاهده آنچه که خدا در زندگی ایشان انجام داده باعث برکت است. زندگی ایمانی فرزندان ما و سلوک آنها با خدا همواره برای ما یک تصویر خوشبینانه نبود. هر دو فرزند ما در زمان تحصیل در دانشگاه تصمیم بزرگ خود را اتخاذ نمودند، دانشگاه مکانی بود که ایشان را از میراث روحانیشان دور نگاه داشته بود. در آن هنگام در مورد مسائلی که به ذهن ایشان خطور میکرد، کاری از دست من و تکس برنمیآمد. آن ایام ما فقط به این نکته امید داشتیم که خدا دعای ایمانداران خود را شنیده به ایشان پاسخ میدهد. در آن روزها ما بر وعده ذکر شده در کتاب اعمال ۱۶: ۳۱ و سایر وعده‌های کتاب مقدس که خدا به ما عطا کرده بود، تکیه میکردیم. و خداوند ثابت نمود که امین است. من مطمئن هستم که مشکلات دیگری جهت رویارویی در آینده وجود خواهند داشت. اما ما دریافته‌ایم که خدا خانواده ما را بیش از آنچه که ما ایشان را محبت میکنیم، دوست دارد. او صدای ما را خواهد شنید و به ما پاسخ خواهد داد. یکی از بزرگترین امتیازات دعا این است که خدا ما را دعوت میکند که قلب خویش را با او به مشارکت بگذاریم. قلبی که شاید عمیقترین و لطیفترین قسمت آن به خانواده‌هایمان اختصاص یافته است. ما از آسیبهای خانواده، آسیب مبینیم و از برکات یافتن آنها هیجانزده میشویم. آنان را دوست داریم، با آنها زندگی میکنیم، و باید برای آنها دعا کنیم. ما باید این واقعیت را دریابیم که به وسیله دعا میتوانیم در زندگی آنها سهمی ایفا نموده و شرکت داشته باشیم. من متقاعد شده‌ام که تنها در آسمان حدود و چگونگی قدرت و نفوذ دعای والدین خداترس را بر زندگی فرزندانشان کشف خواهیم نمود. ما قدرت کامل وعده‌های خدا در خانواده خویش را درخواستیم. شاید شواهد از اوضاع نابسامان خانواده شما خبر میدهند، اما ناامید مشوید. بر موقعیت خود اتکا نکنید، بلکه بر وعده‌های خدا تکیه نمایید. او برای شما خدایی امین خواهد بود.

آن شب را هرگز از یاد نخواهم برد. من به تازگی برای پذیرش مسیح به عنوان نجات‌دهنده زندگی دعا کرده بودم. در آن وقت به عنوان یک دانشجو مفهوم و هدف زندگی را کشف کرده بودم. من تحت تأثیر نیکی و فیض خدا بودم. به مردی که آن روز موعظه نمود، نزدیک شده گفتم: «من فکر میکنم که خداوند میخواهد وارد خدمت او شوم.» سخنان آن مرد برای ادامه زندگی من رهنمونی مهم بودند. او از من پرسید: «آیا دانسته‌ای که به جهت نجات تو بر عیسی چه گذشت؟» من همانند یک گوسفند پاسخ دادم: «نه، فکر نمیکنم دانسته باشم.» او گفت: «عیسی، خدا بود، هست و همیشه خواهد بود. با این حال جلال خود را برای آمدن به روی زمین ترک کرد. او آمد تا برای گناهان تو بمیرد. او بر صلیب دردآور رومی، آویخته شده، زخمی و فراموش شده بود. او تمامی این کارها را برای تو انجام داد، و بیاد آور که او پادشاه جلال است. اگر او این کارها را برای تو انجام داد تو نیز باید هر کاری برای او انجام دهی.» آن سخنان قلب مرا شکافتند. در آن شب من اینطور دعا کردم: «آه خدایا، من زندگی خویش را به دست تو میسپارم تا هر آنچه بخواهی با آن انجام دهی. من به هر جا که بخواهی خواهم رفت، هر آنچه که بخواهی انجام خواهم داد، و هر آن چه که میخواهی خواهم شد.» چیزی نگذشت که من تأثیر این دعا را بر آینده خویش لمس نمودم. من نمیدانستم که خدا به چه طریقی مرا به کار خواهد گرفت. اما آن شب تصمیم گرفتم به طور کامل بر او اعتماد نمایم. در آن شب درسی را فرا گرفتم که برای سالهای متمادی در ذهنم باقی ماند. آن شب من دریافتم که وقتی زندگی و خدمت را به دستهای خداوند میسپارم، او تمامی آن اموری که در نظر دارد توسط من صورت پذیرند را به جا خواهد آورد. به طور معمول ما برای زندگی خود نقشه‌هایی طرح میکنیم و سپس در چهارچوب آن نقشه‌ها کار میکنیم. اما خداوند چیز متضادی را از ما میخواهد، او میفرماید: «اعمال خود را به خدا تفویض کن، تا فکرهای تو استوار شود» (امثال ۱۶: ۳). خداوند میخواهد تمامی جوانب زندگی ما بدو تفویض شود. وقتی که ما خود را به خدا تقدیم میکنیم و با اطاعتی فروتنانه با او سلوک مینماییم، خدا نیز نقشه‌های ما را استوار میسازد. وقتی که ما تسلیم خداوند شده‌ایم، او نقشه‌های خویش را بر ما آشکار میسازد و قدرت انجام آنها را نیز به ما عطا میکند. دعای تسلیم شدن به خدا بزرگترین تضمین برای ما جهت زندگی کردن با بالاترین ظرفیتهای موجودمان است. وقتی که ما دعا نموده خود را تسلیم اراده خدا میسازیم، آینده ما به والاترین مسیر ممکن هدایت میشود. مکانی بیابید که در آنجا با خدای خود خلوت کنید. سپس تمامی مسائل و کارهای امروز را به دستهای او بسپارید. یاد بگیرید که هر روز این کار را انجام دهید. وقتی که این کار را انجام دهید، در خواهید یافت که خداوند شروع به آشکار کردن نقشه خود برای زندگی شما مینماید. نقشه خدا برای آینده شما، به این بستگی دارد که امروز زندگی خودتان را به او تسلیم نمایید. بسیاری از مردم برای یافتن مسیر زندگی خویش در آینده، در جستجوی آیات و نشانه‌های عجیب و پر ماجرا هستند. اما خداوند ما را تشویق میکند که با چیزهای کوچک شروع نموده امور امروز را به دستان او بسپاریم. آنگاه خواهیم دید که نقشه‌های ما، یا میباید گفت نقشه‌های خداوند در زندگی ما استوار میشوند.

جبران کردن یکی از اصول دعاست که امروز ما کمتر شاهد صحبت کردن راجع به آن هستیم. با این حال موضوعی است که برای داشتن قدرت در دعا میباید بدان پردازیم. دعا یک رابطه عمودی صرف با خدا نیست. در واقع دعا شامل یک مشارکت عملی ما بین ما و برادران و خواهران روحانیمان نیز هست. دعا یک راه فرار از موضوعات و روابط بغرنج زندگی نیست. دعا رابطه‌ای است که ما را قادر میسازد با مشکلات سخت زندگی رویارویی نماییم. وقتی که عیسی اصول دعا کردن را به شاگردانش میآموخت، به ایشان گفت: «پس هر گاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطر آید که برادرت بر تو حقی دارد، هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده هدیه خود را بگذران» (متی ۵: ۲۳-۲۴). ما اغلب با وجود اینکه روابطمان با دیگران دچار مشکل و گسستگی شده است، به حضور خدا میآییم و قربانیهای تشکر و پرستش خویش را به او تقدیم میکنیم. اما برای تجلی حضور خدا در دعاهایمان، ما باید با برادران و خواهران خود در مسیح مصالحه نماییم، و انجام این عمل اغلب به جبران کردن چیزی از جانب ما نیاز دارد. اگر ما فردی را فریب داده‌ایم میباید عمل خود را جبران کنیم. اگر نسبت به عده‌ای بد رفتاری کرده‌ایم، باید آن رفتار خود را جبران نماییم. اغلب اوقات، مسیحیان به وسیله یک نقاب و چهره روحانی خودنمایی میکنند، در حالی که از یک رابطه صمیمی با خدا برخوردار نیستند. علت فقدان رابطه صمیمی این است که ایشان حاضر به جبران گناهان و کوتاهی خویش نسبت دیگران نبوده‌اند. سالها قبل، خداوند مبشری به نام دلبو. پی. نیکولسون را در ایرلند شمالی به کار گرفت. با موعظه‌های این شخص بیداری بزرگی در کلیساهای بلغاست پدید آمد. در این بیداریها بسیاری به مسیح ایمان آوردند. گفته میشود که قسمتی از دیوار یک کلیسای پرزبیتری شهر مذکور بر اثر ازدحام زیاد جمعیت آسیب دید. مردم ساعتها در صف میایستادند تا به موعظه نیکولسون گوش دهند. بلغاست در آن روزها به عنوان یکی از مشهورترین بنادر جهان شناخته شده بود. نیکولسون در ساعات ظهر در تعمیرگاههای کشتی برای کارگران موعظه میکرد و بسیاری از ایشان خود را تسلیم مسیح میساختند. اما مسئله بسیار جالبی در آن ایام حادث گشت. به طوری که کارگران نه فقط رابطه زنده‌ای با خدا یافتند، بلکه روابط خویش با همکاران خود را نیز اصلاح و احیا نمودند. بسیاری از آنان وسایلی را که قبلاً از تعمیرگاههای کشتی دزدیده بودند به آنجا بازگرداندند. وسایل بازگردانیده شده به حدی بودند که جای کافی برای انبار کردن آنها وجود نداشت، و اجاره یک انبار جهت جا دادن وسایل مسروقه باز گردانیده شده، الزامی بود! دعا و بیداری اموری جهت گرفتن پاداش اخروی نیستند. این احساس خنده‌داری است که برخی اوقات به هنگام فوران احساسات مذهبی به انسان دست میدهد. دعا یک ملاقات واقعی با خدای قدوس است. ما به وسیله دعا به حضور خدایی میرویم که راستی مطلق است. وقتی که ما او را در دعا ملاقات میکنیم، با مسائل واقعی زندگی خویش برخوردهایی انجام میدهیم. او ما را قادر خواهد ساخت که تصمیمات دشواری اتخاذ کنیم. آن تصمیمات همیشه ما را به سوی یک بیداری واقعی سوق میدهند. اگر ما خواهان شناخت قدرت واقعی خدا در دعاها و زندگیمان هستیم، میباید همه چیز را در حضور خدا اصلاح کنیم، و هر کاری جهت احیای رابطه خویش با برادران و خواهرانمان در مسیح انجام دهیم. دعا و جبران کردن اشتباهات، ترکیب نیرومندی هستند که فرد را به طور قطع به سوی بیداری سوق میدهند.

وقتی که شما این مطلب عبادتی را میخوانید من در شهر قاهره، پایتخت کشور مصر هستم. فریاد یکدل به حضور خداوند ذهن مرا به خود معطوف کرده است. من مشتاق دیدن جلال خداوند در مصر هستم، و برای آن دعا میکنم. من به سوی خدا فریاد برآوردهام که اجازه دهد ما جلال او را ببینیم. من دعا کرده‌ام که خداوند بیش از یک صید بزرگ جانها، بیش از بیداری در میان قومش، و بیش از یک موقعیت جهت موعظه برای گروه عظیم مردم به ما نشان دهد. مطالعه و بررسی دعاهای عیسی اشتیاق او برای نشان دادن جلال پدر در میان مردم را آشکار می‌سازد. یوحنا رسول عمیقترین بینش از دعاهای عیسی را در باب هفدهم کتاب خود به ما ارائه میکند. عیسی در یک آیه دعا نموده میگوید: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال ده تا پسر تیرت نیز تو را جلال دهد.» دعای او از ابتدا برای جلال خداست. همانطور که او به دعا کردن ادامه میدهد طالب تجلی جلال خداست. در آیه چهارم و پنجم او میفرماید: «من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم. و الآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.» اما عیسی این واقعیت را آشکار می‌سازد که رابطه مستقیمی بین اتحاد ایمانداران و جلال خدا، وجود دارد. شاید بزرگترین بینش در مورد اهمیت همبسته بودن اتحاد ایمانداران و جلال خدا در آیه‌های ۲۲ و ۲۳ یافت میشود. عیسی در این قسمت اینگونه دعا میکند: «و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم. من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی.» خداوند در روز پنطیکاست روح خویش را فرو ریخت و حاصل آن تولد کلیسا، مولود شدن هزاران نفر در ملکوت خدا، و آغاز یک دوره جدید در زندگی پیروان مسیح بود. اما اشاره کردن به این نکته جالب است که شاگردان عیسی قبل از ریخته شدن روح القدس «به یک دل در دعا» بودند. و طولی نکشید که جلال خدا به میان ایشان ریخته شد. ما از باب چهارم کتاب اعمال رسولان درمی‌یابیم که روح اتحاد همچنان در میان ایشان تداوم داشته، و از همین رو مشاهده جلال خدا نیز برای ایشان ممکن بوده است. روح اتحاد زمینه مناسبی برای تجلی جلال خداست. ما باید برای آشکار شدن جلال خدا دعا کنیم، اما همچنین به یاد داشته باشیم که قدرت بزرگی در دعای یک فکر، یک دل و یک روح وجود دارد. کشمکشهای درون کلیسا اغلب تجلی جلال خدا را از کلیسا می‌رباید. نزاعها و کشمکشهای خادمین و کارکنان کلیسا مانعی بر سر راه ریخته شدن روح خداوند است. تعصبات نژادی قوم خدا را از تجربه جلال خدا محروم می‌سازد. ما موانع فرقه‌ای بر سر راه دعای متحد قرار میدهیم و همین مسئله ما را از رسیدن به این برکت مورد بحث محروم مینماید. خداوند در نظر دارد جلال خویش را به ما نشان دهد. اگر غیر از این بود عیسی برای آن دعا نمی‌نمود. اما او این کار را انجام داد. و خداوند مشتاق است که جلال خویش را بر ما ظاهر سازد. اما برای بهره‌مند شدن از آن میباید تمایلات، افکار و فعالیتهای خودخواهانه خود را فدا نماییم. ما میباید تمایل به پرداخت بها داشته باشیم. ما باید با هم جمع شده روی خدا را بطلبیم. ما باید برای ظاهر شدن جلال خدا نزد او فریاد برآوریم. وقتی که جلال او بیاید هیچ چیز دیگری مهم نخواهد بود. آه، باشد که ما جلال خدا را در طول این هفته در قاهره ببینیم. لطفاً به یک دل ایستاده به همراه ما برای آمدن جلال خدا دعا کنید.

در صورتی که قصد داریم در کاری که برای انجام آن خودمان را وقف میکنیم، موفقیت کسب کنیم، میباید یک هدف تعریف شده و شفاف داشته باشیم. این هدف همان چیزی است که ما مشتاق تحقق یافتن آن هستیم. آن هدف باید طوری باشد که به دعاهای ما انگیزه ببخشد. تا زمانی که هدفی که خداوند به ما داده است کاملاً تحقق نیابد، عملی شدن تمام جزییاتی که ما آنها را برنامه ریزی نموده‌ایم، هیچ ارزشی ندارند. وقتی عیسی دعا کردن را به شاگردانش تعلیم میداد، اساس آن جلال خدا بود. و جلال دادن خدا، همان یگانه هدف مسیح در دعاهایش بود. وقتی عیسی نحوه دعا کردن را به شاگردانش میآموخت، با بیان این موضوع به سخنان خود خاتمه داد: «زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابدالابد از آن تو است، آمین» (متی ۶: ۱۳). نتیجه گیری اصلی او از همه تعلیماتش، ملکوت و جلال خدا بود. وقتی ما به قلب عیسی در حال انجام آن دعای شفاعتی در یوحنا ۱۷ نگاه میکنیم، از تسخیر قلب او با موضوع جلال خدا، تحت تأثیر قرار میگیریم. او کلمه «جلال» را هشت بار در این دعا به شکل اسم و یا فعل به کار میبرد. عیسی برای جلال خدا اشتیاق داشت، و نیز مشتاق بود که شاگردانش از جلال خدا شناخت پیدا کنند. من اغلب دعاهای بسیار خوب و باشکوهی از مردم در مورد بیماران، بشارت جهانی، کلیسا، بیداری و محافظت میشنوم، و اعتقاد دارم که خداوند از ما انتظار چنین دعاهایی دارد. اما هدف ما در دعا باید بسیار بالاتر و فراتر از نائل شدن به این درخواستها باشد. تنها یک هدف وجود دارد که برای آن باید دعا کنیم و آن هم جلال خداست. هر دعای دیگری هدف آن دعوت عالی خداوند از زندگیهای ما را عقیم میگذارد. ما اغلب برای چیزهای بزرگتر و بهتر دعا میکنیم. ما برای افراد بیشتر، جمعیت بزرگتر و اوضاع مالی بهتر دعا میکنیم. اما اشتیاق خداوند بر این است که روی او را بطلبیم. او به انگیزه‌های قلب ما می‌نگرد. وقتی سموئیل در حال تصمیم‌گیری برای تعیین پادشاه اسرائیل بود، خداوند در گوش او گفت: «به چهره‌اش و بلندی قامتش نظر منما زیرا او را رد کرده‌ام چون که خداوند مثل انسان نمی‌نگرد، زیرا که انسان به ظاهر می‌نگرد و خداوند به دل می‌نگرد» (اول سموئیل ۱۶: ۷). بیداری زمانی به وجود می‌آید که آواز و فریاد قلب ما برای جلال خدا باشد. بشارت بیشترین اثر خود را زمانی دارد که عمیق‌ترین امیال و اشتیاقهای زندگی ما برای جلال خدا باشند. کلیساها زمانی رشد میکنند که تنها محرک ایشان جلال خدا باشد. زمانی که ما جلال خدا را بالاتر از هر چیز دیگری بطلبیم، پیروزیها حاصل شده نبردها به موفقیت می‌انجامند. خدا جلالش را با هیچ کس دیگری تقسیم نمیکند. او به تنهایی شایسته همه جلال و اکرام و پرستش است. هیچ کس دیگری همانند او نیست. وقتی اشتیاق قلبی ما فقط یک چیز، یعنی جلال خدا باشد، ما در مرز مشاهده کارهای شگفت‌انگیز خدا قرار می‌گیریم. جلال خدا باید شور و عشق دعاهای ما باشد. این موضوع باید نکته‌خوشی آرزوهای ما باشد. آه، جلال خدا! چقدر قلوب ما باید در تسخیر اشتیاق دیدن جلال او باشد، آنگاه درک خواهیم کرد که دعا کردن مطابق قلب مسیح چه مفهومی دارد.

اغلب اوقات از من در مورد تفاوت میان دعاهای مردم کشورهای مختلفی که به آنها سفر کرده‌ام با دعای هموطنان خودم سؤال میشود. یکی از بزرگترین این تفاوتها که من آن را به راحتی تشخیص داده‌ام اشتیاق و ولع شدید برای دعا نمودن است. من وقتی شاهد کار قدرتمندانه خدا در سایر کشورها بوده‌ام که به طور معمول گرسنگی و تشنگی شدید برای گسترش عدالت خدا در میان آن مردمان وجود داشته است. حس می‌کنم که در آمریکا نیز یک جنبش بزرگ دعا آغاز شده است، اما از سوی دیگر احساس میکنم که این جنبش فاقد آن شور لازم است. به نظر میرسد که ما خواهان یک بیداری هستیم، اما من تشنگی و اشتیاق اندکی برای حرکت عمیق دست خداوند، مشاهد میکنم. اشتیاق به خدا اغلب به وسیله اشکها بیان می‌شود. کتاب مقدس می‌نویسد: «آنانی که با اشکها می‌کارند با ترنم درو خواهند نمود، آن که با گریه بیرون می‌رود و تخم برای زراعت می‌برد هر آینه با ترنم خواهد برگشت و بافه‌های خویش را خواهد آورد.» (مزمور ۱۲۶: ۵و۶). خدا اشکهای مقدسین خود را در قلب خویش نگاه می‌دارد. اشکهای ما به نوعی بیان آن چیزی است که در قلب خداست. اشکها دلسوزی خدا را به سبب تلف شدن جانهای بسیار به تصویر می‌کشند. اشکها همچنین تجلی قدوسیت خدا هستند که به سبب فقدان عدالت در دنیای ما، جاری می‌گردند. چندین سال قبل در یک گردهمایی بزرگ بشارتی در اروپای غربی موعظه می‌کردم. در عصر یکی از آن روزها نیاز مبرم برای فرا خواندن رهبران این اجلاس جهت شرکت در یک جلسه دعای شبانگاهی دیده شد. پس عصر همان پنجشنبه جلسه‌ای برای طلبیدن روی خدا جهت فرستادن بیداری در کشور، ترتیب دادیم. در حین جلسه یکی از رهبران کلیدی این گردهمایی از ته دل شروع به گریستن نمود. او برای دوستان و عزیزان خود که مسیح را نداشتند، اشک می‌ریخت. در همین حال برخی از رهبران دیگر شرکت کننده در گردهمایی جلسه دعای شبانگاهی دیده شد. پس عصر همان پنجشنبه جلسه‌ای برای از حد احساساتی شده گریه می‌کند، متوقف کردند. نگرانی آنها فقط برای شخصی بود که می‌گریست. اما این ماجرا را با وقایعی که اخیراً در کشور مصر مشاهده نمودم، مقایسه کنید. وقتی که برای اولین بار وارد کشور مصر شدم در مورد نحوه دعا برای گردهمایی‌ها در این کشور پرس و جو کردم. یکی از کشیشان مسؤول به من گفت: «سامی من فکر می‌کنم اکثر مردم این کشور حاضرند همه چیزشان را به دیگران ببخشند.» با کنجکاوی پرسیدم: «منظورت چیست؟» دوست من گفت: «مردم آن قدر برای این جلسات دعا کرده و روزه گرفته‌اند که اکثر آنان وزن کم کرده‌اند. بسیاری برای خویشاوندان و نزدیکانشان اشک ریخته و روزه‌های طولانی مدت داشته‌اند.» خداوند به دعاهای آنان پاسخ داد. دهها هزار نفر در پادشاهی خداوند متولد شدند. عیسیای مسیح فرمود: «خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت زیرا ایشان سیر خواهند شد» (متی ۵: ۶). زمانی که ما نیز مانند مردم مصر این نوع دعا کردن را شروع کنیم، عمل خدا را به طریقی قدرتمندانه و عظیم مشاهده خواهیم نمود. خداوند در پی زنان و مردانی است که قلب او را درک نموده، مشتاق مشاهده عدالت او در میان قومش هستند. ما محتاج دعا هستیم. ما باید دعا کنیم. همین حالا باید با اشتیاقی شدید برای گمشدگان، برای آنانی که هنوز مسیح را ملاقات ننموده‌اند، دعا کنیم. وقتی که با این تشنگی و اشتیاق دعا کنیم، قلبهایمان از جانب خدا پاسخ یافته لبریز خواهند شد.

یک مسئله مهم در مورد دعا وجود دارد که مردم اغلب در مورد آن صحبت نمی‌کنند و آن رابطه بین اطاعت و دعاست. در قرون اولیه مسیحی راهبان و راهبه‌ها از زندگی عادی و معاشرت با دیگران پرهیز می‌کردند. آنها مکانی به دور از زندگی عادی و وظایف آن پیدا نموده در آنجا به دعا می‌پرداختند. آنها برای مبدل شدن به مردان و زنان دعا فداکاریهای بزرگی انجام می‌دادند. با این حال به نظر می‌رسد که در این نوع سبک دعا مسائلی نادیده گرفته می‌شوند. لطفاً دچار سوءتفاهم نشوید. اوقاتی وجود دارد که ما نیاز به خلوتنشینی و یافتن یک محیط آرام داریم. عیسی همین کار را انجام میداد، اگر او نیاز به خلوت نمودن داشت، چقدر بیشتر ما نیاز به خارج شدن از محیط و رفتن به حضور خدا داریم. اما وقتی که به زندگی عیسی نگاه می‌کنیم، واضح است که او یک گوشه نشین عزلت گرفته در دیر نبود. او خود را وقف ملاقات کردن نیازها، شفای زخمها و مصالحه دادن مردم با خدا نموده بود. او در کار خدا مشغول بود. عیسی برای شنیدن از پدر به خلوت میرفت، وقتی که این مهم به انجام میرسید، او همچون شیری پرشور باز میگشت. عیسی به شاگردان خود فرمود: «من از خود هیچ نمیتوانم کرد بلکه چنانکه شنیده‌ام داوری میکنم و داوری من عادل است، زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است» (یوحنا ۵: ۳۰). عیسی به صدای خدا گوش می‌سپرد، و سپس اراده او را به انجام میرساند. زیرا رابطه‌ای ناگسستنی مابین دعا و اطاعت وجود دارد. عیسی در مورد مردی که در راه توسط دزدان مورد دستبرد قرار گرفته زخمی شد، مثلی بیان نمود. در این مثل یک زوج از مردان مذهبی از نزد فرد مورد بحث گذر کردند، اما ایشان جهت رسیدن به وظایف مذهبی خویش به او کمک نمودند. اما یک سامری این مرد را دید و توقف نموده او را یاری کرد. عیسی پس از بیان نمودن این مثل، سؤال مهمی را مطرح نمود: «پس به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟» (لوقا ۱۰: ۳۶). یکی از فقها به عیسی پاسخ داد: «آنکه بر او رحمت کرد» عیسی وی را گفت: «برو و تو نیز همچنان کن» (لوقا ۱۰: ۳۷). مفهوم صریح این عبارت به طور ساده این است که ما نباید آنقدر مشغول مسائل مذهبی شویم که از وظیفه خود که پرداختن به زخمها و نیازهای دنیای اطراف ما میباشد، غافل گردیم. وقتی که ما به زندگی عیسی نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که او متعادلترین شخصی است که تاکنون در جهان زیسته است. او برخی اوقات برای خلوت نمودن با پدر خویش از اجتماعات دور می‌شد. اما از سوی دیگر همواره زندگی خویش را وقف مردم می‌کرد. عیسی هم دعا میکرد و هم اطاعت می‌نمود. از همین طریق است که قدرت خدا آشکار می‌گردد. در زندگی افرادی که برای خلوت نمودن با خدا گوشه‌نشینی می‌نمایند و سپس به سوی مکانی که زخمها و نیازهای انسانی فریاد می‌آورند، حرکت می‌کنند، قدرت شگفت‌انگیزی وجود دارد. وقتی که دعا و اطاعت در زندگی یک فرد با یکدیگر همراه شوند، همواره به آشکار شدن قدرت و محبت خدا منجر می‌گردند. یک سرود قدیمی بدین مضمون وجود دارد: «اعتماد نما و اطاعت کن، زیرا طریق دیگری جهت شادی نمودن در عیسی وجود ندارد، بجز اعتماد و اطاعت.» عیسی خداوند به ما می‌گوید: «دعا نما و اطاعت بکن، زیرا به غیر از دعا و اطاعت طریق دیگری برای شناختن قدرت خدا وجود ندارد.»

در روزهای ابتدای ایمانم چیز زیادی در مورد دعا نمیدانستم. وقتی که به کلیسا رفتم، دعا‌های زیبایی از مردم شنیدم. من نیز همانند اغلب نوایمانان مسیحی بودم. من به دعا به عنوان یک نوع سبک سخن گفتن در جمع می‌نگریستم. بسیاری از مردم به نوعی متفاوت از گفتمان عادی با خدا سخن گفته دعا می‌کردند. آنها برای خطاب نمودن خدا کلماتی از قبیل «شما را» و «شما» به کار می‌گرفتند. از این رو من به عنوان یک نوایمان مسیحی مرعوب می‌گردیدم. اما یک روز در یک گروه کوچک کتابمقدس که من نیز در آن شرکت داشتم یکی از دوستانم دعا کرد. او نیز مانند من یک نوایمان بود. وقتی که او دعا کرد به نظر میرسید که دعایش واقعی است. در همان وقت حضور خدا جمع کوچک ما را پر ساخت. من تا آن زمان چنین دعایی را تجربه نکرده بودم. در آن دعا تازگی و حقیقت وجود داشت. چه تفاوتی مابین دعای دوست من و دعای افراد متعددی که من در زمان نوایمانی شنیده بودم وجود داشت؟ به طور ساده میتوان گفت که او راست و صمیمی بود. و دعای او از سادگی و صداقت برخوردار بود. او سعی نمی‌کرد هیچکس را تحت تأثیر روحانیت خود قرار دهد. او سعی در ساختن جملات و سخنان نداشت. بلکه به زبان ساده خود و با کلماتی که برای او آشنا بودند، دعا میکرد. او به طور ساده با قلبی صادق و راست دعا میکرد. دعا شراکت دو قلب است، یعنی قلب خدا با قلب انسان. دعا شراکت با خالق عالم هستی در عمیقترین سطح آن است. دعا تلاشی جهت تحت تأثیر قرار دادن خدا یا انسان نیست. به طور ساده باید گفت که واقعی بودن آن است. اگر لازم باشد که یک کلمه در مورد دعا بدانیم آن صداقت است. ما نمی‌توانیم در دعا بدون صداقت عمل کنیم. ما نمی‌توانیم با نقاب و یا هیئتی متبدل به حضور خدا برویم. ما باید با یک روح بی‌ریا و بی‌تزویر در حضور خدا حاضر شویم. اگر ما از چیزی یا کسی صدمه‌ای دیده‌ایم، میباید در حضور خدا صادق باشیم. اگر گناهی در زندگی ما وجود دارد، نباید سعی در پنهان نمودن آن نماییم. اگر در مورد موفقیتی که کسب نموده‌ایم به هیجان آمده‌ایم، می‌باید شادی نموده از خدایی که فاعل تمامی آن پیروزیهاست تشکر نماییم. اگر شخصی شکست خورده هستیم، محتاج هستیم جهت کسب یاری نزد خدا فریاد برآوریم. اگر ما دچار بی‌تفاوتی شده‌ایم، میباید صادقانه عمل نموده، از خدا بخواهیم که فیض کافی جهت تغییر کردن، به ما بدهد. صداقت میباید قلب فرد دعا کننده را فرو گرفته باشد. در غیر این صورت دعا چیزی بیش از انجام وظیفه یا یک رسم خشک مذهبی نخواهد بود. وقتی که کتابمقدس از دعای قدرتمند سخن میگوید، به دعای صادقانه اشاره می‌نماید. یعقوب در این باره میفرماید: «نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار دارد» (یعقوب ۵: ۱۶). در این قسمت اعتراف صادقانه و شفای الهی ارتباطی تنگاتنگ دارند. اگر شما مشتاق هستید که به یک مرد یا زن دعا مبدل شوید، میباید کار خود را با صداقت شروع کنید. پنهان کردن چهره واقعی در پس یک نقاب در حضور کسی که بر همه چیز واقف است، امری غیرممکن میباشد. ما نه به خاطر خداوند، بلکه جهت زندگی روحانی خودمان نیازمند صداقت هستیم. وقتی که ما قلب خویش را خالصانه و با صداقت به روی خداوند می‌گشاییم، حضور او وارد عمل می‌شود و ما را ملاقات می‌کند. او به ما پاسخ میدهد. آری او قلب شکسته را نیز شفا می‌بخشد.

در یک جلسه دعا حضور داشتیم که هرگز آن را از یاد نخواهم برد. در آن سال من به عنوان یک نوایمان مسیحی اولین کریسمس پس از ایمانم را تجربه می نمودم. در آن هنگام قلبم مملو از اشتیاق و شور درک مفهوم کریسمس بود. قبلاً کریسمس برای من فقط به معنی دادن و گرفتن هدایا، گذراندن وقت با خانواده و رفتن به مهمانی بود. اما در تابستان ۱۹۶۵ من به مسیح ایمان آوردم و از او خواستم که وارد زندگی من گردیده، گناهان مرا ببخشد. زندگی من دیگر هرگز مانند قبل نبود. به همین دلیل کریسمس سال ۱۹۶۵ را هرگز از یاد نخواهم برد. کریسمس ایامی جهت شادی بود، زیرا ما در حال بزرگداشت بزرگترین رخداد تاریخ بشر بودیم. کریسمس بزرگداشت ظهور خدا در جسم انسانی بود. آن ایام، ایام یادآوری از شخصی است که به این جهان قدم نهاد و نام عمانوئیل به او اطلاق شد، که مفهوم آن «خدا با ما» است. وقتی که من این واقعیت را دریافتم، دیگر کریسمس برایم، بگو و بخند، موزیک و پول نبود. بلکه آن تفکر در شگفتی، ابهت و شکوه کار انجام گرفته توسط خدا بود. یکی از دوستان ایام عید من، در عصر کریسمس مرا صدا زده گفت: «سامی برویم با هم دعا کنیم». من قبلاً هدایای خودم را با خانواده ام رد و بدل کرده بودم، لذا پس از کسب اجازه به اتفاق دوستانم بیرون رفتم. ما یک کلیسای روستایی را در آن نزدیکی یافتیم که درش قفل نشده بود. هر چهار نفر ما در حضور نجات‌دهنده خویش زانو زده او را پرستش و ستایش نمودیم. در همان حال که ما در حضور خدا محبت خویش را ابراز می کردیم، ناگهان فکری به ذهن من خطور کرده مرا به شدت تکان داد. ما مراسم دادن و گرفتن هدیه از یکدیگر را قبلاً با خانواده خود انجام داده بودیم، اما چه هدیه‌ای به عیسی تقدیم کرده‌ایم؟ درواقع او دلیل اصلی برگزاری این ایام است. هر چهار نفر در حضور خدا گریستیم، و من دعا کرده گفتم: «آه، ای خداوند، من تو را دوست دارم! من تو را بسیار دوست دارم. امشب می خواهم هدیه‌ای به تو تقدیم کنم. قبل از به پایان رسیدن این ایام، می خواهم هدیه‌ای به تو بدهم.» و بعد با ساده دلی ادامه دادم: «من می خواهم جان کسی را صید نموده به تو تقدیم نمایم! بله در این کریسمس، من می خواهم فردی را به سوی تو هدایت کنم.» در همان حال که این دعا را به زبان می آوردم، می دانستم که هدایت یک شخص به ایمان مسیحی با اتکا به برنامه‌های خود امری غیرممکن است. من نمی توانستم به یکباره تصمیم به هدایت یک شخص به جانب مسیح بگیرم و سپس همه چیز به طور خودکار به انجام میرسید. این کار فضایی برای عمل روح القدس باقی نمی گذاشت. بنابراین دعای خود را اینگونه ادامه دادم: «آه ای خداوند، من می خواهم این کار را انجام دهم، اما می دانم که از عهده انجام آن برنخواهم آمد. من بسیار مشتاق هستم که هدیه‌ای در این کریسمس به او بدهم، اما میدانم قادر به انجام آن نیستم. اما اگر می خواهی که هدیه‌ای به تو بدهم فرد آماده‌ای را پیش روی من قرار بده.» چند روز بعد، به اتفاق دوستانم جلسه دعای دیگری بر تپه‌ای در نزدیکی ساختمان مجلس ایالتی لوئیزیانا داشتیم. در آن هنگام چهار نفر مرد جوان به بالای تپه آمده در سوی دیگر آن شروع به آوازخوانی و نوشیدن مشروب نمودند. ما با مشاهده اوضاع نزد آنها رفتیم و راجع به مسیح با ایشان سخن گفتیم. آنها با شنیدن موضوع صحبت ما، خوردن مشروب را قطع نمودند و مشتاقانه به ما گوش دادند. خداوند قلب این افراد را آماده ساخته بود. آنها آماده پذیرفتن مسیح در زندگی خود بودند، لذا ایشان دعا نموده از مسیح خواستند که وارد زندگی‌شان شود و گناهانشان را بیامرزد. من از ابهت و شگفتی اولین کریسمس زندگی روحانی خویش به شدت تحت تأثیر قرار گرفته بودم. نه، من هرگز آن را از یاد نخواهم برد. چرا در این کریسمس با دوستان خود، یا به تنهایی فرصتی را در حضور خدا صرف نمی کنید تا خود را به طور کامل به دستهای او تسلیم نمایید. در زمان نخستین کریسمس، مجوسیان هدایایی تقدیم عیسی نمودند. امروز نیز هنوز هستند افرادی که هدایایی به عیسی تقدیم می کنند. زندگی خود را در این کریسمس به عنوان قربانی زنده به عیسی تقدیم نمایید. آنگاه این کریسمس، کریسمسی خواهد بود که آن را هرگز از یاد نخواهید برد.

من به تازگی از کشور مصر بازگشته‌ام. در آن کشور من شاهد بودم که خداوند با دستی قوی کار می‌کند. در آنجا ده‌ها هزار نفر از مردم جهت پذیرش مسیح به قلبشان، دعا میکردند. صدها کلیسا توسط روح بیداری لمس شده‌اند. این بیداری پیامد شرکت ۸۰۰ تن از کشیشان و رهبران در یک همایش بیداری روحانی است. روح القدس به طرز عجیبی بر شرکت کنندگان در آن همایش ریخته شده است. در آنجا مردم با قلبی شکسته توبه می‌کنند. من با روح شکرگزاری و با قلبی مملو از سپاسگزاری از هر آنچه خدا در آن کشور انجام داده بود به ایالات متحده بازگشتم. قلب من خطاب به خداوند همچنان ندا سر میداد: «امانتت چه عظیم است! امانتت چه عظیم، ای خداوند، بهر من. هر آنچه که محتاج بودم برایم فراهم آوردی. امانتت چه عظیم است!» وقتی که به کشور خودم بازگشتم به خاطر کارهایی که در چند هفته اخیر از خداوند دیده بودم شروع به پرستش و تمجید او نمودم. و در آن هنگام خداوند شروع به سخن گفتن با قلب من نمود: «ای فرزندم» به نظر میرسید که او می‌گوید: «شکرگزاری قلب تو در این موقعیت به خاطر کارهایی است که من انجام داده‌ام. اما من می‌خواهم که تو همیشه قلب شکرگزار داشته باشی.» من متوجه شدم که برای پرستش خداوند و تقدیم شکرگزاری به او نباید منتظر وقوع یک حادثه فوق‌العاده‌ای باشم. من محتاج هستم که او را در هر وقت پرستم. پولس آن رسول بزرگ می‌نویسد: «در هر امری شاکر باشید که این است اراده خدا در حق شما در مسیح عیسی» (اول تسالونیکیان ۵: ۱۸). دعا‌های شکرگزاری ما نباید فقط در موقعیتهایی که او کارهای عظیمی انجام میدهد، صورت گیرند. ما باید در هر موقعیتی و در هر فرصت خداوند را پرستش و شکرگزاری نماییم. ما در زمان درخشش آفتاب و سایه ابرهای تیره‌ای که به نظر می‌آید بر ما چیره شده‌اند، خدا را شکر بگوییم. وقتی که همه چیز به خوبی پیش میرود، و همچنین زمانی که همه چیز دشوار میگردد از او سپاسگزاری نموده حمدش گوییم. او را به جهت آن چه هست بستاییم، و او را برای نیکویی‌اش در هر چیز شکر کنیم. نویسنده مزامیر میگوید: «به دروازه‌های او با حمد بیایید و به صحن‌های او با تسبیح! او را حمد گویند و نام او را متبارک خوانید زیرا که خداوند نیکوست و رحمت او ابدی و امانت وی تا ابدالابد» (مزمو ۱۰۰: ۵ و ۴). در آمدن به حضور خدا با قلبی مملو از پرستش و شکرگزاری واقعی استثنایی و خاص وجود دارد. او در پرستشهای ما ساکن می‌شود. او قلب شکرگزار را با محبت و نیکویی خود پر می‌سازد. قلب شکرگزار قلبی است که درک کرده است که خدا کیست، و چه کاری انجام داده است. قلب شکرگزار، قلبی است که ایمان را تمرین میدهد. قلب شاکر به خدا به عنوان سرچشمه و تأییدکننده همه چیز زندگی می‌نگرد. آن قلب خداوند را همانطور که هست می‌بیند و ایمان دارد که او جویندگان خود را جزا میدهد. (عبرانیان ۱۱: ۶). نکته اساسی در مورد قلب شکرگزار این است که دریافته طبیعت و ذات خدا نیکویی است. او در نیکویی خود کامل است. حتی زمانی که به نظر میرسد اتفاقات بد در حال حادث شدن در زندگی ما هستند، او امین می‌ماند و نیکویی او پنهان نمی‌گردد. او هنوز هم آن جا است، و او ما را دوست دارد. وقتی ما این موضوع را درک نمودیم، با فروتنی نزد خدا تعظیم نموده او را پرستش خواهیم کرد. پرستش همواره از قلبی قدرشناس و شکرگزار جاری می‌شود.